



شופار  
شوفار  
SHOFAR

# فدراسیون یهودیان ایرانی

# Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال سیزدهم - شماره ۸۸ - آدار ۵۷۵۵ - مارچ ۱۹۹۵ - اسفند ۱۳۷۳



بزرگوار مبارکباد  
آنگاه خشارشاه  
از ملکه استر پرسید  
کست که با قوم یهود دشمنی دارد  
استر به هامان اشاره کرد  
آنگاه هامان  
در پیشگاه شاه و ملکه  
به لرزه در آمد.  
کتاب استر - باب هفتم



# سام امیر ابراهیمی

با ده سال تجربه در امور مالی و سرمایه گذاری

و خدمت به هموطنان خود

همکاری خود را با شرکت معتبر مالی

## PaineWebber

در سمت معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President - Investment

اعلام میدارد

PaineWebber با بیش از یکصد سال سابقه خدمت به سرمایه گذاران بزرگ و کوچک

همه روزه میتوانید از طریق برنامه رادیونی گلهای بامدادی بین ساعت ۹ تا ۱۰ صبح از رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران و برنامه تلویزیونی همراه با آقای ثابت ایمانی (کانال ۶۲) بین ساعت ۸ تا ۸:۳۰ بامداد با آخرین گزارشهای اقتصادی روز توجه فرمائید.

برای آشنائی با چگونگی سرمایه گذاری در امریکا و جهان، هر چهارشنبه از ساعت ۷ تا ۹ بعدازظهر سمینارهای رایگان به زبان فارسی در محل شرکت به نشانی زیر برگزار میگردد:

131 S. Rodeo Drive, Suite 200

Beverly Hills, CA 90212

برای رزرو جا با دفتر ما با شماره تلفن های زیر تماس بگیرید:

(310) 281 - 3801

(800) 545 - 8914



# IRANIAN - AMERICAN JEWISH FEDERATION

6505 WILSHIRE BLVD., SUITE 811 • LOS ANGELES, CA 90048

TEL: (213) 655-7730 • FAX: (213) 655-1221



An Affiliated Organization  
of  
JEWISH FEDERATION  
COUNCIL  
OF GREATER LOS  
ANGELES

با ما به  
ایسرائل  
بیآید و  
فرزندان  
خود را  
همراه  
بیاورید



آمار نشان میدهد  
که نزد جوانانی  
که به اسرائیل  
مسافرت کرده اند،  
ازدواج با غیر یهودی  
۶۶ درصد کمتر  
از دیگران است

## تور ۴۰ نفره فدراسیون یهودیان ایرانی همراه با راهنمای فارسی زبان از لوس آنجلس به اسرائیل

- \* حرکت عصر شنبه ۲۴ جون ۱۹۹۵ (بعد از غروب آفتاب) با جدیدترین هواپیمای ۴۰۰ ال عال پرواز مستقیم و بدون توقف به تل آویو.
- \* مدت تور دو هفته قابل تمدید و تغییر بنا به احتیاج مسافرین حتی پس از ورود به اسرائیل.
- \* نرخ تور برای مدت دو هفته شامل بلیط هواپیما - انتقال به هتل ها - هزینه هتل ها با صبحانه - ۹ روز تورهای داخل اسرائیل با اتوبوس های مدرن - یک وعده نهار در کیبوتص - دو وعده شام شب شنبه - برای هر نفر اطاق دو نفره ۲۵۰۰ دلار که شامل ۳۶ دلار هزینه مسافرت بین المللی میباشد. از نرخ ذکر شده مبلغی قابل کسر از درآمد شامل مالیات میباشد.
- \* برای اطاق یک نفره نرخ ۳۰۰۰ دلار هر نفر و برای نفر سوم در اطاقهای دو نفره ۲۲۵۰ دلار خواهد بود.
- \* تا این تاریخ تعداد ۱۷ نفر اسم نویسی کرده و سپرده ۵۰۰ دلار خود را پرداخت نموده اند. هرگاه تعداد متقاضی جمعاً بیش از ۴۰ نفر شود، امکان مسافرت با حرکت گروه بزرگتر وجود دارد.
- \* مسافران نیویورک از مبالغ فوق ۲۰۰ دلار کمتر خواهند پرداخت.
- \* برای هر نفر معادل ۵۰۰ دلار سپرده در وجه فدراسیون یهودیان ایرانی وصول خواهد شد.
- \* بیمه مسافرت بمبلغ ۱۰۹ دلار قابل خرید است که شامل ابطال مسافرت - تاخیر در پرواز - بیمه بهداشتی و گم شدن چمدان میباشد.
- \* ویزا: افرادی که تبعه آمریکا هستند و گذرنامه آمریکائی دارند احتیاج به ویزا ندارند.
- \* افرادی که Re-entry Permit و یا گذرنامه ایرانی و یا International Permit دارند نیاز به کسب ویزا دارند که فقط بشرط ارائه Green Card مدرک مسافرت معتبر برای حداقل ۶ ماه از تاریخ مراجعه به کنسولگری در مدت ۲ تا ۳ هفته اخذ خواهد شد.

**ای اورشلیم، اگر ترا فراموش کنم دست راستم فراموش باد**

ام اشکخך یروشלים תשכח ימיני





مهندس سیاوش میر سپاسی



مهندس یوسف اشتیاق پور

# Attention اطلاعیہ

**SHORT PAY OFF \* PRINCIPAL REDUCTION**

# کم کردن اصل وام

## LOAN WORK OUT SPECIALISTS

### جهت کم کردن اصل وام برای

### صاحبان منازل آپارتمان بیلدینگ و املاک تجاری

Los Angeles

(310)474-9800

Encino

(818)905-8393



Real Estate Broker  
CA Dep. of Real Estate



اگر چنانچه شما هم اکنون مشکل پرداخت وام خودتان را به هر دلیلی دارید  
و یا ارزش ملک شما کمتر از بابت وام آن میباشد و یا حتی اگر در پرداخت اقساط خود عقب افتاده اید  
لطفا در اسرع وقت با دفتر ما تماس بگیرید

این شرکت با سالها سابقه و شناسائی اکثر بانکها و موسسات وام در آمریکا  
قاطعانه میتواند جهت عقب افتادگی اقساط ماهیانه، کم کردن اقساط ماهیانه  
و یا کم کردن اصل وام و با هر شرایط مناسب دیگری برای شما اقدام نماید.

16661 Ventura Blvd., Suite 308 Encino, CA 91436

# پیش گفتار



## SHOFAR

Published by:

Iranian Jewish Federation

6505 Wilshire Blvd., Suite 811

Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655- 7730

Fax: (213) 655- 1221

### شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است

• نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.

• نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

### شورای نویسندگان

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی - فرزانه طالعی

نینا استوار - سام کرمانیان

گیتی بروخیم - گیتا کروبیان

دکتر باروخ بروخیم - دکتر فریدون نصرتی

نوراله خرازی - ابراهیم ویکتوری

شکوه درویش - پروانه یوسف زاده

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

### بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۰۰ دلار

نصف صفحه ۱۲۵ دلار

یک سوم صفحه ۱۰۰ دلار

یک چهارم صفحه ۷۰ دلار

در سال ۹۵۵ قبل از میلاد، معبد سلیمان پرستشگاه بزرگ قوم یهود برپا میشود و در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، بفرمان بخت النصر فرمانروای خون آشام بابل ویران میشود و غنائم آن به چنگ او می افتد.

در سال ۵۳۸ قبل از میلاد کورش کبیر، ناجی بزرگی که در کتب دینی به نیکی از او یاد شده، پس از فتح بابل و آزادی یهودیان، غنائم مزبور را به آندسته از یهودیان که به سرزمین خود باز می گشتند باز پس داد تا در معبد دومی که او قول داده بود امپراطوری ایران زمین به بازسازی آن کمک خواهد کرد - در اورشلیم بگذرانند.

در سال ۵۱۹ قبل از میلاد، در زمان پادشاهی داریوش بزرگ، معبد دوم برپا میشود.

خشایار شاه که در فاصله سالهای ۴۰۴ تا ۳۶۱ قبل از میلاد بر ایران حکمرانی میکرد، وزیر اهریمن صفت بنام هامان داشته که قصد نابودی خلق یهود را میکند و چنانکه در «کتاب استر» آمده است، ملکه یهودی خشایار شاه، استر - با یاری عمویش مردخای، معجزه نجات جان یهودیان ایرانی و نابودی هامان را باعث میشود.

تاریخ یهودیان جهان مملو است از واقیعت هائی که نشان دهنده رابطه تنگاتنگ میان یهودیان و ایرانیان است - این جا و آنجا، نه فقط جای پای فرمانروایان دادگستر ایرانی در حراست از حق یهودیان دیده میشود بلکه، متقابلاً نشانه هائی از هوشیاری یهودیانی چون مردخای و استر در نه تنها پیشگیری از کشتار همکیشان خود، بلکه تداوم و زنده ماندن دودمان پادشاهانی ساده دل اما فارغ از تعصب دینی، چون خشایار شاه بچشم میخورد.

این همبستگی و نیاز ناگزیر به آن نزد خلق یهود و ملت ایران از ورای تاریخ تا بامروز همیشه وجود داشته و محسوس بوده و هست و بدور از هرگونه تعصبات بی مایه و مفهوم، روند این رابطه مشترک تداوم خواهد داشت.

پوریم را جشن میگیریم و از پی آن به پیشواز نوروز میرویم - دو جشن شادمانه ای که هر دو از آن هم یهودیان است و هم همه ایرانیان. برای پوریم، مقیلاً میخوانیم، روزه میداریم و در نابودی اهریمنانی چون هامان شادی میکنیم و برای نوروز و سال تازه ای که در پیش است برای همه انسانهای کره خاکی آرزوی بهروزی داریم هر چند متأسفانه در این روز و روزگار، از گوشه و کنار، عریده ناهنجار اهریمنانی که قصد شان خاموشی چراغ نیکویی هاست بلند است و شمشیرهاشان کشیده از نیام.

به آغاز فصل گل سلامی دوباره میکنیم، پوریم را به همگان شادباش میگوئیم و برای همه شما آرزوی سالی پر برکت و سلامت مینمائیم.



# در خدمت مردم

مالی قابل توجهی خواه به فدراسیون یهودیان ایرانی و خواه به شوفار کرده اند، بمنظور قردادانی، هر چندگاه منتشر مینمائیم. افراد زیر، پیشگامان این حرکت هستند:

آقایان: داریوش دیان - دکتر روبن ملامد - نوراله گبای - مهدی بابااف - منوچهر دانیال - الیاس شکریان - رینو حاسید - نجات اله دردشتی - دکتر جیکوب اسحق اف - حمید فانی - سعید مطلوب - مایکل سیمانیان.

باشد که ما در هر شماره از شوفار شاهد نامهای بسیاری از عزیزان باشیم.

علاوه براین، ما از شما خوانندگان وفاداران میخواهیم که از دوستان خود که شوفار را دریافت میدارند بپرسید که آیا دست کم حق اشتراک سالانه خود را پرداخته اند؟ و اگر پاسخ منفی است، از آنان بخواهید که این حداقل سهم خود را بابت بقای این نشریه بپردازید.

و بالاخره، تعداد زیادی از آگهی دهندگان به رسانه های گروهی، یهودیان صاحب مشاغل و حرفه های گوناگون هستند. بما لطف بفرمائید و چنانچه صاحبان این مشاغل و حرفه ها را می شناسید، از آنان بخواهید که آگهی های خود را به نشریه ای که تقریباً کلیه افراد جامعه ما در جنوب کالیفرنیا بآن دسترسی دارند، بدهند.

## داوطلبان خدمت به مردم

فدراسیون یهودیان ایرانی، علاوه بر اعضای فعال پیوسته ای که در نهادهای گوناگون آن از قبیل هیئت امنا، هیئت اجرایی و کمیته های وابسته به فدراسیون، صمیمانه و با پشتکار در حال فعالیت

انسانهایی هستند که بی امان در خدمت مردم خود هستند - یا با گشاده دستی و یا با حضور در صحنه و گذاشتن وقت و کوشیدن. اینگونه افراد، هر کار نیکوئی که انجام میدهند بخاطر خیر هموعان خویش است و پیشبرد آرمانهای نهادی که برای انجام مقاصد خیرخواهانه خود برگزیده اند. و نیز هستند کسانی که میخواهند در گوشه ای از فعالیتهای اجتماعی سهمی داشته باشند و از ما می پرسند که چه میتوانند بکنند؟ اینان نیز میخواهند در خدمت مردم خود باشند.

از این شماره بعد، این صفحه از شوفار در اختیار همه کوشندگان راه خلق است، برای سپاسی از آنان که فعالانه دست اندرکارند و همچنین جذب دیگر کسانی که مایل به همکاری با فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته به آن میباشند.

## شوفار در خدمت مردم

نشریه شوفار در طی سالهای موجودیت خود، در مقابل هزینه هنگفتی که سال بسال بخاطر افزایش قیمت ها در حال بالا رفتن بوده، متکی به درآمد حق اشتراک و آگهی ها بوده که ایندو به تنهایی کفاف این هزینه ها را نمیدهد.

برای حل این مشکل ما از دوست داران شوفار خواسته ایم و میخواهیم که نشریه مورد علاقه خود را پشتیبانی مالی بنمایند - بدین ترتیب که تنها به پرداخت حق اشتراک سالانه ۳۶ دلار اکتفا ننموده و بنا به همت عالی خود، نشریه ایرا که بآن علاقمندان پشتیبانی نموده و گروهی را که بدون هیچگونه چشمداشت متجاوز از ۱۳ سال است شوفار را منتشر کرده و بدست شما میرسانند، دلگرم نمایند. ما، از این پس نام کسانی را که کمکهای

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) ، بطور رایگان بیماران معرفی شده را مداوا مینمایند و از مراجعه مستقیم به آنان خودداری فرمائید.

در این شماره شوفار در گزارشی از خانم گیتی بروخیم میخوانید که به تلاش فعالان فدراسیون یهودیان ایرانی، بیمارستان سیدرسایانی پذیرفته است تا کمکهای شایانی به بیمارانی که از طرف فدراسیون معرفی میشوند بنماید. بیمارستان مزبور متقابلاً از فدراسیون و جامعه یهودیان ایرانی درخواست نموده تا برای یاری دادن آنان در انجام این پروژه و نیز کمک به ایجاد ارتباط با بیماران ایرانی که انگلیسی بدرستی صحبت نمیکند و یا هرگونه کمک دیگر، تعدادی داوطلب برای چند ساعت کار در هفته معرفی نماید.

ما از همه همکیشان خود، بویژه خانم هانی که وقت اضافی برای کارهای خیریه و عام المنفعه دارند تقاضا میکنیم با دفتر فدراسیون تماس حاصل فرمایند تا ترتیب لازم در این خصوص داده شود. علاوه براین، بیمارستان سیدرسایانی اعلام نموده است که مایل به استخدام دانشجویان ایرانی در رشته های پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی میباشد و در مقابل تعداد ساعتهایی که کار می کنند به آنان حقوق می پردازد. علاقمندان میتوانند در این خصوص نیز با دفتر فدراسیون تماس بگیرند.

هستند، این اقبال را نیز دارد که داوطلبانی مردم سالار - در حدی باور نکردنی وقت و نیروی خود را صرف کمک به آرمانهای فدراسیون مینمایند.

ما سپاسی بی پایان مدیون آقای مهندس صنوچهر بروخیم هستیم که یکسال و اندی است برای کامپیوتریزه کردن کلیه سیستم های اداری فدراسیون یهودیان ایرانی و نیز تهیه فهرستی از نام و نشانی و مشخصات یهودیان ایرانی مقیم این دیار دانش و تخصص خود را در اختیار ما گذاشته اند. پیشرفت چشمگیر کار مهندس بروخیم، بغیر از تخصص ایشان در این رشته، حاصل صرف ساعتهای متعددی وقت از این بابت است. خدمات ارزنده این داوطلب دوستدار مردم را صمیمانه سپاس میگوئیم و از داوطلبانی که با کامپیوتر آشنائی دارند - بویژه جوانانمان، میخواهیم که با ایشان همکاری کنند.

و سپاسگزار این گروه از پزشکان نیز هستیم که بدون چشمداشت، بیمارانی را که فدراسیون یهودیان ایرانی، معرفی نموده است درمان نموده اند:

دکتر بنجامین بهروزان - دکتر موسی هیکلی - دکتر فرهاد ربانی - دکتر پرویز ایمانی - دکتر پرویز پیرنظر - دکتر سلیمان ملامد - دکتر تورج رئوف.

لطفاً توجه داشته باشید که پزشکان مزبور فقط به توصیه دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی - شماره تلفن



## گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN  
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

\* Attorney at Law

\* Real Estate Broker

صددرصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در

املاک \* مهاجرت \* امور تجاری

با توجه شخصی به هر مورد



مهندس عبیر استاد دانشکده معماری  
دانشگاه ملی

طرح و نظارت:

ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،  
منازل و محوطه سازی

تلفن: ۴۷۰۹۲۲۸ (۳۱۰)



J. A. JACOB ABIR, ASID  
ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER  
10717 Wilshire Boulevard, Suite 203  
Los Angeles, California 90024  
[310]470-9228



## آرزوی بزرگ جامعه عمل میپوشد

چرا عضو جامعه یهودی ایرانی بدن غرور آفرین است؟

اقدام در این است که اقدامات خیرخواهانه گروه مردم سالاری که برای این امر مهم اجتماعی تلاش میکنند با همکاری پیگیر سازمان های نصح اسرائیل و مگیت همراه است و امید آن میرود که بقیه سازمانهای خیریه یهودی ایرانی کالیفرنیا نیز در پیش برد اهداف این صندوق پیش قدم شوند. این همکاری خیر، قابل ستایش و تحسین است. دست اندرکاران زحمتکش و نیکوکار صندوق صمیمانه از یکایک شما هم کیشان عزیز تقاضا دارند، در این دوران رکود وحشتناک اقتصادی، به شکرانه سلامت عزیزانتان و برخورداراری از رفاه نسبی، صندوق را مورد حمایت قرار دهید تا بتواند گروه بیشتری از نیازمندان جامعه را مدد کند.

قصدم از نوشته این مقاله این بوده است که شما را در خاطره یکی از غرور آفرین ترین روزهای زندگی بعنوان یک یهودی ایرانی شریک سازم. چند هفته پیش از من دعوت شد تا بعنوان یکی از نویسندگان شوفار و علاقمندان «صندوق اضطراری» در معیت عده ای از زحمتکشان صندوق: خانم گیتی ابراهیمی، دکتر ایوب ابراهیمی، آقای الیاس اسفندی و آقای حق نظر فرح نیک و همراه با آقای سلیمان رستگار، قائم مقام فدراسیون یهودیان ایرانی جلسه ای داشته باشیم با آقای «داریل فرار» مدیر اجرایی بخش درمان سرپائنی بیمارستان ساینای برای گفتگو درباره

فدراسیون یهودیان ایرانی وابسته به فدراسیون یهودیان آمریکائی در طی پانزده سال خدمات ارزنده ای به جامعه یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا و گاه حتی مقیم ایران نموده است. بسیاری از این خدمات که غالباً از اهمیت زیاد برخوردار بوده، و ابعاد گسترده ای نیز داشته، بدلیل ویژگی خود، از انتشار آن عمداً خودداری شده و بهمین جهت ابعاد گسترده فعالیتهای این نهاد و در نتیجه ضرورت وجود این موسسه و ارزش چشمگیر خدماتش از چشم بعضی از مردم جامعه ما پنهان مانده است.

من بعنوان یکی از نویسندگان نشریه شوفار با فعالان فدراسیون و تلاش پیگیر آنان در گشودن گره های مردم اجتماع، در تماس بوده ام و شاهد بوده ام که فعالیتهای بسیار موثر و مثبت و گره گشائی های گاه حیاتی، چگونه با صداقت انجام میشود، آنهم بدون هیاهو بخاطر همین ایمان به کارساز بودن و لازمه وجودی این موسسه بوده که من با افتخار و اطمینان، فعالیتهای روزنامه نگاری خود را با نشریه شوفار وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی همواره ادامه داده ام.

در دو سال اخیر تأسیس «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی از مثبت ترین و درخشان ترین اقدامات فدراسیون یهودیان ایرانی بوده است. زیبایی این

مستمندان بیمار یهودی ایرانی که به فدراسیون یهودیان ایرانی مراجعه میکنند. البته درباره جزئیات این جلسه اطلاع زیادی نداشتیم و تصورم براین بود که درباره پذیرفتن درخواستهای ما امیدواری زیادی نبود - هر چند اطلاع پیدا کرده بودم که قبلاً فعالیتهای پیگیری توسط مسئولان فدراسیون یهودیان ایرانی برای جلب توافق رؤسای بیمارستان ساینای در زمینه کمک به مداوای بیماران مستمند یهودی ایرانی صورت گرفته، ولی پذیرفتن این درخواست از سوی بیمارستان خیلی غیر عملی بنظر میرسد. اما خوشبختانه هنگامیکه آقای داریل فرار تصمیم مثبت بیمارستان را در این خصوص اعلام کرد، ما را غرق در بهت و ناباوری توأم با هیجان و سرور فراوان کرد.

آقای فرار اعلام کرد در صورتیکه فدراسیون یهودیان ایرانی و بخصوص صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران درصد مستمری از اعانه های دریافتی خود را به بیمارستان اهداء کنند، بیمارستان تعهد میکند تا ۹۰ درصد مخارج مداوا و بستری شدن بیماران مستمند یهودی ایرانی را تقبل کند. البته لازمه این کار این است که بیمار فقط توسط فدراسیون یهودیان به بیمارستان معرفی شده باشد و از طرف صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران که از معتمدین هستند، پس از تحقیق کافی درباره وضع مالی بیمار مراجع، صلاحیت او در برخورداری از این مزایا تأیید گردد. اینجاست که هر فرد متعهدی از جامعه ما باید از صمیم قلب برای سلامت و سعادت مسئولین فدراسیون که در عملی کردن این امر مهم کارساز بوده اند دعای خیر کنند.

من در اینجا قصد هیچگونه مدافعه ندارم ولی ناگزیرم بگویم که با وجود اینکه با کمال تأسف بخاطر بعضی از مسائل، قانع کردن بیمارستان به کمک به نیازمندان جامعه ما امری محال بنظر میرسید، لحظه اعلام این پذیرش از غرور آفرین ترین لحظات زندگی من بعنوان یک فرد یهودی ایرانی بوده است. گرچه شخصاً کمترین نقشی در تحقق یافتن این رسالت بزرگ مردمی نداشته ام، از اینکه

به جامعه متحد و متشکلی تعلق دارم که مسئولان و معتمدینش تا این حد موثر و موفق و کارساز هستند بخود بالیدم و وظیفه خطیر روزنامه نگاریم ایجاب کرد تا شرح این موفقیت چشمگیر و درخشان را از نظر شما هم کیشان عزیزم بگذرانم.

خوشحالم از اینکه این بار مثل بسیاری از دفعات قبل اجباری درکار نبود که یک موفقیت و تلاش چشمگیر اعلام نشود. البته باید اذعان کرد که یکی از دلایل به ثمر رسیدن این تلاش در این بوده است که معتمدین ما از طریق فدراسیون یهودیان ایرانی که شاخه ای از فدراسیون یهودیان آمریکائی است با رؤسای بیمارستان ساینای وارد مذاکره شده اند و به این ترتیب اتحاد خود را با یهودیان آمریکا تأیید و تصدیق کرده اند. خوشبختانه کلیه سازمانهای خیریه یهودی ایرانی دارای اهداف خدایسنده هستند ولی موفقیتهایی از این قبیل و موفقیتهای چشمگیر دیگری که به دلایل خاص از طریق دستگاههای ارتباط جمعی اعلام نمیشود ثابت میکند که علاوه براین افراد جامعه ما که از نتایج فعالیتهای فدراسیون بهره میگیرند، کلیه سازمانهای خیریه ایرانی عضو فدراسیون (در حین برخورداری از آزادی هدف و روش کار خود) از مزایای فدراسیون یهودیان ایرانی (که خود شاخه ای از فدراسیون یهودیان آمریکائی است) بهره میگیرند و این همبستگی است که باعث میشود در مواقعی از این قبیل به نتایج دلخواه برسیم.

بنا بر خواسته انسان والائی که از اعضای موثر فدراسیون است و این رسالت بزرگ را تحقق بخشیده است از ذکر نامش خودداری میکنم ولی این موفقیت بزرگ را به او و فرد فرد جامعه یهودیان ایرانی تبریک میگوئیم به امید اینکه ما افراد جامعه هم دست در کیسه پرفتوت خود کرده فدراسیون یهودیان ایرانی و صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران را یاری دهیم.

در نشریه شوفار که مصادف با یوم کیبور منتشر شد، مقاله ای داشتم درباره صندوق اضطراری و لزوم کمک به آن. یکی از یهودیان خیر و



عده ای اگر روزی که مهمان دارند باران  
 بیارد، یا مثلاً ناخن بلندشان بشکند یا خیاط لباسشان  
 را دیر برساند، به زمین و زمان بدویراه میگویند -  
 آنچنان که گوئی خدای ناخواسته بزرگترین بلاها  
 برسرشان نازل شده، آنوقت گروهی انسانهای والا و با  
 ایمان چون هم کیش خوب ساکن نیویورک ما، چه  
 در شادی و چه در غم (که امیدوارم دیگر هرگز  
 چنین پیش آمد نشود) میکوشند تا خیرشان به دیگران  
 برسد. جالب اینکه گرچه خودشان مشول موسسه  
 خیریه ای در شهر خود هستند، باز همکیشان مستمند  
 و دردمند خود را در دیگر نقاط عالم از یاد نمی  
 برند. آرزو کنیم خداوند امثال ایشان را چون ستاره  
 های آسمان بشمار کند تا وجود پارسایانی چون  
 ایشان، گرمی و نور امید به قلب ها می بخشد.  
 بی نهایت شادمانم که این بار از خوبها،  
 موفقیت ها، همکاری ها و همگامی ها، انسانیت ها  
 و بزرگیهای روح مینویسم. خداوند رخصت دهد تا  
 همیشه موضوعاتی از این قبیل برای نوشتن داشته  
 باشیم. آمن.

خداشناس ایرانی که مقیم نیویورک هستند تحت تأثیر  
 این مقاله چکی به مبلغ ۲۶۰۰ دلار برای صندوق  
 فرستادند و آرزو کرده اند خداوند به ایشان فرصتهای  
 بیشتری دهد تا کمکهای بیشتری در آینده به صندوق  
 بنمایند. این انسان نیکوکار نیز از ما خواسته اند از  
 افشای نامشان خودداری کنیم ولی عظمت کار خیر  
 این شخص به دلیلی که از نظرتان میگذرانم قابل  
 ستایش تراست. ایشان در کمال تأسف فرزند دلبد  
 خود را حدود چند سال پیش از دست داده اند، خود  
 و افراد خانواده شان بنام آن روان شاد موسسه خیریه  
 ای تشکیل داده اند و اعانه هائی را که برای  
 شادی روح جوان از دست رفته خود به این  
 موسسه اختصاص می دهند برای گره گشائی از  
 مسائل نیازمندان و کمک به عروس و دامادهای جوان  
 و بی بضاعت بکار میبرند. این بزرگمرد بخاطر  
 اعتقاد به زحمات و رسالت کوشندگان صندوق  
 اضطراری، قدم جلو میگذارد و از وجوه شخصی خود  
 ما را یاری میدهد. دست مریزاد!

## بسوی قربانگاه

حای داستانهای کوتاه

نوشته نوراله خرازی (نوری)

منتشر شد



Hariborz Fred Matloob  
 UNIT OF B'NAI B'RITH

بنی بریت، گروه فریسه، مطلوب

کلیه وجوه حاصله از فروش این کتاب

بمصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید

۰۷۸۷ - ۹۸۶ (۸۱۸)

# فدراسیون یهودیان ایرانی

با همکاری

Jewish Historical Society of Southern California



از کلیه همکیشان عزیز دعوت مینماید تا با ما  
در یک تور جالب یک روزه با اتوبوس مجهز و راهنما  
از اماکن یهودی در لوس آنجلس که ارزش تاریخی دارد

دیدن نمایند

تاریخ: ۷ می ۱۹۹۵

محل حرکت: مقابل فدراسیون یهودیان ایرانی - ۶۵۰۵ ویلشر بلوارد

ساعت حرکت: دقیقاً ۹:۱۵ بامداد

پایان تور و بازگشت به مقابل ساختمان فدراسیون: ۳ بعدازظهر

بهای تور برای هر نفر: ۲۰ دلار

برای ما یهودیان ایرانی که سالهاست در لوس آنجلس زندگی میکنیم.  
دیدار از اماکن یهودی قدیمی بسیار هیجان انگیز است.

برای تهیه بلیط و هرگونه اطلاعات بیشتر با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.





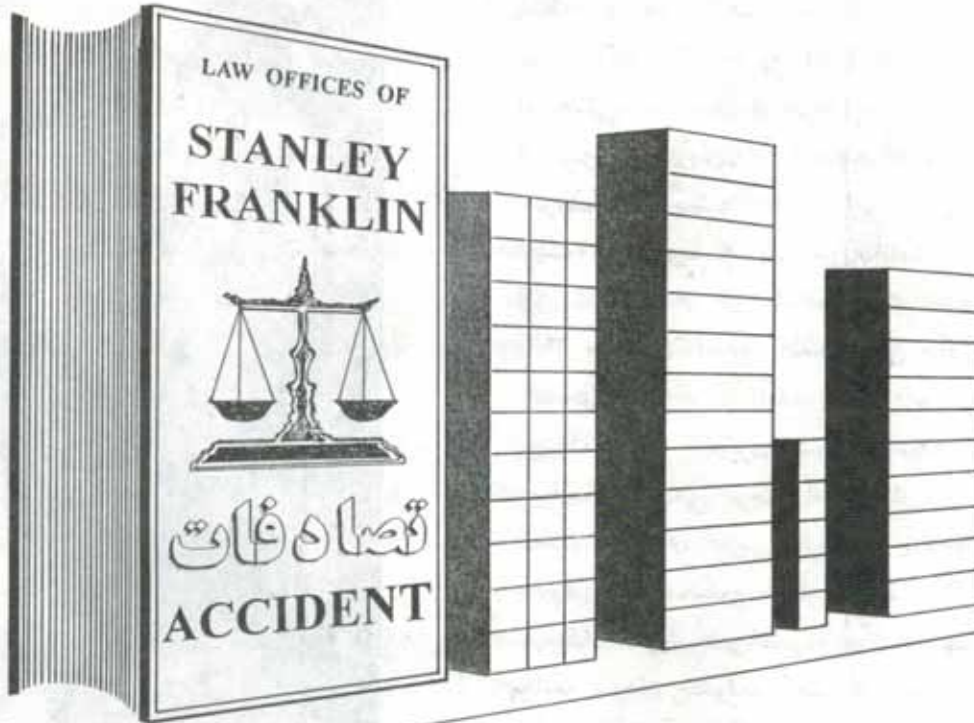
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

با همکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

Design: Saeed Siadat

# چهره های بنیاد گرائی

« ۳ »

از: فرهاد

برگردان: از مجله فارین افرز

نوشته: جودیت میلر

## اسلام و امریکا

اعتقاد فضل اله به پیروزی نهائی اسلام به همان اندازه است که اطمینان دارد سرانجام امریکا دوران انحطاط خود را آغاز خواهد کرد. منشاء این اعتقاد و نظرات فضل اله تا حدی از آنجا ناشی میشود که او در سال ۱۹۸۳ شاهد شکست سربازان امریکائی، فرانسوی و اسرائیلی در لبنان بود که پس از شورش پیروان او که به «شورش علیه ترس» معروف شده پیش آمد. ترابی با این عقیده همراه است و میگوید «منهم امریکائیها را می شناسم». این شناخت او از یک مسافرت تابستانی در سال ۱۹۶۱ حاصل آمده که بعنوان یکی از رهبران دانشجویی به امریکا آمده بود: «امریکا متأسفانه نژاد پرست است. حقوق بشر در سودان که بر اساس معیارهای اسلامی بوجود آمده و از طرف سازمان ملل متحد، دولتهای غربی و سایر سازمانهای دفاع از حقوق بشر محکوم شده بمراتب از آنچه که در امریکا حقوق بشر نامیده میشود بهتر است. در جامعه سودان خشونت کمتر از جامعه امریکا است و جامعه ما از آنچه که در امریکا هست سالم تر است. و با اشاره به جمعیت سیاه پوستان امریکا میگوید: «حداقل ۲۵ میلیون نفر از مردم امریکا عقیده ندارند که سیستم امریکا نمایندگی آنها را داشته باشد. دولت کلینتون جوان و پراترزی است ولی هیچ هدفی ندارد. وزیر خارجه این دولت آقای وارن کریستوفر اصلاً چیزی سرش نمیشود!» با وجود این فضل و ترابی توجه دارند که احساس احترام خود را نسبت به ملت امریکا ابراز دارند، هرچند بگفته ترابی «امریکائیها خیلی از دنیای امروز بی خبر هستند ولی نسبت به مسائل آن گوش شنوا دارند». مبارزه او و



محمد حسین فضل اله



همکار بنیادگرای دیگرش با مردم امریکا نیست بلکه او با «دولت گمراه» امریکا و سیاستهای آن مبارزه میکند. فضل اله هم میگوید «اگر نهضت اسلامی قیافه دوستانه ای بخود بگیرد، آنها که در غرب موافق خواستههای این نهضت هستند آسان تر عمل خواهند کرد. این استراتژی با توجه به تعداد تحلیل گران غربی که اکنون موافق آشتی و گفتگو با ایران هستند، بدون موفقیت نبوده است».

با وجود این ترابی و فضل اله در رجز خوانیهای خود برای روبروئی با امریکا احتیاط زیاد بخرج میدهند. فضل اله که در سالهای گذشته با حملات انتحاری و بمب گذاری در تاسیسات نظامی و سفارت امریکا موافق بود از سال ۱۹۸۵ خود را از هوایما ربائی، گروگان گیری وسایر عملیات تروریستی برکنار نگاه داشته است.

فضل اله و ترابی هر دو بمب گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز بازرگانی بین الملل نیویورک و توطئه انفجار پلها و تونلها و ساختمانهای عمومی این شهر را محکوم کرده اند. فضل اله گفت «در کشوری که آزادی مذهب برای مسلمانان وجود دارد چنین عملیاتی از ناحیه مسلمانها موجه بنظر نمیرسد. مسلمانانی که در امریکا زندگی میکنند متعهد هستند که احترام خود را به قوانین حفظ کنند و بر علیه امنیت ملی کشور اقدامی انجام ندهند. انسانهایی که در مرکز بازرگانی جهانی کار میکردند هیچگونه ارتباطی با سیاست نداشته و ما حق نداریم به آنها صدمه ای وارد کنیم ما کشتن افراد بیگناه را در اماکن عمومی محکوم میکنیم». فضل اله اضافه کرد: «او هیچگاه شیخ عبدالرحمن روحانی نابینای مصری را ندیده است و بسیار شک دارد که این شیخ چنان عملیاتی را تأیید کرده باشد زیرا او در امریکا یک پناهنده سیاسی بوده است». ترابی نیز میگوید: نه او و نه دولت سودان نقشی در این حادثه نداشته اند و آن را تأیید نمیکند. برای ترابی فاصله گیری از شیخ عبدالرحمن بمراتب مشکلتر از فضل اله است زیرا شیخ مزبور وزیر و وزای ورود به امریکا را در خارطوم پایتخت سودان بدست آورده و بازرسان امریکائی در

ماجرای شیخ میگویند او هفته ها در سودان مهمان ترابی بوده است هر چند ترابی آن را تکذیب میکند. علاوه براین، ۵ نفر از ۱۵ تن افرادی که در این بمب گذاری شرکت داشته اند سودانی بوده اند و قبل از اقدام به این کار مدتها با دو دیپلمات سودانی در سازمان ملل متحد ارتباط و رفت و آمد داشته اند. ترابی میگوید یک عامل مصری که با وزارت

دادگستری امریکا همکاری داشته است این پنج سودانی را گول زده است. چند ماه پس از این حادثه و متهم شدن آن پنج نفر، وزارت خارجه امریکا سودان را در لیست کشورهای تروریست قرار داد گرچه در اعلامیه اشاره ای به بمب گذاری در مرکز بازرگانی بین المللی نیویورک نشده بود. فضل اله هم برای دشمنی خود و ترابی با غرب و امریکا حکایت دیگری دارد. او میگوید: «این دشمنی از آنجا ناشی شده که امریکا و غرب با کمک اعراب سعی در کشتن آنها داشته اند و اضافه میکند که شخصاً تاکنون پنج بار مورد سوء قصد قرار گرفته است. او به اتومبیلی که در سال ۱۹۸۵ در مقابل خانه او دقایقی پیش از رسیدن او بخانه منفجر شد اشاره میکند و میگوید در این حادثه ۸۰ نفر از افراد عادی کشته و بیش از ۲۵۰ نفر زخمی شدند و گزارشهای مطبوعاتی که تاکنون منتشر شده توطئه را به سرویسهای مخفی امریکا و عربستان سعودی نسبت داده اند. امریکا چنین اتهامی را تکذیب میکند ولی باب وودوارد در کتاب خود بنام «سریوش» گفته است ویلیام کیسی رئیس وقت سی آی ای و سفیر عربستان سعودی این اقدام را تأیید کرده بودند. یکسال پس از این حادثه حزب اله اعلام کرد که ۱۱ نفر لبنانی را که در این ماجرا شرکت داشتند دستگیر، محاکمه و اعدام کرده است.

ترابی هم امریکا را بخاطر حمله یک قهرمان کاراته سودانی به او که در سال ۱۹۹۲ نزدیک بود او را در فرودگاه اتاوا از پای در آورد سرزنش میکند. او میگوید این اطلاعات را از دوستان مورد اعتماد غربی خود بدست آورده است. اما قهرمان نازاضی سودانی که ترابی را مورد حمله قرار داد و برای

مدتی او را فلج کرد میگوید شخصا این کار را کرده است زیرا ترابی را مسئول همه بدبختیهای کشور خود میداند.

ترابی اصرار دارد که امریکا نابودی او و رژیم اسلامی سودان را هدف خود میداند که با توجه به رفتارهای قبلی امریکا آن را فرضیه نامعقولی نمیداند.

شکی نیست که این حملات موقعیت ترابی و فضل اله را در میان پیروان خود محکم کرده است. این پیروان و هر دو شخصیت بنیادگرای مورد نظر بقای خود را ناشی از توجهات الهی میدانند و چنین توجهی باعث شده که آنها تا این حد صادق و شکست ناپذیر باشند. شاید تعجب آور نباشد که در آستانه نمایش قدرت نظامی امریکا در جنگ خلیج فارس این آقایان که در نطق ها و مراسمی که تشکیل می شد سقوط امریکا و پیروزی اسلام را غیر قابل اجتناب میدانستند، راه آشتی با امریکا را پیش گرفتند و سعی کردند توجه مردم امریکا را بخود جلب کنند. هر دوی آنها این استعداد و توانائی را دارند که ریسک مبارزه با امریکا را تشخیص دهند. مبارزه با ملتی که به سختی به خشم آید ولی وقتی که بخشم آمد بسیار خطرناک خواهد شد.

## صدای مردم و صدای اله

ترابی و فضل اله مدتها است که مصرا میگویند رژیمهای اسلامی باید براساس اصول دموکراتیک حکومت را بدست گیرند نه از طریق انقلاب. بنابراین هر دوی آنها با مبارزه جویان اسلامی پیشین خود مانند سید قطب در مصر اختلاف دارند. سید قطب در سالهای ۶۰ از مسلمانان میخواست که با رژیم های دوره جاهلیت که ماسک دولتهای اسلامی را به چهره دارند قطع رابطه کنند.

فضل اله بخود میبالد که توانست تهران را قانع کند نفع اسلام در آن است که حزب اله در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲ لبنان شرکت کند. آنگاه مبارزه انتخاباتی حزب اله از انتظارات او فراتر رفت.

او میگوید: «ده سال قبل در کتابی که نوشتم اعلام داشتم تغییر در دنیای اسلام تنها از طریق انقلاب عملی نمیشود بلکه برای این منظور باید در نهادهای دموکراتیک نفوذ کنیم و از آنجا ایده آلهای اسلامی را پیش ببریم. ایران تنها اخیرا با این امر موافقت کرد».

با وجود این فضل اله از محکوم کردن رژیم های اسلامی که بطرق غیر دموکراتیک قدرت را بدست گرفته اند خودداری میکند. در مورد رژیم اسلامی سودان که از طریق کودتا به قدرت رسید اخیرا به یک خبرنگار فرانسوی گفته است «بخاطر داشته باشید که تمام رژیم های جهان سوم از طریق همین روشها به حکومت رسیدند و بعدها بتدریج بصورت دولتهای غیر نظامی تغییر شکل دادند. رژیم مصر هم از آن طریق به قدرت دست یافت».

ترابی نیز از دست همکاران خود در فرقه فدائیان اسلام که دائما از او میخواهند با گروههای مبارزه جوی اسلامی که مشهور به شدت عمل و بنیادگرایی هستند ائتلاف کند بخشم آمده است. و چنین شد که ترابی در سال ۱۹۶۵ رژیم نظامی سودان را که از طریق کودتا به قدرت رسیده بود مورد حمله قرار داد ولی با علاقه زیاد به کابینه جعفر نمیری که به همان طریق غیر دموکراتیک در دهه ۸۰ بحکومت رسیده بود پیوست و در سمت وزیر دادگستری در آن کابینه خدمت کرد.

البته آقای نمیری موافقت کرد که یک رژیم اسلامی در کشور بوجود آورد. در انتخابات سال ۱۹۸۵ که آخرین انتخابات دموکراتیک سودان انجام گرفت گروه ترابی کمتر از ۲۰ درصد آراء را بدست آورد که برای در دست گرفتن حکومت کافی نبود ولی برای مشارکت در دولت کافی میبود. هنگامیکه نخست وزیر آن دوران آقای صدیق المهدی اخوان المسلمین را بدلیل آنکه با لغو مقررات شریعت اسلامی که باعث می شد جنگ جنوب را خاتمه داد مخالفت کرده بود از کابینه بیرون راند، افسران بنیادگرا قدرت را بدست گرفتند تا از این اقدام جلوگیری شود. بنابراین روشن است که پیشرفت





مهندس زهره تمجیدی  
متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.

DIAMOND CONSULTANT

&

SPECIALIST IN COLOR STONE

&

WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در خرید و فروش جواهرات به شخصیت‌های سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER

و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

اسلام همیشه بیش از پیشرفت دموکراسی مورد نظر آقای ترابی بوده است. ترابی با اصرار میگوید که کشور او دموکراتیک است ولی در تصور او از دموکراسی هیچ نشانه ای از مفهوم دموکراسی در غرب وجود ندارد. ترابی گفت: «دموکراسی به سیستم چند حزبی و افرادی که داوطلب مقامات انتخابی میشوند و در راه بدست آوردن آن پول خرج میکنند و نیز حق کسانی که از ابراز نظر مخالف با قران دفاع میکنند نیازی ندارد. برای ترابی و فضل اله دموکراسی غربی بیگانه است. در اسلام قانون گذاری حق خداوند است که پیغمبر را برگزید تا او بنوبه خود تصور عمومی از حکومت را با کلام خدا که همان قرآن است به مردم ابلاغ کند». بنظر هردوی این مردان هیچ اکثریت پارلمانی هر قدر هم بزرگ باشد نمیتواند قانون خدا را بنحوی که در شریعت بیان شده است لغو نماید.

نظر فضل اله که باید حزب اله در انتخابات پارلمانی لبنان که دولت آن غیر مذهبی و چند فرقه ای است شرکت کند و منعکس کننده اهمیت حضور مسیحیان و سایر گروههای اقلیت لبنانی است، با شعارهای قبلی حزب اله در مورد تشکیل حکومت اسلامی در لبنان مغایرت دارد. چندگانگی فرقه های لبنانی و سیستم سنتی سیاسی آن که در آن به هر اقلیتی سهمی از قدرت تخصیص داده شده و مرزهای لبنان با اسرائیل و سوریه که کم و بیش لبنان را اشغال کرده است جملگی موانع سیاسی مهمی بودند که هدف تشکیل حکومت اسلامی را غیر عملی مینمود. فضل اله گفت شاید در آینده لبنانیها خود تصمیم بگیرند که بیشتر عرب و خاور میانه ای باشند. اشاره او به جمعیت فزاینده شیعیان لبنان است. بنظر او سیستم سیاسی لبنان «مقدس» نیست و با بازی کردن با کلمات میگوید آسمان برزمین نخواهد آمد اگر لبنانیها بخواهند آن سیستم را تغییر دهند. اما در حال حاضر مؤمنان باید از آزادی بیان در لبنان استفاده کنند تا اسلام را پیش ببرند و از این راه اسلام را بهتر به غرب و به منطقه معرفی کنند.

بخش پایانی در شماره آینده

دفتر حقوقی

# فرید مشیان

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا

فوق تخصص در قوانین مالیاتی

- \* برنامه ریزی برای کاهش مالیات - تنظیم وصیت نامه و تراست (Trust)
- \* تنظیم تراست برای حفظ دارایی در داخل و خارج از امریکا
- \* امور مالیاتی - دعاوی مالیاتی با IRS - امور مربوط به مالیات شرکت ها
- \* امور مربوط به مسائل مالیاتی بین المللی - مسائل مالیاتی مربوط به املاک
- \* امور بازرگانی - تأسیس ثبت و انحلال شرکت ها در کالیفرنیا و سایر ایالات امریکا و کشورهای خارجی
- \* تأسیس شرکت با مسئولیت محدود

## Law offices of FRED F. MASHIAN

### ESTATE PLANNING

Wills  
Trusts  
Asset Protection Trusts  
Foreign Held Trust  
Probate  
Conservatorship

### BUSINESS PLANNING

Incorporation: California, National, and International  
Partnerships  
General Partnerships  
Limited Partnerships  
Joint Ventures  
Limited Liability Companies

### TAX

Audits and Tax Disputes with IRS  
Corporate Tax  
International Tax Planning  
Tax Aspects of Real Estate Transactions

2001 Wilshire Boulevard, Suite 505, Santa Monica, California 90403 - 5640

(310) 829 - 6068

Fax: (310) 829 - 6288





جوان یهودی چچن در فرودگاه  
بن گوریون همراه با مادرش

## یهودیان چچن مهاجران جدید اسرائیل

فقط سه هفته از نیمه شبی که خانواده شش نفری ایلیا نسیم اف قدم به فرودگاه بن گوریون گذاشتند میگذرد. این خانواده در میان گروه سی و دوفرد یهودیان چچن بودند که در بیست و هفتم دسامبر، با پرواز مخصوص که بوسیله آژانس یهود ترتیب داده شده بود به سرزمین اسرائیل آمدند. آنها از گرازنی پایتخت ایالت چچن که بخاطر اعلام خودمختاری مواجه با حملات زمینی و هوایی روسیه شد میآیند. این فراریان جنگ زده با دست خالی و چمدانی لباس و پوشاک و کمی لوازم شخصی، در سکوت نیمه شب، بدون آگاهی از آنچه در انتظارشان بود وارد شدند، در حالیکه خانه های اجدادی، دارائی و مغازه و کسب و کارشان را پشت سر گذاشته بودند.

برطبق گزارش آژانس یهود، بیشترین یهودیان چچن اکنون خارج شده و در پوش امنیت اسرائیل هستند ولی عده ای که تعدادشان نامعلوم است در آنجا باقی مانده اند زیرا خط ارتباطی قطع شده است. ایلیا نسیم اف نگران عمویش است که در گرازنی جا مانده و میگوید: «ما دو هزار سال در آنجا زیسته ایم». چشمان او غمگین است و سرش را پائین گرفته و با صدائی خفه ادامه میدهد: «چچنی ها ما را بیرون کرده اند. وقتیکه اوضاع خطرناک شد، ما رینا (همسرش) و بچه ها را به نال چک فرستادم». نال چک شهری است که نسبتاً

دور از گرازنی قرار دارد و تعداد بسیاری از فراریان به آنجا پناه برده اند. ایلیا میگوید: «روسها که وارد شدند، چچنی هائی که با هم دوست بودیم و نان و نمک و شراب خورده بودیم، با تفنگ و چاقو مرا تهدید کردند که اگر می خواهم جان سالم بدر برم باید هرچه دارم بگذارم و بروم».

مادر ایلیا، بولانت که ۵۴ سال دارد و گرفتار بیماری قلبی است با پاهائی متورم و صورتی که بسیار پیرتر از سنش نشان میدهد، میگوید: «چچنی ها همیشه ما را آزار داده اند و هنگامیکه دودایف در سال ۱۹۹۱ بقدرت رسید، اینها رودربایستی را کنار گذاشتند و علناً به آزار و اذیت یهودیان پرداختند. آنها گفتند، بروید به اسرائیل جای شما آنجاست. همه مردان ما از کتک و چاقوی آنان جای زخمی بر صورت و بدن دارند. زجر و ظلم آنان بجائی رسید که جرأت نداشتیم بچه ها را برای خرید نان به نانوائی بفرستیم زیرا میترسیدیم مجروحشان کنند و یا بدتر از آن. آنها بداخل خانه هایمان میآمدند و کتکمان میزدند. یکبار با تفنگ آنچنان بر سر نوه ام کوبیدند که هرگز حالش خوب نشده و هنوز هوش و حواس درستی ندارد. حتی حالا از صدای آمبولانس و اتومبیل پلیس

کمی بطرف شمال در شرق ناتانیا، در دهکده کفار یونا خانواده سه نفری اسماعیل اف کم کم با محیط تازه انس میگیرند و جای خود را یافته اند. قیافه آنها با دیگر افراد چچن فرق دارد و خودشان میگویند که در زمان جنگ جهانی دوم پدر بزرگ های خانواده، از روسیه به چچن گریختند. ولادین اسماعیل اف، طراح و گرافیست و خانمش سوتلانا دکتر است. میگویند که روابط آنها قبلاً با هموطنانشان خوب بود و از تهاجم روسها بد میگویند ولی ناچار به اعتراف میشوند که حقیقتاً زندگی پس از روی کار آمدن دودایف مشکل و عذاب آور شده. همسر ایلیا که سی و پنجسال دارد و در بخش اورژانس طبابت میکرده میگوید: «همینکه دودایف بقدرت رسید و رأساً اعلام استقلال کرد، بلافاصله همه زندانیان را آزاد کرد و آن ریشه گرفتاری شد. بعد از آن در انبارهای اسلحه که روسها جا گذاشته بودند را باز کرد و همه را مسلح کرد غیر از یهودیان، زیرا در اسناد و اوراق هویت ما کلمه یهودی نوشته شده بود. پس از آن حقوق بازنشستگی تمام چچنی ها را قطع کرد و گفت از پیران و بیماران باید خانواده هایشان نگهداری کنند. سپس حقوق ها را معوق گذاشت و ما نتوانستیم تا ماههای متوالی حقوقی دریافت کنیم». ولادین دنبال سخن همسرش را میگیرد: «اول خانه ما را گرفتند، یک گروه مردان مسلح و نقابدار بخانه مان آمدند، مرا سوار کردند و بجنگل بردند در آنجا، گفتند باید اوراقی را امضاء کنم. راهی دیگر نداشتم امضاء کردم و بموجب آن معلوم شد که من خانه ام را فروخته و پولش را نیز دریافت کرده ام. کار دیگری نمی توانستم بکنم. هر روز میدیدیم که تعدادی از یهودیان ناپدید میشوند و کسی نمیدانست چه برسرشان آمده. من می بایست که دو روزه خانه ام را تحویل بدهم یعنی همه ما برویم ناچار آنچه برایم باقیمانده بود جمع آوری کرده و به نال چک فرستادم ولی دزدان در آنجا همه بردند. در نال چک آژانس یهود بکمک ما آمد و منم با آنها همکاری میکردم بدین ترتیب که به گرازنی میرفتم و



کودک چچن در آغوش پدر هنگام ورود به اسرائیل

وحشت زده و در گوشه ای پنهان می شود. از همه چیز و همه کس میترسد».

روزگاری جمعیت یهودیان گرازنی پنج تا شش هزار نفر بود که اغلب از یهودیان ساکن شمال کوههای قفقاز بودند و قرن ها در گرازنی زیسته بودند آنها بیشتر صنعتگر، مغازه دار، یا کفاش و آرایشگر بودند. هنگامیکه حملات هوائی روسها شروع شد محله یهودیان تقریباً نابود شد حتی کنیسه بزرگ قدیمی که کمونیست ها تبدیل به مدرسه موسیقی کرده بودند.

هر چند عده زیادی از یهودیان در سالهای اخیر به اسرائیل رفته بودند با شروع جنگ عده بیشتری ناچار به فرار شدند. ایلیا میگوید: «آری، دلم می خواست به اسرائیل بیایم. زیر پرچم آن و در کنار ارتش با قدرتش. آمدیم و بما خوش آمد گفتند، استقبال گرمی کردند، و ما در امنیت هستیم ولی دلم تنگ است زیرا خودم در خانه دوستان بسر می برم و فرزندانم در نقاط دیگر. همه ما از سفره دیگران غذا می خوریم من خجالت می کشم که سربار دیگران باشم، هرگز اینکار را نکرده بودم». البته این خانواده در انتظار مستقر شدن هستند.



به یهودیان کمک میکردم تا فرار کنند. اما وقتیکه روسها گرازی را محاصره کردند و بعد هم بمباران دیگر کاری از دستمان بر نمی آمد و ناچار شدیم چچن را ترک کنیم». ولادین با یادآوری خاطرات رنج آور و تلخ فرارشان میگوید: «در سرمای زیر صفر، فاصله ۱۲۰ مایلی گرازی به نال چک را پیاده و گاهی مقداری از راه را با اتوبوس هائی که برایمان نگه میداشتند با عذاب بسیار طی کردیم. روسها وقتی اجازه عبور بما میدادند که مطمئن میشدند اهل چچن نیستیم. تمام راه سراسر جاده پر از فراریان و پناهندگان بود ولی با این مصیبت ها، ما هنوز شانس آورده بودیم زیرا کشتار و قصابی پس از خروج ما به نقطه اوج رسید».

خانواده های اسمعیل اف و نسیم اف همچون دیگر افراد گروه جزء مهاجرین آسیب دیده ای هستند که مشمول کمک های دولت و جذب در اجتماع میشوند. طبق این برنامه، علاوه بر مخارج آمدن، خرج سفر به هر نقطه اسرائیل برای استقرار نیز بآنها داده میشود. مبلغ دو هزار دلار به هر خانواده ۵

نفری در شش ماه اول داده میشود و بعلاوه مخارج تهیه خانه و زندگی، اجاره یا اقساط خرید خانه، خرج تحصیل فرزندان و بهداشت رایگان برای همه و دیگر نیازمندها.

خانواده اسمعیل اف خوشحال و قدردان هستند و سپاسگزار کمک های آژانس یهود در دوران سرگردانی و یاری های دولت اسرائیل بهنگام ورود و استقرار در آنجا. آنها باور دارند که در سایه آسایش و رفاه و بیشتر از همه امنیت می توانند بنحو دلپذیری زندگی را در محیط تازه شروع کرده و کار مناسب بیابند.

ایلیا نسیم اف که قبلاً بوکسور بوده چنین اطمینان خاطری ندارد زیرا نمی خواهد شغل بوکسوری را ادامه دهد، هر چند، اگر شاگردان مناسبی پیدا کند بعنوان مربی کار خواهد کرد. برای او استقرار خانواده اش در یک جا و تحصیلات بچه ها و یافتن کار مناسب اهمیت بسیار دارد و میگوید: «کار پیدا کنم هر کاری!»

## شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

Biochemical Impedance Analysis

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735  
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

**الیاس عزیز لاوی CPA**

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات برارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

**ELIAS AZIZ-LAVI**  
**CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT**

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301  
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981



# جهان یهود



# خبرهائی از

## ستایش بت قلبی

با عجله به عکسی که در کیف خود داشت نگاه کرد، حدسش درست بود. این خود مردخای وانونو بود. در حالیکه مردخای از طرف مقابل میآمد، باو لبخندی زد و سیندی در حالیکه چشم در چشم او انداخته بود لبخندش را پاسخ گفت. اما براه خود ادامه داد. سیندی آنقدر زیبا بود که مطمئن بود مردخای او را تعقیب خواهد کرد، بدین خاطر آهنگ گامهایش را آرام کرد تا باو برسد.

پس از آشنائی با هم شام خوردند و پس از شام مردخای از سیندی خواست تا به آپارتمان او برود. سیندی با تاسف باو گفت: «نمیتوانم اینکار را بکنم چرا که باید همین امشب با هوایما به روم بروم». و با طنز اغوا کننده ای ادامه داد: «چرا با من به ایتالیا نمیآئی تا در آپارتمان من با هم باشیم؟»

وانونو تردیدی بخود راه نداد. کیف بغلی اش پر بود از اسکناس های تا نخورده ایکه از روزنامه سندی تایمز بخاطر فروختن اسرار اتمی اسرائیل دریافت داشته بود و تازه این علی الحساب ۲۰۰,۰۰۰ دلاری بود که بنا به اظهار خودش فقط بخاطر پول این کار را انجام داده نه خیر بشریت.

سیندی طنز و چشم آبی در تمام طول پرواز به رم دست وانونو را در دست خود گرفت و گهگاه نیز با تظاهر باینکه خوابش برده، سر خود را بروی



مردخای وانونو

سیندی، دخترک مو بور و زیبا روی عضو سازمان اطلاعات اسرائیل، روزهای متمادی در لندن بدنبال مردخای وانونو که اسرار اتمی اسرائیل را به روزنامه سندی تایمز فروخته بود گشته بود. از ایستگاههای قطار زیرزمینی گرفته تا موزه ها و کافه ها و اتوبوسها و خیابانهای شلوغ را زیر پا گذاشته بود، بی آنکه بتواند اثری از او بیابد - و درست در زمانی که پاهایش از دوندگی برآماسیده و خسته شده بود، بناگاه او را در آنسوی خیابان در مقابل «مرکز سویس در لندن» دید. منتظر چراغ قرمز شد تا سبز شود. احتمال یافتن او یک در یک میلیون بود و این احتمال بوقوع پیوسته بود.

شانه او میگذاشت.

پس از آنکه نخست وزیر وقت اسرائیل، شیمعون پرز که در حقیقت بانسی و «پدر» انرژی اتمی اسرائیل لقب گرفته مطلع شد که وانونو که تکنیسین سازمان انرژی اتمی اسرائیل است، افشای اسراری را که در اختیار داشته به مزایده گذاشته دستور داد: «این خائن را بهر قیمتی شده دستگیر کنید و به اسرائیل باز گردانید».

بمجردیکه سیندی در آپارتمان خود را که در قلب رم قرار داشت باز کرد و وانونو قدم بداخل آن گذاشت، شش نفر از جوانان قوی جثه عضو سازمان اطلاعات اسرائیل او را دستگیر کرده بروی زمین خواباندند. دست و پای او را با طناب بستند، به دهانش باند چسب دار زدند و با یک آمپول آرامش بخش او را بیهوش کردند.

۷۲ ساعت بعد وانونو دوباره در اسرائیل بود و شیمعون پرز سیاسی برای سیندی و یارانش بخاطر دلبستگی آنان به سرزمینشان فرستاد.

آنچه در این میان مضحک و در عین حال جالب توجه است اینستکه چپ گرایان و مخالفان حرفه ای با تسلیحات اتمی در بریتانیا فریاد برآوردند که: «وانونو را از زندان انفرادیش آزاد کنید چرا که او یک ایده آلیست بوده است». همپالکی های اسرائیلی این گروه نیز در اسرائیل سروصدا راه انداخته اند که در مورد وانونو «سوء تفاهم» شده است و او اینکار را بخاطر خیر بشریت انجام داده و اکنون که به صلح دست یافته ایم، چه نیازی است که وانونو در زندان بسر ببرد؟

این نقطه نظرها قویاً از سوی مقامات امنیتی اسرائیل و شخص شیمعون پرز که دستور دستگیری او را صادر کرده بود رد شده است. یکی از مقامات عالی رتبه امنیتی اسرائیل میگوید: «ما میدانیم که هر کشور عربی، از مصر گرفته تا سوریه و لیبی و عراق، بهر دری زده اند تا به اسرار اتمی اسرائیل دست پیدا کنند. ما میدانیم که در جنگهایی که با کشورهای عربی داشته ایم، اولین هدف طرفهای جنگ با ما مرکز اتمی اسرائیل بوده است. این

ممالک از میان هزاران هزار مطلبی که تاکنون درباره قدرت اتمی اسرائیل گفته و نوشته شده سرگرداندند و نمیدانند کدام را باور کنند و کدام را باور نکنند.

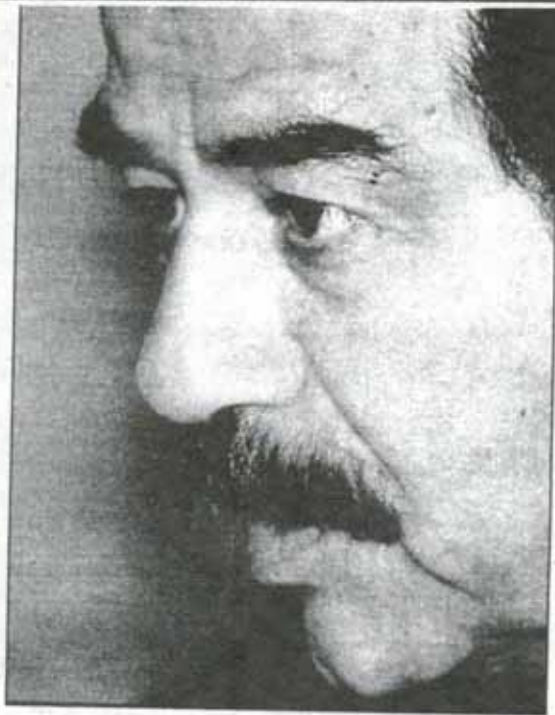
کوشش همه دشمنان ما در تولید تسلیحات غیر متعارف از قبیل گازهای سمی و شیمیائی و اسلحه های بیولوژیک و بالاخره دستیابی به اسرار اتمی، تنها معطوف به یک هدف است و آنهم خنثی کردن امکانات اتمی ما است که اینان از چگونگی آن کاملاً بی اطلاعند. بهمین خاطر بود که وقتی وانونو به نزدیک به ۱۲ نشریه بزرگ پیشنهاد فروش اطلاعات خود را نمود، تا بدین حد ایجاد هیجان شد. برای «سندی تایمز» که علی الحساب مصاحبه ها را به وانونو پرداخته بود تا با او سلسله مصاحبه هائی داشته باشد، ناپدید شدن او باعث لطمه شدیدی به این نشریه گردید.

مقام امنیتی مزبور ادامه میدهد: میدانید هم اکنون وانونو تا چه حد میتواند برای امنیت اسرائیل خطرناک باشد؟ اگر ما امروز او را آزاد کنیم و او در ملاء عام دهان باز کند، کشورهای عرب دشمن ما گفته های او را می قاپند و جشن میگیرند و سپس آنرا مستمسک قرار داده، صرف میلیاردها دلار برای دستیابی به نیروی اتمی و تولید سلاحهای شیمیائی خود را نزد ملت های خود موجه جلوه میدهند.

وانونوی «ایده آلیست» چنانچه آزاد شود، در مقابل پول، اسرار اتمی اسرائیل را که میتواند اسراری واقعی باشد و شاید هم زائیده تخیل خود او، به این و آن بفروشد. این شخص در چنان شرایطی، ماشه تفنگی چند مگاتنی را که بر روی شقیقه هر مرد و زن و کودک اسرائیل گذاشته در دست خواهد داشت. در انگلستان گروهی میکوشند تا وینستون چرچیل را یک جنایتکار جنگی قلمداد کنند. تلویزیون اسرائیل در یکی از برنامه های خود، رودلف کاستنر، دستیار احتمالی آیسمن در بوداپست را تا مقام یک قهرمان بالا برده.

اگر اینها را بحال خودشان بگذارید، دیر نیست که با فشار آنها نام وانونو را نیز در فهرست کاندیداهای دریافت جایزه نوبل ببینیم!





### صدام و موشک اندازی

صدام حسین اخیراً طی سخنانی خطاب به رهبران نظامی عراق، از کشورهای عربی خواست تا آنان نیز به اسرائیل حمله های موشکی مشابه حمله های عراق طی جنگ خلیج فارس بنمایند. صدام در سخنان خود گفت: «عراق ۳۹ موشک اسکاد به اسرائیل شلیک کرد، کدام کشور عربی است که چهلمین موشک را بسوی اسرائیل پرتاب کند؟»

### گفتگوی خواهر و برادر بعد از ۵۶ سال

دیوید تزدویچ، یکی از مقامات وزارت خارجه اسرائیل اخیراً از سیبری دیداری بعمل آورد و با یهودیان سیبری مذاکراتی انجام داد. در این دیدار، ایزاک فریدمن بطور خصوصی از تزدویچ، درخواست نمود تا خواهرش را که در سال ۱۹۳۸ از ورشو به اسرائیل مهاجرت کرده پیدا کند. تزدویچ خواهر فریدمن را که از اهالی نتنیا است پیدا کرد و باعث شد تا این خواهر ۸۱ ساله بعد از ۵۶ سال با برادرش در سیبری گفتگویی تلفنی داشته باشد.

### کنفرانس بین المذاهب

در ماه دسامبر گذشته در بارسلون اسپانیا، کنفرانس بین المذاهب از طرف یونسکو تشکیل گردید.

در این کنفرانس که نمایندگان ادیان مختلف جهان شرکت داشتند، حضور افراد زیر جلب توجه میکرد: ایسرائل لائو، راو بزرگ اشکنازیهای اسرائیل، شیخ محمد زاغوز، رئیس دانشکده الهیات دانشگاه الاظهرمصر، دالائی لاما، نماینده واتیکان و بالاخره راو اهود بندل از نهضت یهودیان کنسرواتو و رئیس سازمان راهای طرفدار حقوق بشر.

## خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شمادرامور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201  
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666

(310) 470 - 6938

Fax: (818) 783 - 4312

## معالجه کودکان بیمار فلسطینی

سه بیمارستان اسرائیلی از داوطلبان و سازمانهای خیریه یهودی خواسته اند تا برای یک معالجه ۲۰ کودک فلسطینی که دچار بیماریهای شدید قلبی میباشند تامین بودجه نمایند. پیرو این درخواست کمیته ای مرکب از نمایندگان نهادهای خیریه و عام المنفعه و شهرداریها داوطلب تامین بودجه لازم باین منظور گردیدند.

تاکنون از محل وجوه جمع آوری شده دو نفر از این کودکان معالجه شده و بزودی معالجه بقیه آنان آغاز خواهد شد.

## آزمایش موشکهای ضد موشک

اوزی روبین رئیس سازمان دفاع موشکی اسرائیل اعلام داشت که در طی ۱۸ ماه آتی ۶ فقره آزمایش روی موشک آرو - ۲ که ضد موشکهای بالستیکی است انجام خواهد شد. پیش بینی میشود که اولین پایگاه این موشکها قبل از سال ۱۹۹۷ ساخته و آماده بهره برداری خواهد گردید. روبین اظهار داشت که میزان سرمایه گذاری اسرائیل در پروژه آرو که مشترکاً با امریکا انجام میگردد بیشتر از امریکا است.

برای مرحله اول تولید آرو - ۱، امریکا ۳۵۰ میلیون دلار پرداخت نموده است.

## منشور فلسطین

رئیس هیئت نمایندگی فلسطین در مذاکرات صلح با اسرائیل نبیل شعت، اعلام داشت که هرگونه تغییری در آن بخش از منشور و مرانامه فلسطین که مقرر میدارد اسرائیل باید نابود شده از نقشه جغرافیا حذف گردد، در شرایط حاضر میسر نیست. وی این موضوع را در مصاحبه با روزنامه «شرق الاوسط» چاپ لندن اعلام داشته و اضافه کرده است در شرایطی که روند مذاکرات صلح دچار وقفه شده، تغییر منشور فلسطین میسر نیست.

نامبرده شش ماه قبل گفته بود اطمینان دارد که بمجرد تشکیل کمیته ملی فلسطینی در غزه، این بخش از مرانامه فلسطینی ها حذف خواهد شد.

## دیدار روسای ستاد ارتش اسرائیل و سوریه

ژنرال اهود برک، رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی اسرائیل پس از دیدار با همکار سوریه ای خود ژنرال حکمت شهابی در واشنگتن، اعلام داشت که مذاکرات انجام شده جدی و موفقیت آمیز بوده و در آینده نزدیک دنبال خواهد شد. رابین ضمن ادای توضیح به کابینه اسرائیل در این خصوص اعلام داشت که مذاکرات مزبور صرفاً جنبه تبادل نظر در امور نظامی را داشته و در ارتباط به مسائل سیاسی بین دو کشور نبوده است.



## دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم



Tel: (310) 247 - 8282  
9033 Wilshire Blvd., Suite 403  
Beverly Hills, CA 90211

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا  
جراحی با لیزر  
کنتاکت لنز



## عرفات و فلسطینیان



عرفات نه تنها زیر فشار شدیدی از سوی طغیانگرایان حماس و جهاد اسلامی قرارداد، اسرائیل از او سلب اعتماد نموده است و مورد انتقاد شدید امریکا نیز قرار دارد، بلکه از سوی یاران دیرین خود مورد حملات شدید قرار گرفته است.

حنان اشراوی که سخنگوی گروه نمایندگی فلسطین و عملاً دست راست او در مذاکرات صلح با اسرائیل بود همراه با تعداد دیگری از رهبران همسنگر عرفات، در شرایطی که از ضعف رهبری عرفات در غزه و میزان فساد و رشوه خواری در سیستم خودگردانی او شدیداً نگران میباشند، از کشورهایی که مشغول کمک برای ساختن زیر بنای لازم جهت اداره ساحل غربی (پس از اعطای خود مختاری) میباشند، خواسته اند تا از پرداخت این کمکها خودداری کنند تا اطمینان حاصل شود که با ایجاد یک سیستم کنترل صحیح از هدر رفتن و سوءاستفاده از وجوه مزبور جلوگیری بعمل خواهد آمد.

براساس گزارش روزنامه معتبر جرورالم ریپورت، حنان اشراوی اخیراً حین گفتگو با یکی از سفیران ممالک اروپائی، وی را از ارسال هرگونه کمک به سازمان ملی فلسطین که مسئول خود

گردانی فلسطینی ها است برحذر داشته و اعلام نموده که چنین کاری عملی فاجعه انگیز است. وی اظهار داشته که من شخص عرفات را به سوءاستفاده متهم نمیکنم، ولی بعضی از اطرافیان او «دست های چسبناکی دارند» (منظور پول بلند کردن است).

اشراوی که از پشتیبانان و طرفداران پروپا قرص عرفات بود آنچنان از شیوه کار او دلزده شده که در حال حاضر - برای آنکه ساحل غربی رود اردن، پس از اعطای خود مختاری، دچار سرنوشت غزه و جریکو نشود، بدنبال تقویت همبستگی با اردن و کاهش وابستگی به سازمان ملی فلسطین به رهبری عرفات میباشد.

## All Pro-Video Photo

## فتو.م.آ

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود نا عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
- تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
- تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Blvd.

(818) 4777576

## آلبرت طیبیان

## توانائی اتمی اسرائیل

بنا به گزارش نشریه معتبر انگلیسی بنام «بررسی اطلاعاتی جنینز» اسرائیل در حال حاضر دارای ۲۰۰ عدد اسلحه اتمی میباشد که ۵۰ عدد آن در موشکهای «جریکو - ۲» کار گذاشته شده و در کوههای «جودین» مستقر شده است.

## کاهش نفقات در موصاد

سازمان اطلاعات اسرائیل، موصاد، پس از شکل گرفتن کوششهای صلح میان اعراب و اسرائیل، تعدادی از بخش های خود را کوچک مینماید. براساس گزارش نشریه «گزارشهای خارجی» بخش های اردن و کشورهای خلیج فارس از این گروه ها هستند و احتمالاً بخش های مراکش و تونس نیز شامل این تقلیل میگرددند.

## فتوای روحانی سعودی

شیخ عبدالعزیز بن بعض، مفتی اعظم و رئیس مرجع عالی شورای علمای عربستان سعودی در پاسخ به این سوال مخبر روزنامه «المسلمین» که پرسیده بود: «اکنون که اختلافات میان اعراب و اسرائیل در شرف برطرف شدن است، آیا مسلمانان اجازه زیارت مسجدالقصی را دارند یا نه؟» اظهارداشت: «این زیارت برای مسلمانان واجب است».

## زنان در شورای مذهبی اورشلیم

در یک رأی گیری تاریخی برای انتخاب انجمن شهر اورشلیم، برای اولین بار دو زن به عضویت این انجمن انتخاب شدند. گروه مذهبیون برای اولین بار در این شورا در اقلیت قرار داشتند. شهردار اورشلیم و سه تن دیگر از اعضای منفرد انجمن به انتخاب این دو زن رای مثبت دادند.

هر چند این خانم ها، سلی شاویت و میکال مانور، هر دو ارتدکس میباشند، معهذاً چندین بار توسط نمایندگان ارتدکس انجمن از انتخاب آنان جلوگیری بعمل آمده بود. پیرو این روش بود که دادگاه عالی اسرائیل انجمن شهر اورشلیم را در این خصوص مورد استیضاح قرار داده بود.

## جمعیت اسرائیل

طبق آمار منتشره از سوی اداره سرشماری اسرائیل، کل جمعیت اسرائیل بالغ بر ۵۶۰۰۰۰۰ نفر میباشد که از این تعداد ۴۴۰۰۰۰۰ نفر یهودی (۸۱/۱ درصد)، ۷۷۷۰۰۰ نفر مسلمان (۱۴/۲ درصد)، ۱۶۱۰۰۰ نفر مسیحی (- ۳ درصد) و ۹۲۰۰۰ دروزی (۱/۷ درصد) میباشند.

رشد جمعیت در سال ۱۹۹۴ نزدیک به ۱۳۴۰۰۰ نفر و معادل ۲/۵ درصد بوده است.

# Dr. Esagoff

# داروخانه هپس

## دکتر آشر اسحق اف دربورلی هیلز

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی  
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

**HEPPS PHARMACY**  
233 S. La Cienega Blvd.  
Beverly Hills, CA 90211  
(½ Block South of Wilshire Blvd.)  
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی





**تجربه و تخصص ما**

**فقط و فقط در امور تصادفات است**

اگر حق قانونی خود را طلب میکنید حتما به متخصص حرفه ای آن رشته مراجعه کنید

فرامرزلوئی مشاور حرفه ای و متخصص در امور تصادفات

با همکاری L.A. Ross وکیل پیشین شرکتهای بیمه

(818)705-1555 (310)247-1555 (714)774-1555

به هنگام تصادف حتما شماره اتومبیل طرف مقابل را یادداشت کنید

**مبلغین مسیحی در میان یهودیان حبشی**

وزیر جذب مهاجر اسرائیل، یانیر زابان این گزارش را تأیید نمود که در آن گفته شده بود مبلغان مسیحی بداخل جامعه یهودیان حبشی در اسرائیل رفته و آنان را به مسیحیت دعوت و تبلیغ میکنند.

وی که به پرسش نماینده حزب مذهبی ملی، شانول یاها لوم پاسخ میگفت تصدیق نمود که مبلغان مسیحی تعدادی از جوانان یهودی حبشی را به مسیحیت تغیر دین داده اند. زابان افزود که شخصا با رهبری جامعه یهودیان حبشه به گفتگو نشسته و در این خصوص به راه حل هائی رسیده است، وی این روش مبلغان مسیحی را شدیداً مورد انتقاد قرارداد و گفت: در شرایطی که گروهی مهاجر تازه وارد در سرگردانی تغیر فرهنگ و شیوه زندگی بسر میبرند و دارای نقاط ضعف فراوان میباشند، حمله کردن باین نقاط ضعف عاطفی و بهره گیری نامشروع از آن امری ساده است. ولی با اخلاق دینی مبنایت دارد.

دو خواهر که از طرف مادر یهودی اهل اسرائیل و از طرف پدر مسلمان اردنی هستند، بعد از عقد معاهده صلح میان اسرائیل و اردن به اسرائیل آمده و در این کشور مستقر شده اند.

بنا به گزارش روزنامه «هاآرتص» این دو خواهر که اکنون در سنین ۲۰ سالگی هستند، هنگام کودکی با والدین خود به اردن رفته و تاکنون بعنوان مسلمان در آنجا زندگی میکرده اند، ولی اکنون در یکی از مناطق یهودیان حسیدیک مستقر شده، آموزشهای یهودی می بینند.

**ازدواج و قوانین کشوروت**

دادگاه عالی قضائی اسرائیل، در رسیدگی به شکایتی از سوی یک راو که باو اجازه انجام مراسم عقد در سالتنی عمومی داده نشده بود، به ربانوت اسرائیل ۴۵ روز فرصت داد تا علت عدم صدور اجازه عقد را در سالن مورد نظر اعلام دارند.

نظر ربانوت اینستکه هر چند قوانین کشوروت از لحاظ مواد غذایی در این سالن رعایت میگردد، معهدا چون سالن مزبور روزهای شنبه تعطیل نیست، بنابراین انجام مراسم عقد در آن مجاز نیست. راو شکایت کننده اوری رگو متقابلاً فتوای راو فقید موشه فانتشین از نیویورک را (که یکی از سرشناس ترین روحانیون هلاخا شناس معاصر بشمار میرود) به دادگاه ارائه نمود که راو فقید اعلام داشته: انجام مراسم عقد در کنیسای کنسرواتوو (که براساس فتوهای قبلی او برای انجام مراسم دینی یهودیان ارتدکس ممنوع شده) مجاز اعلام شده. علاوه براین راو رگو مدعی است که راو فانتشین فتوا داده که عروسی را میتوان حتی در بتکده گرفت.

این موضوع در حال حاضر در دست رسیدگی توسط دادگاه عالی قضائی اسرائیل میباشد.



## اسرائیل و کازاخستان

### ترافیک فرودگاه بن گوریون

مقامات هواپیمائی اسرائیل اعلام داشتند که در سال گذشته نزدیک به ۶ میلیون نفر در فرودگاه بن گوریون فرود آمده یا از آن بخارج پرواز نموده اند. این تعداد در سال قبل یک میلیون کمتر بوده است. تعداد کل هواپیماهائی که در این فرودگاه در سال قبل نشسته یا برخاسته اند ۴۳۵۶۹ پرواز بوده است.

آییش ککیلیانو، رئیس مجلس کازاخستان اخیراً از اسرائیل دیدار بعمل آورد و طی این دیدار روابط میان دو کشور مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

در دیدار با شیمعون پرز، وزیر خارجه اسرائیل - رئیس مجلس کازاخستان و همسرش لباده و کلاه سنتی و تشریفاتی مرسوم در کازاخستان را به پرز تقدیم کردند و نامبرده نیز بلافاصله آنرا پوشید تا خبرنگاران از آن عکس بگیرند.

## دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303  
Beverly Hills, C A 90210  
(310) 859 9196

10767 Riverside Dr  
North Hollywood, CA 91602

(818) 980-8881



## فعالیت های اجتماعی یهودیان ایران در سالهای قبل از انقلاب

در آستانه پانزدهمین سال درگذشت یکی از خدمتگزاران برجسته نیم قرن اخیر جامعه ما شادروان «موسی کرمانیان» مطالبی در شماره، ماقبل شوفار درباره دوران نوجوانی آن رادمرد بزرگ برشته تحریر آمد که طی آن چگونگی تاسیس باشگاه برادران و شمه ای از خدمات برجسته آن مرحوم در راه برپائی یک سازمان پویا و پرتوان برای جوانان یهودی آروز بنظر خوانندگان رسانیده شد.

و اینک دنباله مطلب در این شماره ادامه می یابد.

در کنار همه این سختی ها و ناکامی ها، موسی هرگز بار مسئولیت اجتماعی خود را بزمین نگذاشت و فعالیت خود را در باشگاه برادران همچنان ادامه میداد.

در باشگاه برادران بعد از مدت کوتاهی که ذبیح اله حبرون بعنوان رئیس انتخاب شده بود، موسی کرمانیان که همیشه بعنوان موسس شناخته میشد بریاست انتخاب شد.

همزمان با این امر، باشگاه برادران موفق شد جمعی از دوشیزگان علاقمند به امور اجتماعی را نیز در سازمان وابسته ای بنام «باشگاه خواهران» بدور هم جمع کند و این نخستین سنگ بنای سازمانی از زنان یهودی ایرانی بود که قوام گرفت و توسعه یافت و تا به امروز نیز اعضای قدیمی آن در خدمت جامعه خود میباشند. در یکی از جلسات آغازین «باشگاه خواهران»، خانم مری مرادپور «صدق» بسمت ریاست انتخاب گردید، بانویی که در تمامی مدت عمر خود حتی تا امروز که در ایتالیا اقامت دارند در کارهای اجتماعی باقی مانده و هم اکنون نیز از فعالان سرشناس سازمان جوینت ایتالیا میباشند.

فعالیت های موسی کرمانیان بمنظور اداره امور معیشت خانواده نمونه بسیار بارزی از تلاش بی وقفه این جوان پرشور بود که با همکاری دائمی خود توانست در مدت کوتاهی با موفقیت کامل همه اعضای خانواده را در اسرائیل و ایران مستقر و از لحاظ مالی بی نیاز



گرداند. موسی مردی بلند نظر و گشاده دست بود و اعتقاد راسخ او بر آن بود که عمر انسان بقدری کوتاه است که ارزش زندگانی حقیرانه را ندارد و بر مبنای همین باور، در تمامی ایام زندگانی خود نه فقط ب فکر رفاه کامل افراد خانواده خود بود، بلکه جامعه خود را نیز بخشی از خانواده خود دانسته، برای رفاه مردم خود از هیچ کوششی فروگذار نمیکرد.

موسی در عنفوان جوانی با دوشیزه عزیزه حاخامی که خود یکی از فعالین و موسسین باشگاه خواهران بود در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۹) عقد ازدواج بست (قابل توجه آنکه همشیره بزرگتر عزیزه حاخامی بنام «اشرف حاخامی» نیز عضو باشگاه خواهران و سمت معاونت داشت و همچنین برادر ارشد آنان آقای ابراهیم حاخامی از اعضای برجسته باشگاه برادران بود که تقریباً تمامی عمر در خدمت بجامعه یهود در ایران و در اسرائیل از پای ننشسته است) و این ازدواج تا آخرین لحظه حیات با یک محبت دو جانبه و عشقی سرشار از صداقت و یکرنگی ادامه داشت تا جائیکه صفا و صمیمیت او و همسرش بعنوان یک زوج موفق زبانزد همگان بود.

یکی از بارزترین صفات شادروان موسی کرمانیان، روح آزاد منشی و دمکرات او بود. بعنوان مثال، بعلت گرفتاریهای شدیدی که بعد از تیغوس دامنگیر موسی شده بود نگارنده مسئولیت باشگاه برادران را بعهده گرفتم ولی در تمامی مدت فعالیت در باشگاه برادران همواره پشتیبانی و همکاری صمیمانه خود را از من دریغ نمیداشت و این امر ارج و احترام او را نزد همه ما صد چندان میکرد.

در باشگاه برادران که نام عبری و واقعی آن «بنه صیون» بود طی جلسات سخنرانی و ادبی که برگزار می شد، برای نخستین بار مسائل اساسی نسل جوان یهودی آنروز مطرح می گردید. موسی که در یک خانواده مذهبی و مومن چشم بجهان گشوده بود و از توراه و تنخ اطلاعات وسیعی داشت، از همان ایام جوانی بعنوان یک رهبر ناسیونالیست یهودی ایرانی شناخته میشد و در تمامی مدت عمر هرگز تزلزلی در اعتقاد راسخ نسبت به آرمانهای یهودیت ایجاد نشد و

در تمام طول فعالیتهای اجتماعی، تلاش پی گیر خود را در راه صیون با تمام قدرت ادامه داد.

در دوران مهاجرت اولیه یهودیان ایرانی به اسرائیل که بلافاصله بعد از تشکیل دولت اسرائیل صورت گرفت، موسی نقشی کارساز ایفاء نمود. وی به کلیه شهرها و دهات یهودی نشین ایران مسافرت نمود و جالب آنکه در نتیجه این مسافرتها اطلاعات بسیار وسیعی از وضع و موقعیت یهودیان ایران بدست آورد و سلسله مقالاتی را در روزنامه «ایسرائیل» بسردبیری آقای دکتر رحیم کهن و بعدها در مجلات مختلف از جمله «عالم یهود» که خود او نیز سردبیری آنرا بعهده داشت زیر عنوان «این یهودیان ایران» منتشر نمود.

این مقالات چه از نظر محتوا، که نشان دهنده وضع یهودیان در نقاط مختلف ایران بود و چه از نظر کیفیت نوشتن، بسیار ذقیمت و جالب بود. بیاد میآورم نوشته ای از شادروان کرمانیان را که پس از دیدار از زرقان (قصبه ای در استان فارس نزدیک تخت جمشید که اغلب یهودیان آن قصبه درکارهای ساختمانی بصورت معمار و بنا و کارگر ساختمانی در شیراز و نقاط اطراف مشغول کار بودند) شرح مفصلی در مورد یهودیان زرقان و تاریخ آنان برشته تحریر در آورد. هر چند اصل این نوشته که متأسفانه در دسترس نگارنده نیست معهدا این کار تحقیقی نشان میداد بهمان صورتی که قرن های متمادی یهودیان مقیم دهات غربی ایران غالباً بکار کشاورزی اشتغال داشتند و در دهات فارس بصورت کارگران ساختمانی فعالیت مینمودند. این نمونه ها و شواهد تاریخی گواه براین واقعیت است که شرایط تحمیلی زمان و مکان یهودیان را از کار فیزیکی دور نموده به اشتغالات بازرگانی مشغول داشته است.

بعد از حادثه تیراندازی میرفرخانی به محمدرضا شاه در ۱۱ بهمن ۱۳۲۷ (۱۹۴۹) تصمیم دولت وقت برای انحلال همه سازمانها و احزاب که منجر به تعطیل اجباری باشگاه برادران شد. و لازم به تذکر است که این انحلال بازداشت کوتاه مدت مرحوم یعقوب ملامد و نگارنده را نیز بهمراه داشت.



معهدا، روانشاد کرمانیان از پای نشست و پس از گذشت چند سال موفق شد «کانون کوروش کبیر» را پایه‌گذاری نماید. این کانون یکی از مراکز اصلی آموزش یهودیت به نسل جوان ما بود و بسیاری از زنان و مردانی که بعدها در راس سازمان دانشجویان یهود و سایر سازمانها قرار گرفتند از این کانون برخاستند.

مطلب بسیار جالبی که باید بآن اشاره نمود این که موسی کرمانیان بعنوان یک یهودی ضد کمونیست شناخته شده بود و در دوران حکومت کوتاه سه روزه ۲۵ الی ۲۷ مرداد، در زمانی که (در حقیقت دکتر محمد مصدق مقام خود را از دست داده و حکومت عملاً در دست حزب توده بود)، گروه ضریح حزب توده به قصد کشتن او و خانواده اش بمنزل ایشان ریخته بودند ولی خوشبختانه در لحظه حمله آنان در منزل نبودند.

موسی همچنان تا آخرین لحظه بی پروا به افکار کمونیستی حمله میکرد و کوشش بسیار داشت که ثابت نماید کمونیسم راه حل مسائلی که جامعه یهود با آن دست به گریبان است نیست. وی با نوشتن مقالات تکان دهنده‌ای در مورد محاکمات وحشتناک پراک که منجر به اعدام «اسلاتسکی» دبیر کل یهودی حزب کمونیست چکسلواکی و همه گروه یهودیانی که در آنزمان سالهای ۱۹۶۰ رهبری چکسلواکی را بعهده داشتند جامعه یهودی ایرانی را نسبت بموقعیت یهودیان در اروپای شرقی و پشت پرده آهنین هشیار کرد. امروزه ما شاهد آنیم که تمامی نظریات موسی در اینمورد صحیح و قاطع بود و بعد از شکست کمونیسم ثابت گردید که اتهامات وارده به اسلاتسکی و همکارانش واهی و محاکمات فرمایشی و ناشی از نظریات ضد یهودی استالین بوده است. از همه بالاتر کاملاً روشن شد که کمونیسم نه تنها راه حلی برای مسئله یهود نبود بلکه آتش احساسات ضد یهودی در دامن این مکتب شدیداً شعله ور شده که هم اکنون فوران آنرا در ممالک اتحاد شوروی از هم پاشیده بخوبی می بینیم.

موسی نه فقط علاقه بسیار شدیدی به یافتن ریشه های یهودیت داشت بلکه همواره به یهودی بودن

خود افتخار میکرد. شخصاً برایم نقل کرد که هنگام امتحان «فقه» در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، موسی کرمانیان با یکی دیگر از همکلاسانش «موسی غروی» هر دو در کلاس یک استاد معمم بودند. استاد مزبور در اولین جلسه امتحان شفاهی متوجه میشود که دو دانشجو در کنار یکدیگر با نام موسی نشسته اند. بی اختیار اظهار میدارد «عجب دو موسی، غروی که از تعصب ضد یهودی استادش هراس داشته بلافاصله اعلام میکند که من مسلمان هستم اما روانشاد کرمانیان با صدای رسا و مطمئن میگوید: من یهودی هستم و به یهودی بودن خود نیز افتخار میکنم.

این داستان کوتاه و واقعی نمایانگر طرز تفکر و شجاعت کم نظیر موسی در رویارویی با شرایط زمان و مکان آنروز بود و بهمین جهت است که او در اغلب نوشتجات و همچنین سخنرانیهایکه ایراد مینمود ریشه ها و هویت یهودی خود را گرامی میداشت و از آن سخن میگفت.

موسی کرمانیان، در طول مدت فعالیتهای اجتماعی خود بعنوان رایزن بین المللی یهودیان ایرانی شناخته شده بود و ما دوستان و یارانش به او لقب «وزیر امور خارجه» خود ساخته داده بودیم. او در اغلب جلسات کنگره جهانی یهود و سایر سازمانهایی که در مورد مسائل یهودیت جهانی بحث و مذاکره میشد، بعنوان نماینده جامعه ما شرکت میکرد و پس از مدتی بخاطر وسعت فکر و نظریات جالبی که ابراز میداشت بعنوان یکی از اعضای اصلی هیئت اجرایی کنگره جهانی یهود انتخاب شد.

در سال ۱۹۵۸ من این اقبال را داشتم تا همراه با موسی کرمانیان در کنگره استکهلم باتفاق شادروان مرتضی سنهی و شادروان جمشید کشفی شرکت نمایم. در این کنگره برای نخستین بار قطعنامه ای درمورد حمایت از جشنهای دوهزار و پانصد ساله پادشاهی در ایران، بخاطر حفظ حرمت اعلامیه جاودانی کوروش کبیر در مورد آزادی یهودیان بابل و دولت وقت ایران برای برپا کردن بیت شنی صادر شد. و با وجود این تلاش و سوابق ۲۵۰۰ ساله یهودیان ایران، متأسفانه مشاهده شد که در برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله هیچگونه جانی

برای یهودیان ایرانی که با سابقه ترین و قدیمی ترین شهروندان ایرانی بودند و همچنین سازمانهای مختلف یهودی که در این راه کمکهای ارزنده ای کرده بودند در نظر گرفته نشد. موسی کرمانیان با شهامت بی نظیر در آن دوران که کسی را یارای هیچگونه ابراز انتقادی نسبت به دولت وقت و سازمان امنیت نبود مراتب اعتراض و عدم رضایت جامعه یهودیان ایرانی و یهودیان جهانی را کتبا به نظر جهانیان رساند و این واکنش در بسیاری از روزنامه های معتبر بین المللی نیز منعکس گردید.

روانشاد کرمانیان چندین دوره عضویت انجمن کلیمیان تهران انتخاب شد و در راه ایجاد و تشکیل اولین انجمن کلیمیان انتخابی با رای مستقیم و آزاد مردم سهم بسزائی داشت و مبارزات دامنه داری کرد. وی در عین حال یکی از مبارزان سرسخت راه «تجدید نظر در حقوق زنان جامعه یهودی ایران» بود و تا آخرین لحظه حیات در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

بعد از مهاجرت اجباری به لوس آنجلس، وی نخستین کسی بود که تصمیم بایجاد یک سازمان متشکل برای یهودیان ایرانی گرفت و برای دفاع از حقوق آنان همراه با هیتی که خود انتخاب کرده بود مسافرتها بی واشنگتن و نیویورک انجام داد ولی متأسفانه بعلت اثرات نامطلوبی که تیغوس در دوران جوانی بر روی قلب و کلیه او گذاشته بود پیش از رسیدن به سن شصت سالگی دارفانی را وداع گفت.

نمره ازدواج موسی و عزیزه کرمانیان سه فرزند بنام بتی، سام و کورش میباشند که در میان آنان سام کرمانیان رویه پدر را همچنان دنبال کرده و اینک در سمت دبیر کلی فدراسیون یهودیان ایرانی و عضویت در چند کمیته فدراسیون یهودیان امریکائی نقش بسیار ارزنده ای را در فعالیت های اجتماعی یهودیان ایرانی در کالیفرنیا ایفاء مینماید.

در شماره های آتی شوفار به چاپ نوشته های روانشاد موسی کرمانیان که در نشریه «آرزوهای ما» درج شده مبادرت خواهد شد.

## موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

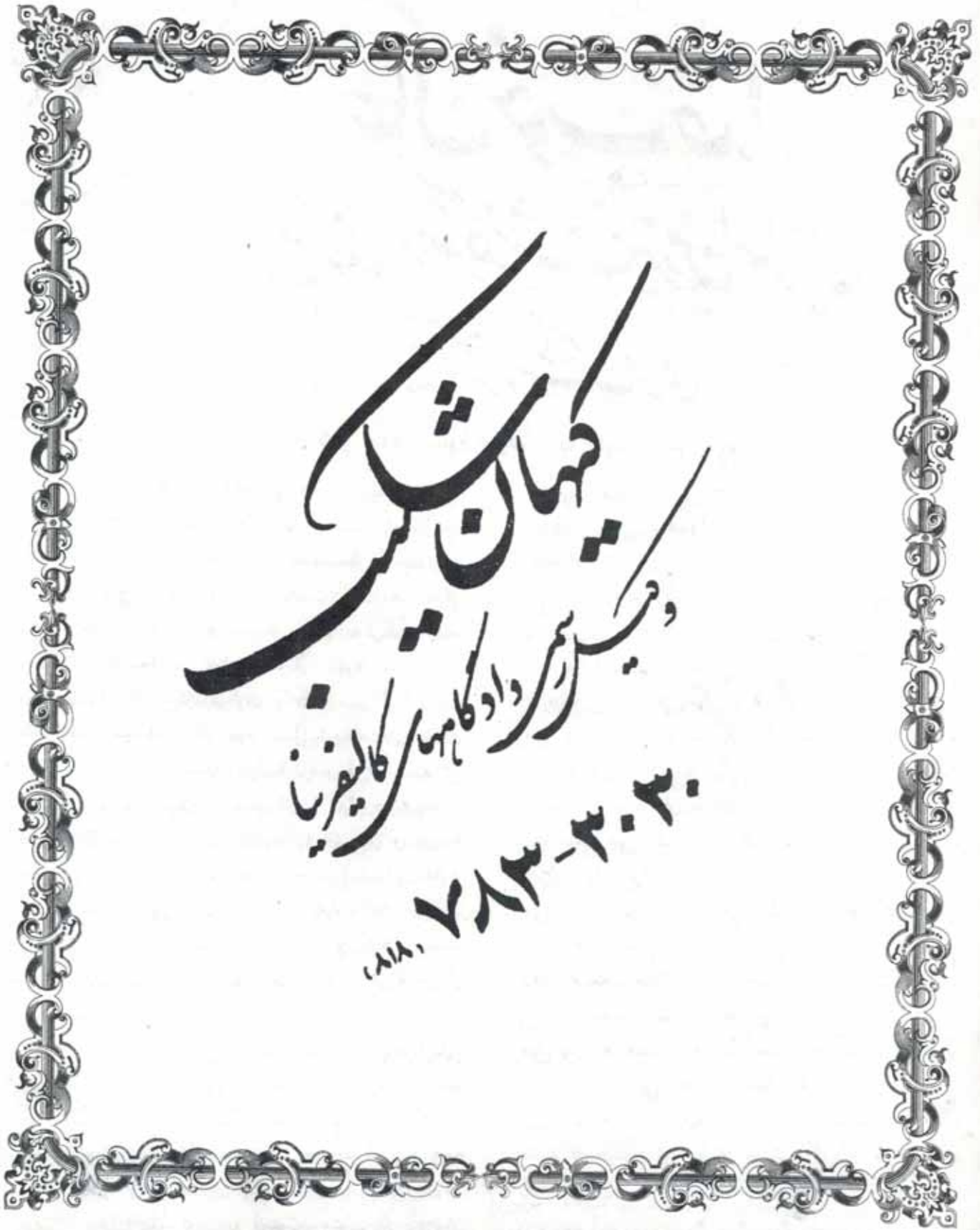
C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران حسره امریکا و کانون حسابداران حسره کالیفرنیا  
بابتش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

**RAMINEH & FANI**  
**HAMID FANI**  
Certified Public Accountant  
12100 Wilshire Blvd., Suite 635  
Los Angeles, CA 90025  
(310) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای واحد وام





کتابخانه  
موسسه تخصصی  
ادبیات و ادبیات کلاسیک  
۱۳۸۸



# خاک خوب خدا

## سیری در سرگذشت سرزمین اسرائیل

### دکتر بهوشنگ ابرامی

۳. شهر داود، ستاره داود، خانه داود و پسر داود

بزمین میریزد و در راه رسالت بزرگ خویش پیش میرود؛ راهی ناهموار و سخت و پیچ در پیچ و توانفرسا.

قوم با وجود همه اختلاف نظرها بین قبایلش در تمامی جنگها «صندوق میثاق الهی» این گرانبهاترین میراث موسی را چون عزیزترین عزیزانش از شهری به شهر دیگر و از گوشه ای بگوشه دیگر می برد مبادا که دشمن برآن آسیبی برساند. اما دردا و دریغا که در یکی از سخت ترین جنگهای شائول با فلسطینیان صندوق عهد خداوند بدست خدای ناپرستان می افتد. اسرائیل شکست می خورد و خون چهار هزار تن مرد یهودی خاک خدا را رنگین می کند. قوم به ماتم می نشیند. اندوه کشته شدن چهار هزار جوان یهودی در برابر غم سنگین از دست رفتن صندوق میثاق الهی ناچیز جلوه می کند.

دشمن صندوق مقدس را به شهر آشدود می برد و هفت ماه در دست او میماند. سران دشمن از بلایائی که بر مردم آنها نازل می گردد در این اعتقاد راسخ میشوند که اگر صندوق را نگه دارند فلسطینیان نیز بهمان مصائب گرفتار خواهند آمد که مصریان. و از اینرو آنرا به قوم پس میدهند.

• • •

پادشاهی شائول کوتاه بود؛ چیزی در حدود

شموئل بر جایگاه نبوت می نشیند، شائول براریکه پادشاهی تکیه می زند و اسرائیل در راه کمال پیش میرود. اما این راه همچنان ناهموار و سخت و پیچ در پیچ و توانفرساست. نبردها پایان نرسیده اند. تنها فرم و ماهیت جنگها دگرگون شده. جنگهای قبیله ای میان قبایل یهود و قبایل بت پرست حالا شکل دیگری گرفته اند. گسترده تر شده اند، از یکسو میان خود قبایل قوم اختلاف است و از سوی دیگر دشمن هوشیارتر و قوی پنجه تر شده. اسرائیل یکپارچه نیست، همه قبیله ها هم رای و هم نظر نیستند. همه شائول را از جان و دل به پادشاهی نمی پذیرند. زمزمه جدائی شمالی ها و جنوبی ها اندک اندک از همین زمان آغاز میشود. و از سوی دیگر دشمنان قوم پنهان و آشکار دست دوستی بهم می دهند و سلاحهای کاری تر و مردان جنگجوتر بکارزار می آورند.

اسرائیل بسادگی اسرائیل نمیشود. باید خیلی رنج و سختی بکشد و بجنگد و قربانی بدهد. می جنگد، ولو با چنگ و دندان هم شده جنگ با نیروی اهریمنی را ادامه میدهد. خداوند از میان همه اقوام دیگر او را مأمور کرده تا یکتاپرستی را در جهان جهل ظلمت زای بت پرستی به آدمیان بشناساند و او، با تمام توانش خون جوانانش را



دو سال، او نخستین شاه اسرائیل بود و از اینرو در تاریخ این سرزمین نامش و مقامش جایی جداگانه دارد. شائول در مدت کوتاه پادشاهی اش برای اعتلای اسرائیل بسیار کوشید. بارها روی پیروزی هم دید. در زندگی شخصی نیز خبط و خطائی از او سر نزد. اما بر رویهم بخت یارش نبود و یکبار که با دشمنان خدا آنچنان که باید سختگیری نکرد و شدت عمل بخرج نداد خدا از او روی برگرداند و پایه های تخت پادشاهی اش بستگی گرائید. با اینهمه جنگهای شائول همه از ابهت و عظمت برخوردار بودند. درباره آن دوران یکجا در تورا می خوانیم «و فلسطینیان سی هزار ارابه و شهزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کنار دریا بشمار بودند جمع کردند تا با اسرائیل جنگ کنند» (کتاب اول سموئیل. باب ۱۳)

در کش و قوس همین جنگهای بزرگ وحشت انگیز بود که یکباره نام داود دلاور چون ستاره ای تابناک برآسمان خاک خدا، در میان قوم درخشید. داود، فرزند یسا در بیت اللحم زاده شد. جوانترین فرزند خانواده بود، خوش سیما و زیبا اندام، چنگ را در حد استادی می نواخت. شاعری بود چیره دست و آوازی خوش داشت. اما هیچیک از این مواهب بیای دلیری و بیباکی او و بعد درایت و کاردانی او نمیرسید. آوازه شهرت داود از نبرد معروف او با گلیات آغاز شد. گلیات پهلوان غول پیکر فلسطینی ها بود که از میان قوم یهود یک حریف زورمند می طلبید. سپاه اسرائیل در یکسوی دره ایلاه اردو زده بودند و لشکر فلسطینیان در سوی دیگر دره. گلیات، مرد تنومند و قد بلند که کلاه خود بسر داشت و سراسر بدنش را پاره های مسین و برنجین پوشانده بود، با نیزه ای آهنین در مشت، پای پیش گذاشت و نعره برآورد: از تمام جنگندگان شائول قوی ترین را برگزینید تا با من نبرد تن به تن کند. هر که کشته شد همزمان او همگی تسلیم حریف خواهند شد.

داود، چوپان جوان که جامه ای سبک برتن داشت و کف پوش چرمینی بپا و برای دیدار برادران

سربازش بدانجا آمده بود بمیدان رفت. تنها سلاح او انبان و فلاخن او بود. در انباشن مثنی سنگ داشت. فلاخن از ابتدائی ترین سلاحهای آدمی است. تکه چرمی است که به دو طرفش دو رشته طناب وصل است. سنگ را بر چرم می گذارند و آنرا دور سر می چرخانند و نشانه میروند و یکباره فلاخن را نگه میدارند. سنگ بسوی نشانه پرتاب میشود. داود جوان فلاخن را برای دور کردن جانوران وحشی از گله و رعه اش بکار می برد.

نبرد گلیات و داود از صحنه های پرشور و حماسی تاریخ اسرائیل است. در نبرد ایندو سنگی از فلاخن داود پرتاب شد، بر پیشانی گلیات هیولا هیکل خورد و او را نقش برزمین کرد. یکباره سپاه شائول فریاد شوروشادی بپا کرد و هلهله کشید. بدینسان پسر جوان یسای بیت اللحمی برای آفرینش شکوهمندترین روزهای عمر خاک خدا نخستین گام را برداشت. داود بدربار شائول راه یافت. دوست نزدیک یوناتان پسر شائول شد و بعد با میکال دختر شائول ازدواج کرد. ترقی داود چنان سریع و چشمگیر بود که بزودی نام او برزبانها افتاد و شجاعت و بیباکی اش در نبردها چنان بود که برایش در میان قوم محبوبیتی روز افزون آفرید. آنچنان محبوبیتی که شائول را به حسد واداشت و آتش این حسد روزی شعله ور شد که زنان و دختران زیبای اسرائیل در کوی و برزن برای دیدار قهرمان ملی از جنگ بازگشته خود جمع شدند و شعر و سرود خواندند: شائول صدصد از دشمن می کشد و داود هزار هزار!

همین شعار برای شائول این حقیقت را روشن کرد که مردم داود را ده چندان بیشتر از او دوست میدارند. شائول از داود روی برگرداند و در صدد از میان برداشتن او برآمد اما داود از مهلکه جان سالم بدر برد. بدینی و بدخواهی شائول به داود پایان نگرفت ولی داود هیچگاه نسبت به شائول کینه نورزید. در تمام گفته های او درباره شاه سرزمینش احترام و محبت خاص نهفته بود و دوستی اش با یوناتان نیز همچنان استوار ماند. دشمنی و

کینه توزی شائول یک جانبه بود. او حتی می کوشید تا داود را از صحنه روزگار محو کند. داود به مناطق جنوبی یهودیه گریخت و برای خود سپاهی گرد آورد. هر چه بارگاه شائول زندگی را برداود تنگ تر می کرد کشش مردم نسبت به او بیشتر میشد. داود اینک جنگندگان و رزمندگان خودش را داشت، اما هرگز با سپاه شاه در نیافتاد. تمام هم و غمش متوجه سرکوب کردن دشمنان سرسخت اسرائیل بود. نبردهای او در این زمان با دشمنان قطع ناشدنی بود. شاید بزرگترین اشتباه شائول آن بود که داود را از خود راند، ای بسا اگر چنین نکرده بود زندگی او با صحنه تلخی که یکی دیگر از صفحات پر درد تاریخ اسرائیل است به پایان نمیرسید. بررویهم دوران کوتاه پادشاهی شائول نه از جهت زندگی قومی بلکه از نظر زندگی خود او یک دوره دردناک بود. نه در تورا و نه در دیگر کتب مذهبی اشاره ای صریح به خودکشی شائول نمیشود. همانطور که از رویداد مرگ شمشون نیز بنام خودکشی ذکر نمی گردد. و این احتمالاً از آنروست که خودکشی در دین یهود از نابخشودنی ترین گناهان است، اما صحنه ای که در آن از مرگ شائول یاد میشود جای تردید اندکی درباره خودکشی شائول میگذارد. در یکی از سخت ترین جنگها با فلسطینیان سپاه شائول شکست می خورد سربازانش تارومار میشوند. یوناتان و دیگر پسرانش کشته میشوند. شائول در محاصره تیراندازان می افتد و به سلاحدار خود میگوید: مرا با شمشیر دستت هلاک کن میادا در چنگ دشمن اسیر شوم.

سلاحدارش از چنین کاری سرباز می زند. شائول ناگزیر خود شمشیر را در بدنش فرو می برد و برزمین می افتد و جان می سپرد (کتاب اول سموئیل باب ۱۳۶). فلسطینیان پیروز میشوند. سر شائول را از تنش جدا می کنند و آنرا بر سر نیزه میزنند و در شهر می گردانند و بسوی بت خانه های خود می برند.

مرثیه ای که داود در مرگ شائول و یونانان می سراید گویای غم عمیق مرگ نخستین پادشاه

خاک خوب خداست:

ای اسرائیل! زیبایی تو بر فراز بلندیهای توبه خاک افتاد

میاد که دیگر بر این بلندیها باران ببارد.

شائول و یوناتان محبوب مردانی نازنین بودند.

هر دو از عقابان تیز پرتو و از شیران تواناتر بودند

ای دختران اسرائیل! از برای شائول گریه سر دهید.

ای یوناتان، برادر من! تو از برای من بسیار عزیز بودی

این مرثیه که تنها چند بند آن در بالا آمده نشانگر انسانیت والای داود است. ظاهراً او از خبر مرگ شائول که قصد جان او را داشت و نیز مرگ پسرش که جانشین بحق او می بود باید شاد میشد. اما شاد نشد هیچ در دنیای غم هم فرو رفت. برای داود سرنوشت اسرائیل و پیروزی اسرائیل مطرح بود نه توفیق فردی. عجباً که مردی عمالیقی که از دشمنی شائول با او با خبر بود چون از مرگ شائول آگاه شد بدین امید که انعام و پیشکشی از داود بگیرد بسراغ او رفت و بدروغ گفت که در جنگ او بوده که شمشیر را به پهلوی شائول فرو برده و او را کشته است. داود از این سخن چنان بخشم آمد که هماندم دستور داد آن مرد عمالیقی را نابود کنند.

داود پس از مرگ نخستین شاه اسرائیل یک

روزه به پادشاهی نرسید. او شورشگری نبود که

علیه شائول و خاندانش پای بمیدان گذارده باشد.

این درست که مرگ شائول راه را برای اینکه او

نخست در شهر حبرون پادشاهی یهودیه برسد و بعد

پادشاه تمامی اسرائیل بزرگ گردد، هموار کرد اما

این مرحله بدون جنگهای داخلی بین خود یهودیان

انجام نشد. ایشائیل پسر بازمانده شائول که ادعای

جانشینی پدر را داشت سپاهیانی علیه داود به حبرون

کوچاند. زد و خوردها چند سالی بدرازا کشید تا

آنکه سرانجام ایشائیل نیز در جنگ کشته شد و

خاندان شائول بکلی از میان رفت.

و بعد داود به نام «داود هملخ» یا داود شاه

خوانده شد.

و در این هنگام او سی ساله بود. داود از



این زمان که ۱۰۰۲ سال پیش از میلاد بود تا روز مرگش که بسال ۹۶۲ روی داد یعنی ۴۰ سال تمام پادشاه اسرائیل بود. این ۴۰ سال از ناآرامترین، درخشانترین، پرافتخارترین، اعجاب آورترین و خونین ترین سالهای تاریخ اسرائیل است و این ایام را بدون تردید باید از ابعادی مختلف مورد بررسی قرار داد که لااقل دو بُعد آن یعنی بُعد سیاسی و بُعد مذهبی از اهم آنهاست. قرنیه بدنبال قرنیه دیگر گذشته بود و از زمان ورود قوم تا آنروز جنگها و نفاقها پایان نیامده بود. قوم خسته شده بود، خیلی خسته شده بود. می بایست تکلیف یکسره میشد. دشمنی ها و نفاقها هم پایان ناپذیر می آمدند. فیصله دادن به این وضع بی سروسامان کاری آسان نبود. اما تدبیر و درایت و کاردانی داود که گاه به سرحد اعجاز میرسید از عهده اینکار شاق برآمد.

\* \* \*

داود نخست قبیله های یهود را با هم متحد می کند، با خلق و خوئی که افراد قبایل داشتند و هیچیک زیر بار حرف دیگر نمیرفت و هر کدام حرف و نظر خود را حق میدانست بزیر یک پرچم واحد در آوردن آنان کاری بود کارستان، پیروزی بزرگی که داود در این راه بدست می آورد یادآور رهبری معجزه آسای موسی است. گوانکه راه و روش او همه جا یکسان و یک قالب نیست و گاه نشانه ای از شکل دیگر از هوشمندی ظریف خاص خود او را دارد. از جمله برای آنکه نزدیکی خود را بهمه قبایل یهود نشان دهد و خود را با همه آنها همسان بداند به سنت آنزمان از هر قبیله زنی می گیرد. این عمل داود برایش بسیار گران تمام میشود و بسبب بیگانگی زنانش با هم فرزندانیش نیز با هم ناهمگون میشوند و در آن میان داستان تلخ و غم آلود پسر و دختر او «آمنون» و «تامار» که به کشتن «آمنون» بدست پسر دیگرش «آبشالوم» می انجامد نموداری از آنست. اما داود تمام این مصائب درونی را در برابر هدفها و آرمانهای عالی سیاسی اش تحمل می کند. اندک اندک وجود او جنبه الهی می یابد و قوم می پذیرد که وی از

جانب خداوند مأموریتی بزرگ دارد. و این پذیرش بی جهت نیست «زیرا خداوند درباره داود گفته است که بوسیله بنده خود داود قوم خویش اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهد داد» (کتاب دوم سموئیل باب ۳ بند ۱۸)

جنگهای داود، شاه جنگهای خاک خوب خداست. تجهیزات نظامی پیشرفته ترین است و نظم سپاهیان بیمانند. و در گرماگرم همین جنگهاست که «ماغن داود» یا به تلفظی دیگر «موگن داوید» بمعنای «سپر داود» خلق میشود. انتخاب ستاره شش پر بوسیله داود هیچگونه دلیل خاص مذهبی ندارد. به باور رائج مردم آنزمان ستاره شش پر و نیز ستاره پنج پر خوش یمن اند. داود نخستین را برمیگزیند و سالها بعد پسر او سلیمان که از جنگ و جدل بدور است مهر دربار خود را بشکل ستاره پنج پر انتخاب می کند. اما ستاره شش پر به اعتقاد پذیرفته شده مردم آنزمان معنای عمیق تری دارد و آن دور کردن حریف و شکست دادن دشمن است. شاید براساس همین اعتقاد است که سه هزار واندی سال پس از آن روزگاران «ماکس بائر» بوکسور، ستاره داود را بر دستکشهای مشت زنی خود نقش میزند و در سال ۱۹۳۴ به مقام قهرمان سنگین وزن بوکس جهان میرسد! در این ستاره، به باور مردم آندوران، نیروئی خاص نهفته است، بکار بردن آن پیروزی بهمراه می آورد. داود با احترام به عقیده رائج مردم، این ستاره را به عنوان نشانه ویژه سپاه خود برمیگزیند. سپرهای سپاهیان داود، آنانکه در خط اول جبهه می جنگند، با ستاره شش پر آراسته میشود و بدینسان «سپرداود» ظاهر می گردد. اندکی بعد همین دو کلمه ساده معنای وسیع عرفانی پیدا می کند و از القاب خداوندگاری میشود که چون سپری از داود و سربازان او محافظت می کند. داود خود بارها در اشعارش از خداوند به نام «سپرمن» یاد می کند.

پذیرفتن اینکه ستاره داود دشمن افکن است برای یهودی آشنا به تاریخ یهود این پرسش

اسرارانگیز را به دیگر پرسشهای پاسخ نایافته ذهن او می افزاید که: آیا همین ستاره شش پردازد که همچون گل زیبای شکفته زرد رنگی میماند که زینت بخش بازو بند ملیونها یهودی شهید راه انسانیت شده بود نبود که در جنگ جهانی دوم دشمن وحشی تا بدنشان مسلح شده او را با خفت و زاری و بدبختی شکست داد و در تمامی دنیا برای آن دشمن شرم و ننگ بجای گذاشت؟ و آیا همین ستاره شش پر نیست که برنگ آبی اش بر پرچم اسرائیل، ملتی کوچک محاصره شده در میان حریفان قوی پنجه و پرنفوس را زنده و پیروز نگه میدارد؟

دشمنان داود شاه، گلیات وار یکی پس از دیگری شکست خوردند و منکوب شدند. در این هنگام اورشلیم که در دست یبوسیان بود حصار محکم داشت و دروازه های آن سخت محافظت میشد. یبوسیان مردمی بت پرست و جنگجو بودند که تا آنروز یهودیان جرأت دست و پنجه نرم کردن با آنها را نیافته بودند. داود و سپاهش از قلعه صیون وارد شهر شدند و دشمن سرسخت را تارومار کردند. داود بر فراز کوه صیون ایستاد و از آندم صیون مظهرشکوه و جلال و قدرت اسرائیل شد. کوه صیون که اینک پیکر داود را درون قلب خود دارد در تاریخ یهود بصورت قلب اسرائیل درآمد و این شهر بنام «شهر داود» خوانده شد. شهر داود، شهر اورشلیم، در اتحاد قبایل یهود نقش بزرگی یافت. تا آنروز «صندوق میثاق الهی» شهر به شهر و دست به دست می گشت و گو آنکه از آن سخت نگهبانی میشد اما چون همیشه در دست همه قبیله ها نبود خود موجب برخوردها و کشمکشها بین آنان می گردید.

داود اورشلیم را پایتخت سیاسی خود قرار داد و برای تحکیم یگانگی بین قبایل و پایدار کردن یک مرکز استوار مذهبی صندوق عهد خداوند را درون خیمه ای بر کوه صیون جای داد و بر آن بود که برای آن جایگاه باشکوهی بسازد. اما خداوند او را از اینروی که می جنگید و با سلاح کشنده سروکار داشت از اینکار منع کرد. انتخاب اورشلیم

در زمان داود بعنوان مرکز سیاسی - مذهبی سر فصل یکپارچگی و همدستی قوم شد و شهر داود بنام پایتخت جاودانی قوم مظهر این اتحاد گردید. سروده جاودانی داود، شاه شاعر، که عبارت معروف «اگر ترا ای اورشلیم فراموش کنم» (مزمور ۱۳۷) پاره میانی آنست نشانه ای از کلید رمز این یگانگی است.

روزیکه صندوق میثاق الهی را به شهر داود آوردند از روزهای شکوهمند اسرائیل است. صندوق را بر ارا به ای آراسته جای دادند و آنرا بسوی صیون راندند. و داود و تمامی شیوخ قوم به همراه مردم بدنبال ارا به شادمانی می کردند، آهنگهای پرشوری می نواختند و سرود می خواندند. «و داود با تمامی قوت خود بحضور خداوند رقص می کرد» (کتاب دوم سموئیل باب ششم بند ۱۵). بدینسان صندوق مقدس داخل شهر داود شد. داود آنروز را به جشن بزرگ ملی بدل کرد و بهر یک از مردان و زنان یک قرص نان، یک پاره گوشت، و بسته ای کشمش بخشید. و از آنزمان اورشلیم مقدس، نگین شهرهای عالم شد.

داود که تمامی کارهایش بر پایه تدبیر و نقشه ریزی و پیش نگری بود، در این مرحله یعنی پس از آنکه اورشلیم را پایتخت تمامی خاک خوب خدا قرار داد و آنرا کانون مذهبی - سیاسی تعیین کرد، قلع و قمع دشمنان خاک را دنبال کرد و مرزها را گسترش داد شرح جنگها و تدابیر نظامی این پادشاه نابغه در این نوشته نمی گنجد و خود نیاز به نوشتاری دیگر دارد. اما از نتیجه نبردها به کوتاهی نمی توان سرباز زد و لب کلام آنکه «خداوند داود را در هر جا که میرفت نصرت میداد» (کتاب دوم سموئیل باب ۸ بند ۱۶). و هر نصرت و پیروزی از برای داود و قوم او افتخاری بزرگ می آفرید. دشمنان، خداناپرستان، پرستندگان بتها که نه به راه یکتاپرستی می آمدند و نه دست از کینه توزی با قوم یهود بر می داشتند یکی پس از دیگری سرشان بسنگ شکست می خورد و اسیر میشدند و غنائمی به داود و لشکرش می سپردند و از صحنه کارزار می گریختند. دشمنان داود ضعیف و زبون و ناتوان



و بدبخت و کم شمار نبودند. هر یک برای خود قدرتی عظیم بود. ملتی جدا بود و برای خود نظام و پادشاهی داشت. تنها سخن از «اسرائیل کوچک» نبود بحث از «اسرائیل بزرگ» بود که بسیاری از ملتهای قوی پنجه پیرامون را در بر می گرفت. سروکار داود با آنان بود و نه با قبایل کوچک حوالی حبرون و اورشلیم. سواران و پیاده نظامان و اربابه های جنگی و تیر و نیزه و سپر و خود و سینه بندهای مسین و برنجین همه در صحنه کارزار در کار بودند.

از دردناکترین ایام این دوره قیام «ابشالوم» پسر داود علیه اوست که به کودتای نیمه موفقی مانند بود و پایه های پادشاهی داود را با آنهمه قدرت و ابهتش برای کوتاه مدتی لرزاند اما سرانجام به شکست ابشالوم و مرگ او انجامید. در گیرودار همین ماجرا و دلنگرانی داود از دشمنی پسرش با اوست که شاه شاعر چنین می سراید:

ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند!  
چه بسیار علیه جان من پای بمیدان می گذارند  
اما تو ای خداوند ناجی و سپر من هستی  
تو ای خداوند بر رُخسار همه دشمنانم سیلی میزنی  
و دندانهایشان را در دهان خرد می کنی  
رستگاری از آن تست ای خداوند  
برکت تو بر قوم تو باد.

وقتی خیر مرگ ابشالوم را به داود دادند شاه از ته دل گریه سرداد و ضجه وار از سینه فریاد برآورد که: «ای پسر ابشالوم! ای پسر! پسر ابشالوم. ایکاش بجای تو من می مردم. ای ابشالوم پسر. ای پسر من!» (کتاب دوم سموئیل باب هیجدهم بند ۳۲)

رویدادهای تراژیک زندگی داود نه تنها او را از پای در نمی آورد ای بسا در راه سرکوبی دشمنان اسرائیل سرسختش هم می کرد. او در جنگهای بیشمار اقالیم آمون، موآب، و آدوم را که در شرق دریای مُرده (بحرالمت) بودند از دشمن زدود. لشکر قوی سوریان را شکست داد. پادشاه سوریه را بزانو در آورد و مردم آنجا را جزء اتباع خود کرد.

پادشاه «حمت» خطه ای را که در شمال با سرزمین اسرائیل هم مرز بود به پذیرفتن قرارداد صلح واداشت. مرزهای فرماندهی داود از شمال و جنوب و شرق و غرب تا آن حد گسترش یافت که «یهودیه» و «اسرائیل» تنها دو قسمت از امپراطوری وسیع او بودند و سرزمینهای اردن و سوریه و بیروت و فلسطین (غزه) جملگی زیر سلطه او در آمدند. در دوران حکومت داود کنعانیان و آمونیان و موآبیان و ادومیان و آرامیان توان دشمنی با اسرائیل را بکلی از دست داده بودند.

قلب اسرائیل، اورشلیم، نه تنها شهر داود بلکه «خانه داود» نیز نام گرفت که مراد از دومین، بیشتر خاندان داود بود. در سنت مذهبی یهود شاهانی که از خانه داود یا خاندان داود سلطنت می کردند پیوندهائی بین خدا و اسرائیل بودند. وجود داود این نظر را در یهودیت رواج داد که پادشاه واسطه بین قدرت الهی و مردم است. چنین نظری بعدها در مسیحیت و اسلام چنان ریشه دواند که عبارت «سلطنت ودیعه ای است الهی» در صدر قانون اساسی بسیاری از کشورها جای گرفت. در دنبال همین نظر، قوم یهود زمانی که با شکست و فلاکت روبرو می گردید انتظار «پسر داود» یا ناجی تازه ای را می کشید که بتواند بار دیگر مظهر قدرت الهی بر خاک خوب خدا باشد. و چنانکه در فصلی جدا خواهیم دید عیسی که خود را «پادشاه یهود» می خواند و او را از اعقاب داود می دانستند در ابتدا به عنوان همین ناجی، همین مسیح، همین پادشاه، و همین رابط بین خدا و ملت اسرائیل پای به عرصه وجود نهاد اما ظهورش به جدائی شگفت آوری از قوم انجامید.

چون داود سربرخاک خدا نهاد و برای ابد چشم از دنیا فرو بست اسرائیل بزرگ، اسرائیلی که از صحرای سینا تا رودخانه فرات علیا گسترش داشت، همان اسرائیلی که دقیقاً خداوند در کتاب آفرینش آنرا به ابراهیم وعده داده بود نفس آرام می کشید. همه جا صلح بود و دوستی و نظم و آرامش.

افتتاح مطب جدید

# دکتر فریدون امانوئل جراح، دندانپزشک در بورلی هیلز

دارای بورد دندانپزشکی عمومی و زیبایی از امریکا

مطب مجهز به آخرین سیستم دستگاه های دندانپزشکی و مدرن ترین سیستم استریلیزاسیون  
دندانپزشکی اطفال و بزرگسالان

\* چک آپ کامل

\* پر کردن و جلوگیری از پوسیدگی دندانها

\* روت کانال و درمان ریشه های عفونی

\* جراحی دهان و دندان و جراحی لثه

\* دندانپزشکی زیبایی شامل روکش های چینی، پوسته های چینی  
و ناندینگ و ترمیم دندانهای شکسته و بدرنگ با پوسته های چینی

Crown & Bridge

\* کراون و بریج

\* ایمپلنت با گروه متخصص

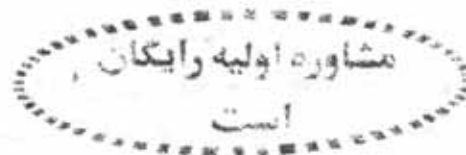
Implant With Speciality Group

\* رعایت دقیق و کامل استریلیزاسیون

Auto Clave

\* اغلب بیمه های دندان و مدیکل پذیرفته میشود و برای کسانی که بیمه ندارند  
تسهیلات مناسبی در نظر گرفته شده است.

پذیرانی: علاوه بر ایام هفته شب ها و روزهای تعطیل با تعیین وقت قبلی مرض پذیرفته میشود.



FRED F. EMMANUEL D.D.S.

General & Cosmetic Dentistry

9301 Wilshire Blvd., Suite 407

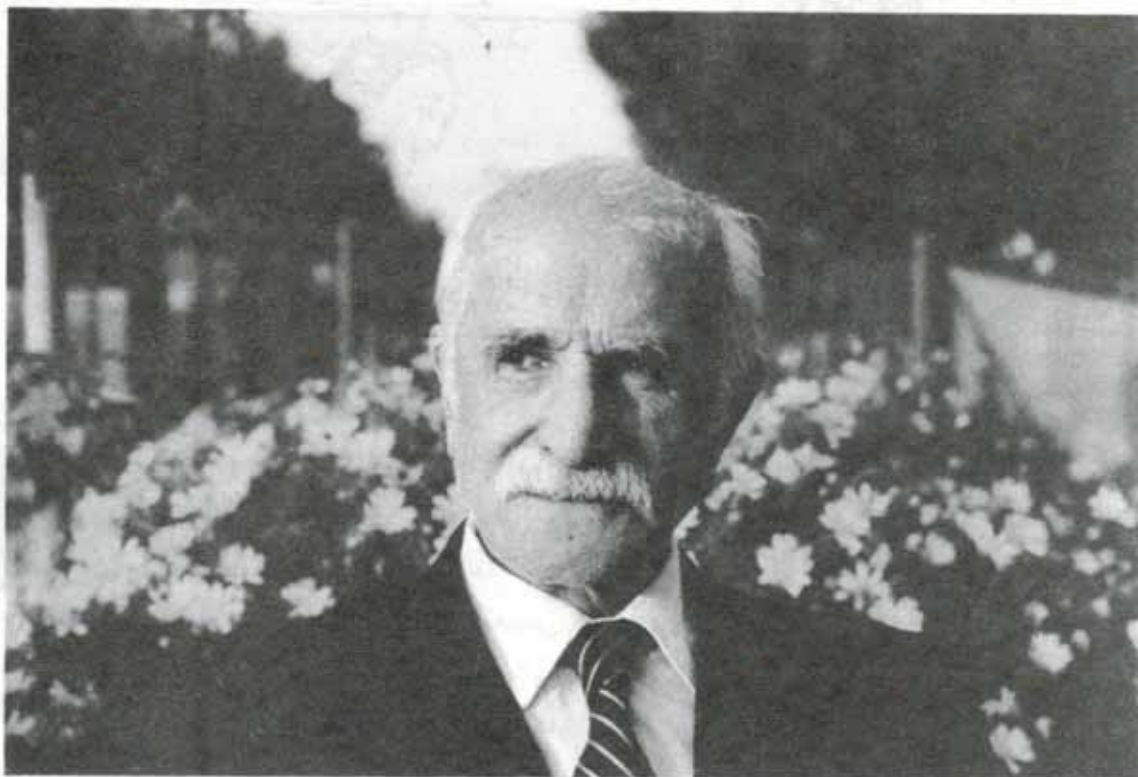
Beverly Hills, CA 90210

Tel : (310) 278 - 3666

Fax : (310) 278 - 6495



عبداله طالع همدانی شاعر ملی یهود نیازی به معرفی ندارد. او از افتخارات جامعه ماست و سالیان دراز است که در شعر فارسی و موسیقی ایرانی تردستی و مهارت خود را به ثبوت رسانده است. امیدواریم در یکی از شماره های آتی شوفار چکیده ای از زندگینامه او را نقل کنیم. در این شماره بچاپ عکس تازه ای از او و چند شعر جدیدش بسنده می کنیم. باشد که سرچشمه ذوق شاعر ورزیده عزیزمان که در اشعار اخیرش از پیری شکوه سرداده همچنان جوشان و فیاض بماند.



## دیارِ بی کسی

همچو ماهی از دل دریا کنار افتاده ام  
 بی کس و تنها و بی خویش و تبار افتاده ام  
 ز آتش غم، در تنوری پُر شرار افتاده ام  
 شوربختی را نگر!! در شوره زار افتاده ام  
 «کوکب رنگین خیالم کز مدار افتاده ام»  
 دور از دامان یعقوب و دیار افتاده ام  
 «چون برات بی محل از اعتبار افتاده ام»  
 گوشه میخانه غم بس خمار افتاده ام  
 خواب می بینم، که قعر چاه تار افتاده ام  
 همچو اشکی بی بها از چشم یار افتاده ام

در دیارِ بی کسی تنها و زار افتاده ام  
 غمگساران از بَرَم رفتند و من در گوشه ای  
 کس نَزَد بر آتشم آبی خدایا سوختم  
 دانه پُر حاصلم در کشتزاران هنر  
 آسمان ذوق و شعر و موسیقی را در جهان  
 یوسُفَم کز رشکِ اخوانم بچاهِ ذلتم  
 تا ز درویشی نهادم سر پپای هر کسی  
 دور از آن نرگسِ مِسْتِ خمار آلود یار  
 هر شب از یادِ زَنخْدان و شکنج طُره اش  
 گوهری پُر ارج باشم «طالعا» کز بخت بد

## مرغ زرین پر



درباره سابقه تاریخی یهودیان ایرانی بیشتر از پروانه شد. همه این رویدادها باعث شد تا پروانه و مایکل خیلی بهم نزدیک شوند.

یکروز عصر، پس از پایان کلاس، هنگامی که در کافه تریای دانشگاه با هم به گفتگو نشسته بودند، مایکل با هیجان به پروانه گفت: «به راز شگفت انگیزی پی برده ام - من و تو از یک ریشه ایم و میتوانیم از تبار پدر و مادری باشیم که نزدیک به ۲۵ قرن پیش فرزندانشان از هم بدور افتاده اند - دو شاخه از درختی تناور که هر یک از سونی مخالف با دیگری رشد یافته و بزرگ شده اند و اکنون که هر شاخه ای در حد خود درختی تناور شده، کشتی خارج از اراده ایشان، آنها را بهم نزدیک کرده و سر شاخه های جوان این دو بازوی هم ریشه، اکنون بهم سلام میگویند و بخاطر ریشه های مشترکشان عشق را صلا میدهند». مایکل دست پروانه را در دستش گرفت، به چشمانش خیره شد و ادامه داد: «شاخه ای که بسوی غرب قد کشیده، اکنون

مادر بزرگ مایکل که «ماموشکا» صدایش میزدند از بازماندگان هالوکاست و یکی از رهائی یافتگان از کوره های آدمسوزی هیتلری بود. مایکل به پروانه گفت: باید «ماموشکا» را ببینی. با هم بیدارش رفتند. نمره اردوگاه مرگ بریشت بازویش خالکوبی شده بود و پوست چروک خورده اش شماره ها را کج و معوج کرده بود. پیرزن چشمانی آبی و موهائی سفید و صاف و نگاهی مهربان داشت. خیلی بیشتر از آنکه حرف بزنند، بهم نگاه کردند و لبخند زدند و با نگاهشان، داستانهای سرگستگی قومی را که به درازای تاریخ دریدری کشیده و حرمان چشیده بودند، سهم شدند - و مایکل در کنار پروانه و ماموشکا نشست و به این فریاد بی صدا گوش داد.

از آن پس، مایکل به تاریخ یهودیان ایرانی دلبستگی شدیدی پیدا کرد، کتابهای بسیاری درباره آن خواند و در این خصوص با پروانه به گفتگو پرداخت - و جالب آنکه رفته رفته، آگاهی های او



نزد شاخه شرقی آمده، عشق را ندا میدهد، و سکوتی کرد و گفت: «دوست دارم».

مدتها بود که پروانه انتظار این اظهار عشق را داشت، چرا که شاهد پیدایش یک حالت عاطفی شدید میان خود و مایکل بود - بنابراین، گفته مایکل برایش شگفت آور نبود، اما آنچه ذهن او را بخود مشغول میداشت، ابزار تمثیل گونه ای بود که هم فرهاد و هم مایکل برای توصیف حالت عاطفی خود نسبت به او بکار میبردند: درخت! آسان که فرهاد او را میدید - چونان درختی بلوط با شاخه هائی بال گستر، و اینسان که مایکل او را شاخه ای از درخت وجود خود میدانست. و این دو برداشت همانند را از دو انسانی که هر دو را دوست میداشت کنار هم گذاشت و درد از خود پرسید: «آیا کسی، آن بالاها، دارد بمن پیامی میدهد؟» و پاسخی نشنید.

پروانه را این اندیشه ها چون سیلابی با خود میبرد و مایکل در حالیکه روبرویش در انتظار جواب نشسته بود و این سکوت طولانی عذابش میداد گفت: «خوب؟» پروانه، مثل کسی که از خواب پریده باشد، دست مایکل را که هنوز در دستش بود فشرد و پاسخ داد: «شاخه شرقی میگوید - منم ترا دوست دارم ...»

آشب، پروانه تا نزدیکی بامداد بیدار ماند. فکر فرهاد امانش نمیداد. فرهاد پاره ای از وجود او بود که می بایست از این بزرگترین تصمیم زندگی او با خیر میماند - کسی که در بازی های کودکانه شان، او را با شوهرش دست بدست میداد و در مقابل هر ناملامی پشیمانش بود. در گرگ و میش بامدادی قلم برداشت و بفرهاد نوشت: «کسی را یافته ام که به اندازه تو دوستش دارم، چون باندازه تو خوب است، اما با این یکی میشود ازدواج کرد، چرا که باو احساس برادری ندارم ...» و ملتسانه از او خواست تا در این تصمیم او را یاری دهد. اما از فرهاد نه پاسخی رسید و نه پیامی.

مایکل برای ازدواج هیجان و عجله داشت، اما پروانه را گوئی احساسی درونی از ازدواج فوری باز میداشت. حس میکرد باید پاسخی از فرهاد

برسد و از این بند نامرئی رهایش کند. اما خیری از فرهاد نشد و پروانه هر چه کرد نتوانست مایکل را قانع کند بکه تا پایان تحصیلاتشان صبر کند. مایکل میگفت: «من و تو باندازه دو هزار و پانصد سال دوری، با هم حرف برای گفتن داریم».

لیسانس که گرفتند، عروسی کردند و پس از آنکه هر دو دکترایشان را گرفتند، با همکاری یکدیگر بکار مشغول شدند.

پنج سال از ازدواجشان گذشت. صاحب دو پسر و یک دختر شدند. پروانه میان کار و بچه داری غرق شده بود و علاوه برکار، بارخانه را یک تنه بدوش می کشید - مثل هر زن ایرانی که با این سنت و شیوه زندگی دنیا آمده و زندگی میکند - و این امر، باعث میشد که مایکل جای خالی برای خود در بعهده گرفتن مسئولیتهای خانواده احساس نکند و آرام آرام از جریان زندگی خانوادگی بدور افتد.

هرچند گاه که فرصتی دست میداد تا این دو، بدور از هیاهوی کودکانشان با هم خلوتی داشته باشند پروانه میدید که حالات عاطفی مایکل دارد سمت و سوئی دیگر میگیرد و در اواخر پنجمین سال ازدواجشان بود که شاهد فروکش کردن ناگهانی همه هیجانهای عاطفی همسرش شد. گوئی چشمه گفتنی های ناگفته دو هزار و پانصد ساله بناگاه خشکیده بود و مایکل دیگر حرفی برای گفتن نداشت و شاخه های تناور این درخت کهنسال که یکی به شرق رفته بود و دیگری به غرب، تنها در تصور عاشقانه آنان بهم نزدیک شده بودند. برای فرهاد، پروانه همه درخت بود که باید پر میکشیدی تا به اوج آن برسی و برای مایکل تنها دو شاخه دور افتاده از هم بود که تصور میکرد راه کج کرده بهم رسیده اند. در زندگی آنان، هیجانان آغازین جای خالی کرده بود، هرچند عشق پروانه به همسر و فرزندان سر جای خودش بود.

یک بامداد یکشنبه که بچه ها خواب بودند و پروانه در آشپزخانه مشغول تهیه صبحانه بود، مایکل در دهانه در آشپزخانه ظاهر شد. پروانه پرسید: «صبحانه چه می خوری؟» و به طرف

ظرفشونی رفت و مشغول شستن بشقاب های مانده از شام شب قبل شد. مایکل پاسخ داد:

- اشتها ندارم، ولی میخوام چیزی بگویم که کمی گفتنش برام مشکل است.

پروانه، همانطور که به شستن ظرفها ادامه میداد گفت:

- باز دیشب بی خوابی داشتی؟ میخواهی یک قهوه بخور که سرحال بیایی.

مایکل با صدائی بی تفاوت گفت:

- ما باید از هم طلاق بگیریم.

پروانه که موضوع را شوخی تلقی کرده بود،

بی آنکه صورتش را برگرداند جواب داد:

- امروز یکشنبه است و همه جا تعطیل. حالا صبحانه ات را بخور، فردا که ادارات باز است میرویم سراغ طلاق.

- شوخی نمیکنم پروانه، ما باید از هم جدا شویم. من دیگر تحمل این زندگی مشترک را ندارم.

لحن گفتار مایکل همانقدر جدی بود که وقتیکه سر کلاس دانشکده به فردریک پاسخ میداد و پروانه این لحن صدا را خوب میشناخت. قضیه جدی تر از آن بود که شوخی تلقی شود.

موج سرد و گزنده ای از پشت گردن پروانه بدرون ستون فقرات و دستهایش دوید. بشقاب از دستش رها شد و بداخل ظرفشونی افتاد و شکست. همانجا که ایستاده بود آرام بر کف آشپزخانه نشست و سرش را میان دستهایش گرفت.

و حالا که دو سال از آن زمان میگذشت. بچه ها با پروانه زندگی میکردند و پدرشان مایکل به ایالتی دیگر کوچ کرده بود. و سالی دو یا سه بار بدیدن فرزندانش میآمد.

\* \* \*

پروانه روی نیمکتی سیمانی در ساحل اقیانوس آرام نشسته بود و به آسمان آبی که تک لکه های ابر اینجا و آنجا در آن شناور بودند و به آبهای براق و پر موج اقیانوس و به برق برق بال پرندگان دریائی که در زمینه آسمان آبی در پرواز بودند و به مردمی که راه میرفتند و میدویدند و بهم

«های» میگفتند چشم دوخته بود.

هفته قبل، پس از آنکه بچه هایش را هر یک در اطاق های خود خواباند به رختخواب خود رفت و مشغول خواندن بود تلفن زنگ زد. فرهاد بود. پس از سالها که صدای او را نشنیده بود انگار همین دیروز بود. صدایش هیچ عوض نشده بود. در آخرین گفتگوی تلفنی اش با فرهاد، وقتیکه به او اصرار کرد که باید ازدواج کند و بدنبال زندگی خود برود، فرهاد پاسخ داده بود: «... من از مرز دوستی گذشتم و به سرزمین عشق پا گذاشتم. چه حیف که تو در آنسوی مرز ماندی و این مرحله را با من تجربه نکردی. تصور من اینستکه این سو بی تو برای من برهوت تنهائی است و جای خالی تو را هیچکس و هیچ چیز نمیتواند پر کند». و حالا این دوباره صدای فرهاد بود با همان مهر و مهربانی همیشگی که میگفت: «دو هفته دیگر برای یک اقامت چند روزه به لوس آنجلس میآیم. خیلی دلم میخواهد تو، بچه ها و مادر و برادرت را ببینم».

پروانه فرهاد را دید که از گمرک بیرون آمد. پانزده سال بود او را ندیده بود. موهای شقیقه هایش خاکستری شده بود و کنار چشمهایش چروکهای کم عمق اما بیشتر از حد معمول برای سنش، خانه کرده بودند. بسوی او رفت و در آغوشش کشید. خودش بود. بازوانی که تکیه گاه گریز از ترسها و اوهام کودکیش بود - با همان اطمینان و با همان صداقت - گرد شانه هایش حلقه زده بود. گونه های فرهاد را بوسید و دستهایش را فشرد.

ساعتی بعد فرهاد، پروانه، مادرش و برادرش گرد هم نشسته و از گذشته های دور، خیلی دور، از سرزمین خوبی که پشت سر گذاشته بودند و از سختی های زندگی در غربت، با هم سخن میگفتند. لحظاتی بعد، مادر پروانه برای تهیه نهار به آشپزخانه رفت و آندو را با هم تنها گذاشت.

فرهاد ساکت شد و پروانه دریافت که هیچ چیز دیگر برای گفتن به فرهاد ندارد - گوئی بالهای مرغ زرین پر خسته شده بود.

پایان



## زنجیرهای نامرئی

« ۲ »



کرد. خیلی زود با خودش آشتی کرد. خنده هایش از ته دل و مناسب سنش شد. وقتی در اطاقش بود به آهنگ های ایرانی گوش میداد و در اتومبیلش مکرراً "آهنگی انگلیسی را میگذاشت بنام «قدرت عشق» که در آن خواننده زن به می خواند: «من بانوی تو هستم و تو مرد منی؛ هرگاه تو به کمک من نیاز داشته باشی من بیشتر از آنچه در قدرت دارم برای تو ایثار خواهم کرد».

رویا زیبا بود. صورتش با آرایش و یا بدون آرایش دلپذیر و جذاب بود. احتیاجی نداشت که ساعت ها جلو آینه ژست ها و حرکات مختلف را امتحان کند تا بهترین آنها را انتخاب و تمرین و استفاده کند. هر حرکتی که میکرد زیبا بود. طنز افریده شده بود. با وجود این از وقتی که مهر کامران مانند سیل آمد و قلب خالی اش را پر کرد به رفتارش بیشتر توجه میکرد تا هر چه بیشتر او را شیفته خود کند. هیچکدام از این حرکات زیبا از چشم کامران پنهان نمی ماند و همه را با لبخندی خریداری می کرد.

در طول این مدت آلبرت که ظاهراً به مسافرت رفته بود، صبرش تمام شد و چند مرتبه به تلفن رویا زنگ زد و پیغام گذاشت و هر بار رویا از مادرش خواست که به آلبرت و خانواده اش بگوید که همه چیز بین آنها تمام شده. اما مادرش، با

سه روز بعد کامران به منزل عمویش رفت تا رویا را ملاقات کند. با هم به رستورانی رفتند تا شام بخورند. خیلی زود صحبتشان گل کرد. مخصوصاً از خاطرات مشترک کودکی در ایران. زمانی که عمه خانم روزهای جمعه در خانه اش مهمانی میداد و همه فامیل را دعوت می کرد و بچه های فامیل با هم ورق بازی می کردند. از همان زمانها کامران چشمش دنبال رویا بود و خاطرش را میخواست. در امریکا به دبیرستان و دانشگاه رفت. مهندس معمار ساختمان شد و به محض آنکه به کارش سروسامانی داد خواست به خواستگاری رویا برود که دیگر دیر شده بود. و این بار عمه خانم که میدانست کامران جوان لایقی است، دوباره کارها را روپراه کرده بود.

ساعت ده شب رویا به مادرش تلفن کرد و گفت با چند نفر از دوستانش شام میخورد و نگران او نباشند. دوباره سر میز برگشت و با کامران مشغول گفتگو شد. ساعت یک نیمه شب صحبتشان را تمام کردند و برای فردا شب قراری گذاشتند. بدین ترتیب چند هفته دیگر گذشت و رویا تقریباً هر روز کامران را می دید. روزهای اول همه کارهای کامران را با آلبرت مقایسه میکرد. ولی به زودی اینکار را کنار گذاشت. به همان سرعتی که از آلبرت دور میشد و او را از زندگی و فکرش بیرون می کرد به کامران نزدیک میشد و علاقه پیدا

وجود آنکه میدانست رویا با کامران دیدار می کند. منتظر ماند تا آلبرت خودش کارها را درست کند. و آلبرت از پری خانم مادرش خواست که به منزل رویا برود و کارها را سروسامان بدهد. و پری خانم قبول کرد.

شبى رویا و کامران در مهمانى يکى از دوستان کامران برای اولین بار با هم رقصیدند. آرام زیر گوش کامران همراه با موسيقى رقص میخواند: «قد آغوش منى، نه زیادى نه کمى ...» کامران خندید و گفت: «باید به ترتیبى بدیم که خانواده هامون همدیگر رو ببینند». رویا گفت: «اینها هنوز من و تو را با هم ندیدن، بیا امشب بریم به سرى هم خونه ما و هم خونه شما». کامران گفت: «باشه. بیا اول بریم خونه ما».

به خانه کامران رفتند. مادرش از خوشحالى سرازیا نمى شناخت و خنده از لبانش یک آن دور نمى شد. قدش کوتاه و چاق بود. غلطان میرفت و مى آمد و پذیرائى میکرد و دائم قربان صدقه رویا و پسرش و حتى عمه خانم را مى گفت. وقتى کامران چند دقیقه اى آنها را تنها گذاشت تا به تلفن جواب بدهد، رویا احساس دلتنگى کرد و وقتى برگشت دلش میخواست کامران را در آغوش بگیرد و بالاخره هم در لحظه اى مناسب به بهانه خنده اى طولانى سرش را روی شانه کامران گذاشت و کامران خم شد و موهایش را نوازش داد.

مادر کامران از دیدن شکوه عشق این دو جوان مبهوت مانده بود. فکر کرد آنها را تنها بگذارد ولی دلش نیامد خودش را از دیدن این صحنه که آرزویش را داشت محروم کند. همانجا ماند. کمی بعد رویا بمادرش تلفن زد که خبر بدهد با کامران بخانه میآید. و شنید که پری خانم مادر آلبرت منزل آنهاست. گوشى را گذاشت و به کامران گفت: «جلوى خونه ما چراغ قرمز روشنه. حالا مى خواهى خونه عمه من بریم یا خونه عموى تو؟»

پری خانم روبروى مادر رویا نشسته بود و





صحبت می کرد. بسته بزرگی را که برای رویا هدیه آورده بود کنار میلی که نشسته بود گذاشته بود. این بسته در کاغذی به رنگ زرشکی که خطوط ظریف طلایی داشت پیچده شده بود. بجای رویان اسکاچ، گل سرخی از پارچه ابریشمی و برنگ طلایی روی آن گذاشته بودند. پری خانم از سن و سالش بسیار جوانتر به نظر میرسید. صورتی گویا داشت و بسیار خوش زبان بود. از آن گروه زنهایی که همیشه حرفی برای گفتن دارند. در لطیفه گوئی همانقدر استاد بود که از سیاست صحبت کردن. موهایش همیشه مرتب و صورتش آرایش دلپذیری داشت. ابروهایش با خالکوبی استادانه ای که فقط از فاصله نزدیک می شد تشخیص داد کلفت تر و مطابق مد روز شده بود. گفت: «زنده باشند این بچه ها هم حالا قایم موشک بازیشون گرفته. دو سه ماه دیگه عروسی دارند و یک دنیا کار و هنوز کارت عروسی چاپ نکردند. منکه دیگه طاقت نیاوردم گفتم پیام با رویا چون برنامه کارهای عروسی رو بریزیم. از روی برنامه که جلو بریم همه کارها به موقع درست میشه».

مادر رویا گفت: «هر چی خیریه پیش بیاد». پری خانم متوجه شد که مادر رویا برخلاف همیشه حرفهایش از سر ذوق و شوق نیست و هر چه پری خانم گفته، او با «نمی دانم»، «تا ببینیم چه پیش می آید»، «هر چه قسمت باشد» جواب داده، متوجه شد که مسئله مشکل تراز آنست که فکر می کرده ولی به روی خودش نیاورد و ادامه داد:

– کارتهای عروسی را خودشون با هم برن سفارش بدن. ششصد تا مهمون داریم. پنج تا اتوبوس اجاره می کنیم که مهمونها را روز جمعه به لاس و گاس ببره. پنجاه یا شصت تا از فامیل های خیلی نزدیک را هم با هواپیما می بریم. بقیه هم با ماشین های خودشون میان. بیوتی سالن هتل لامیراژ رو دیدین چقدر بزرگه؟ روز شنبه از صبح سالن آرایش را در اختیار ما می زارن. سلمونی خودم با سه تا از شاگردانش هم میان که عروس و همراهها را آرایش کنند. بقیه خانمها را هم آرایشگرهای هتل رسیدگی

می کنند. شما واسه شب عروسی لباس خریدین؟  
مادر رویا جواب داد نه و با خودش فکر کرد: «چی میشد اگر یک ذره از چهره و شیرین زبانی های پری خانم را آلبرت به ارث می برد».  
پری خانم ادامه داد:

– منم هنوز سفارش ندادم. می بینید چقدر کار داریم. حتی هنوز لباس عروس را هم سفارش ندادیم. لیست مهمانها، گرفتن آدرس ها، سفارش گل، خواننده، ربائی که براخابگه، اتوبوسها، بلیط هواپیما، رزرو اطاق برای مهمانها، وای که چقدر کار داریم. کاش توی همین لوس آنجلس گرفته بودیم باز کارها آسون تر بود. ولی بازم جای شکرش باقیه که آلبرت خونه و زندگیش آماده هست و فکرمون از این جهت راحت. خیر نبینه این وکیل هم که واسه خودشیرینی نمی دونم چی به رویا جون گفته که ناراحتش کرده. منکه از اول با نوشتن هر قراردادی مخالف بودم. ولی چون همه کارهامون زیر دست این وکیل هست باید هر چی میگه گوش کنیم. جرأت نداریم حرفی بالای حرفش بزنیم.

مادر رویا فکر کرد: «تو گفتی و منم باور کردم. تو فرمانده کل این خانواده هستی. وکیل چطور جرأت میکنه در مقابل تو اظهار وجود کنه؟»  
پری خانم ادامه داد:

– شما به رویا جون بگین امشب به تلفن به آلبرت بزنه بقیه کارها با من.  
– فکر نمی کنم رویا تلفن بزنه. اگر میخواهید شما بگین آلبرت تلفن بزنه.  
– زنده باشند چه فرقی می کنه؟ باشه من می گم آلبرت تلفن کنه.

\* \* \*

در منزل عمه خانم رویا گفت که نمی داند پری خانم برای چه بخانه آنها رفته. عمه خانم گفت:

– شما باید هر چه زودتر فکر عروسی باشید، چون هر چقدر هم عجله کنید دست کم دو ماه طول میکشه تا کارهاتونو انجام بدین. از من نصیحت که زیاد هم خرج نکنید. چه ده تا خرج کنید چه صد

تا فرقی نمی‌کنه. اونکه بخواد ایراد بگیره می‌گیره. عوضش وقتی رفتید ماه عسل تا می‌تونید خرج کنید و خوش بگذرونید. رویا و کامران بهم نگاه کردند و خندیدند و رویا گفت:

- ولی هنوز حتی یکبار نشده که خانوادهامون با هم بنشینند و حرف بزنند.

و عمه خانم جواب داد:

- اینم کاری داره؟ پس فردا همتون بیاید اینجا. فردا تلفن می‌کنم همه رو دعوت می‌کنم. اسمش رو هم هر چی خواستید بزارین شیرینی خورون، بله برون، نامزدی، فرقی نمی‌کنه کارها رو که آسون بگیرید آسون میشه.

ساعت دوازده شب کامران رویا را به منزل رساند. ماشین را خاموش کرد و بدون گفتن حرفی رویا را در آغوش کشید و گفت:

- چی میگی می‌خوای فردا بریم چند تا سالن عروسی رو ببینیم؟

- آره بریم

- ساعت هشت پیام دنبالت خوبه؟

- آره خوبه

از یکدیگر جدا شدند و رویا وارد خانه شد. با دیدن مادرش که ناراحت به نظر میرسید نشسته لحظه‌های بودن با کامران از سرش پرید. پیش دستی کرد و گفت:

- برای چی پری خانم اومده بود اینجا؟ به چه زبونی باید بگم که پرسشونو نمی‌خوام؟

- اینها حاضرند همه کار بکنند که تو با آلبرت آشتی کنی.

- مامان هنوز هم دارید بازیشون میدین؟ به پری خانم نگفتین دو ماهه هم چیز بکلی تموم شده؟ طلاها شونو پس ندادین؟ مثل اینکه اول باید حالی خودتون کنم. مامان من آلبرتو نمی‌خوام. کامرانو می‌خوام.

مادر رویا با خودش فکر کرد: «خواستن و نخواستن یعنی چه؟» و یادش آمد که همیشه مادر بزرگش می‌گفت: «شیون برای خواستن و ماتم واسه

نخواستن بکنند!» و برای آنکه موقتاً حرف را عوض کند گفت: «بیا اقلا» بیین پری خانم چی برات آورده». رویا گل سرخ طلائی روی جعبه را برداشت و جعبه را باز کرد. داخل آن ابتدا لباس خواب و ریدوشامبر ابریشمی برنگ زرشکی که با نخ طلائی بسیار ظریف حاشیه دوزی شده بود قرار داشت. و بدنبال آن سرویس کامل لوازم آرایش و زیبایی و چند نوع عطر و آنچه یک زن در اطاق خواب و حمام لازم دارد از جمله برس و شانه و حوله و حتی سریانی. همگی به رنگ زرشکی که حاشیه طلائی داشتند. رویا به مارک آنها نگاه کرد، مزون مادام کوکو شائل. زیر لب گفت: «چقدر پول اینها را داده؟» آنگاه خندید و گفت: «اینها را پری خانم برای عروسی من و کامران هدیه آورده؟»

اسم کامران در گوش مادر رویا زنگ زد و فکر کرد: «اگر این پسره تو جون رویا نیافتاده بود بازگشت آلبرت کار آسانی بود.»

رویا هدایا را به داخل جعبه برگرداند و با کمک مادرش به اطاقش برد. وسوسه شده بود که لباس خواب را بیوشد بر تن خود امتحان کند ولی زود به رختخوابش رفت تا مادرش را دست به سر کند و فقط گفت که پس فردا عمه خانم همه را دعوت کرده. چشم هایش را بست و به خودش قول داد که فردا سخت نگیرد تا زودتر سالتی را برای عروسی اجاره کنند. و آنگاه به رویای ماه عسل اندیشید. بناگاه تلفن اطاقش زنگ زد و او را از رویای شیرینش بیرون کشید. آنطرف خط آلبرت بود:

- می‌خوام باهات حرف بزنم.

- ما حرفی نداریم با هم بزیم. بیین من دو ماهه که دارم می‌گم ...

آلبرت حرف او را قطع کرد و گفت:

- من فردا شب ساعت نه میام دنبالت.

- مبادا بیانی، اصلاً من خونه نیستم.

- باشه پس فردا میام. خداحافظ

و گوشی را قطع کرد که دیگر مخالفتی نشود.

رویا با خودش گفت: «بیا ولی من نیستم.»



پاداش، یک ماشین کورسی بخرد.  
 صبح فردای آنروز پرویز خان شاد و شنگول  
 از قولی که گرفته بود به منزل خاله اش تلفن کرد  
 و بعد از احوالپرسی گفت:  
 - خاله جان، جریان چیه چرا رویا اینقدر به این  
 پسره کم محلی می کنه؟  
 - نه دیگه از کم محلی گذشته. دیگه فایده نداره.  
 بیا اسبابهاشونو بگیر ببر مال مارو پس بیار.  
 - چچی میگی خاله جان؟ حالا اینها جوآنند یه  
 چیزی می گن شما چرا این حرفها رو می زنید؟  
 - تا جون پری خانم در بره. بدبخت ها خیال کردن  
 دختر کر و کور گیر آوردن. آنقدر طنابو محکم  
 کشیدن که پاره شد.

\* \* \*

در راه دانشگاه رویا کاست مورد علاقه اش  
 را گذاشته بود و به آهنگ قدرت عشق گوش  
 می کرد: «و هر گاه تو به کمک من نیاز داشته  
 باشی، من بیشتر از آنچه در قدرت دارم برای تو  
 ایثار خواهم کرد...»

دو شب بعد آلبرت به در خانه رویا رفت.  
 چراغهای خانه خاموش بود. باور نکرد کسی منزل  
 نباشد. بعد از چند بار فشار دادن زنگ در خانه  
 تصمیم گرفت چند دقیقه ای در اتومبیلش منتظر  
 بماند تا رویا برسد. بعد از یکریع انتظار ماشینش را  
 روشن کرد و با عصبانیت تا می توانست پدال گاز  
 را فشار داد و با سرعت از آنجا دور شد و به منزل  
 خودش برگشت و مسئله را با مادرش در میان  
 گذاشت. پری خانم به فکر فرو رفت. حساب کرد  
 مدتها طول خواهد کشید تا بتواند دختر دیگری را  
 برای آلبرت که حالا سی و پنج سال داشت پیدا  
 کند: هر دختری را آلبرت ببیند با رویا مقایسه  
 می کند و بالاخره پیدا کردن دختری به زیبایی رویا  
 کار آسانی نبود. بنابراین تصمیم گرفت به هر  
 ترتیب شده رویا را برگرداند. به پرویز خان تلفن زد  
 و بعد از زمینه چینی بسیار از او خواست که دوباره  
 وساطت کند و سوءتفاهمی را که پیش آمده برطرف  
 کند و قول داد که در عوض برای پسر پرویز بعنوان



## کیتترینگ کاشر مختار

(پرنس سابق)

**با ما از مهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمائید**

**خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باورنکردنی**

**کادر ورزیده و مجرب ما**

**زیباترین میزهای غذا را تنظیم نموده و بهترین سرویس را ارائه میدهند.**

تلفن ۰۴۰۴ - ۶۰۹ (۸۱۸)

با مدیریت همفري يودعيم

دفتر حقوقی

# فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

**FRANK Y. ARIEL**

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

**(310) 286-2626**

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067



# اخبار سازمانها

## مجتمع فرهنگی ارتص

«جنبه های اسرار آمیز و روحانی طبیعت ما» در مقایسه با «جنبه های اسرار آمیز و روحانی رسوم و سنن یهودی» موضوع سخنرانی جالب و آموزنده ای بود که روز شنبه دهم فوریه ۱۹۹۵ آقای «رافل گومرتز» نویسنده صاحب نام و استاد عالی مقام بحث های مربوط به یهودیت در کنیسیای مجتمع فرهنگی ارتص ایراد کرد و مورد استقبال بسیار زیاد متجاوز از چهارصد نفر اعضای شرکت کننده در مراسم تفیلائی صبح شبات قرار گرفت.

\* بموجب خبری که کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص در اختیار «شوفار» قرار داده سازمان موسوم به

"Women's Division of the Jewish Federation Council"

طی برنامه ای همه ساله از تمام سازمانهای فعال یهودیان در San Fernando Valley دعوت بعمل میآورد که در روز معینی در یک گردهم آئی نهار که در یکی از کنیساها برگزار میشود شرکت نموده و شاهد مراسم معرفی نماینده های فعال و برجسته سال گذشته هر یک از سازمانها باشند.

گردهم آئی سال گذشته که در آن جمعا ۸۰۰ نماینده از ۳۳ سازمان زنان (Sisterhood)

شرکت جسته بودند در تالار مجلل مجتمع فرهنگی ارتص برگزار شد که طی مراسمی خانم پروین مطلوبیان بعنوان بانوی فعال و برجسته کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص معرفی شدند و گواهی سپاس بدین مناسبت به ایشان تقدیم گردید. در سال جاری نیز نمایندگان کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص برای سومین سال پیاپی در گردهمائی مذکور همراه با خواهران یهودی آمریکائی خود شرکت کردند و این بار خانم سارا بودائی بعنوان عضو فعال و برجسته سال مورد تقدیر این سازمان زنان وابسته به جوئیش فدرشن آمریکائی قرار گرفتند.

تاریخ برگزاری مراسم سال جاری در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۴ در کنیسیای ADAT ARIEL بود و در این گردهم آئی ربای فانتستین طی سخنرانی جالب و جامعی اهمیت آموزش به نوجوانان و تربیت صحیح آنان و آشنا نمودن آنها را با اصول اخلاقی و مذهبی و سنن یهودی بمنظور حفظ و ادامه یهودیت به ویژه در این برهه از زمان متذکر شدند که مطالب ایشان مورد توجه بسیار حاضران قرار گرفت.

\* کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص، برنامه سه ماهه فوریه، مارس و آوریل ۱۹۹۵ خود را به استحصار میرساند:

سه شنبه ۷ فوریه: ناهار- سخنران مهمان: مهندس پرویز شایان - موزیک با هنرمندی «سعید».



سه شنبه های ۱۴ ر ۲۱ و ۲۸ فوریه: برای اولین بار، برگزاری کلاسهای ویژه ورزش برای درد مفاصل با سرپرستی مربیان کارآموده بنیاد آرتروز.

چهارشنبه ۱۵ فوریه: نمایش «نیمه دیگر» اثر خانم شهره آغداشلو. با اجرای خود ایشان.

پنجشنبه ۲۳ فوریه: تور یکروزه: بازدید از موزه هالوکاست «سایمون ویزنتال» و نیز برنامه تفریحی و پیک نیک در پارک زیبای مارینا دل ری.

سه شنبه ۷ مارس: برنامه ناهار ماهانه - سخنران مهمان دکتر شکیب متخصص سرطان - موضوع سخنرانی: «سرطان سینه» موزیک با شرکت خواننده خوش صدا: «مهدی» و با اجرای برنامه شعبده بازی توسط شعبده باز معروف ایرانی: «فیروز هوشمند».

یکشنبه ۱۲ مارس: بازار بزرگ سالانه از ساعت ۹ صبح تا ۴ بعدازظهر.

چهارشنبه ۲۲ مارس: تور یکروزه: بازدید از «دیسکانسن گاردن».

سه شنبه ۴ آوریل: برنامه ناهار ماهانه - سخنران مهمان خانم هما پرتوی - موضوع سخنرانی: «آرامش درون» - موزیک با هنرمندی «طوفان».

از سه شنبه تا پنجشنبه ۲۷ آوریل: تور سه روزه «گراندکانیون».

گروهی از بانوان عضو کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص در گردهم آئی نهار روز ۱۵ دسامبر ۱۹۹۴ - از چپ به راست: خانم پروین مطلوبیان (عضو فعال و برجسته کمیته بانوان برگزیده سال ۱۹۹۳)، خانم منیژه پور نظریان، خانم فروزنده رحیمی نگار، خانم سارا بودائی (عضو فعال و برجسته کمیته بانوان برگزیده سال ۱۹۹۴) و خانم راضیه دخانیان.

## سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333



## مجتمع فرهنگی نصح

آقای دکتر موسی نگاران خزانه دار  
آقای دکتر روح اله کهنیم دبیر  
آقای حبیب اله فرحچنیک بازرس  
آقای دکتر داود فروزانپور رئیس امور اداری و  
اجرایی مجتمع

آقای لطف اله حی ضمن تشکر از حضور جناب حاخام یدیدیا شوفط و راو داوید شوفط و انتخاب مجدد خود، اظهار داشتند با وجود مشغله زیاد و گرفتاری های شخصی از آن جائیکه به مجتمع فرهنگی نصح و خدماتی که برای جامعه انجام می دهد از یک طرف و نیز به اشاعه فرهنگ یهودی بین جوانان علاقه مفراطی دارم، خود را موظف می دانم تا آن جائیکه مقدور باشد در خدمت جامعه باشم. امیدوارم که در انجام این وظیفه وجدانی با کمک سایر همکاران عزیزم موفق گشته و برای نیل به مقصود ساختمان مدرسه و توسعه آن با کمک دستداران خدمات اجتماعی و خیرین جامعه بدین کار مهم اجتماعی موفق گردیم.

### سازمان پایا

• کلاس انگلیسی (ESL) مخصوص ایرانیان  
مقیم اورنج کانتی در (JCC) تشکیل گردیده.  
متقاضیان میتوانند هر چه زودتر با مسئولان پایا تماس بگیرند.

اولین جلسه هیئت مدیره مجتمع فرهنگی نصح پس از انجام انتخابات ۶ نوامبر ۱۹۹۴ در روز دوشنبه ۱۲ دسامبر ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر با حضور جناب حاخام یدیدیا شوفط و راو داوید شوفط و با شرکت ۱۵ نفر حائزین اکثریت منتخب تشکیل گردید.

در ابتدا جناب حاخام یدیدیا شوفط ضمن تشکر از زحمات هیئت مدیره قبلی و اظهار خوشوقتی از انتخاب افراد جدید و تشکر از موافقت آنان به قبول مسئولیت و همکاری و ادامه فعالیت های مجتمع فرهنگی نصح برای تمام افرادی که در خدمت اجتماع هستند آرزوی سلامتی و موفقیت نموده و اظهار امیدواری نمودند که هیئت مدیره جدید موفق شود بیشتر از گذشته احتیاجات جامعه را برآورده سازد و احداث مدرسه روزانه یهودی مجتمع فرهنگی نصح را به مرحله اجرا گذاشته و برای پیشبرد اهداف مجتمع گام های بیشتری بردارند.

با اخذ رای، مسئولیت اعضای هیئت مدیره

بشرح زیر اعلام گردید:

آقای لطف اله حی رئیس هیئت مدیره  
آقای عنایت اله ابریشمی نایب رئیس اول  
آقای مراد حریری نایب رئیس دوم

## دکتر لیدیا حکیمزاده

### دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320  
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه  
درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)  
ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک  
ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)  
دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

قبول بیمه های دندانپزشکی

کارگردان نمایش استر دختر ابیگال به دعوت سازمان پایا قصه شیرین و پرهیجان دختری شجاع براساس حماسه تاریخی استر را در Tempel Bat Yahm در شهر Newport Beach به روی صحنه می‌آورد.

\* سه شنبه ۲۸ مارچ: کمیته های بانوان Tempel Bat Yahm و بانوان سازمان پایا مشترکا یک گردهم آتی ویژه، پوریم ترتیب داده اند. سخنران برنامه آقای صیون ابراهیمی به همراه برنامه های هنری و پذیرائی شام. محل برگزاری Tempel Bat yahm.

\* یکشنبه ۱۶ آپریل: به مناسبت موعد پسخ مجلس دید و بازدید در سالن جدید JCC برگزار میگردد. از شما دعوت میشود که عزیزان خود را برای آشنائی با یکدیگر در این دید و بازدید شرکت دهید.

\* سازمان پایا با نهایت افتخار به اطلاع عموم میرساند که به دعوت این سازمان شخصیت برجسته علمی پرفسور امنون نتصر استاد کرسی ایران شناسی دانشگاه اورشلیم، سخنران گردهم آتی ماه جولای در محل JCC خواهد بود و طی سخنرانی ویژه ای برای کسانی که با تاریخ یهود آشنائی کامل ندارند اطلاعات جامع و کاملی از تاریخ ملی و قومی یهودیان در اختیار شرکت کنندگان خواهد گذاشت. این گردهم آتی همراه با موسیقی و رقص های فولکلور ایرانی و پذیرائی برگزار خواهد شد.

\* سازمان پایا از کلیه همکیشان علاقه مند به تاسیس یک کنیسا برای ایرانیان مقیم اورنج کانتی دعوت میکند برای مشاوره و بررسی در این مورد با ما تماس حاصل فرمائید.

\* برای ایجاد یک فروشگاه گوشت کاشر در مناطق ارواین و یا (Costa Mesa) به کسانی که در این رشته تجربه کافی دارند پیشنهاد میشود برای کسب اطلاعات و راهنمایی بیشتر در این زمینه با مسئولان سازمان تماس حاصل نمائید.

\* با ما برای بقا و بهتر سازی سازمان پایا همکاری کنید و انتقادات سازنده و بجای خود را با ما در میان بگذارید و با تلفن ۰۴۲ - ۸۵۷ (۷۱۴) در این خصوص و هر گونه اطلاعاتی در مورد سازمان پایا - با خانم گیتی شوهر تماس بگیرید.

سازمان پایا برنامه های آینده خود را که هم اکنون دست اندرکاران مشغول تدارک آن میباشند به اطلاع میرساند:

\* JNF با همکاری پایا شما را به یک سفر فراموش نشدنی به کشور اسرائیل با شرایط بی نظیر دعوت میکند. از علاقمندان به حضور در این تور خاطره انگیز دعوت میشود که برای آگاهی بیشتر از این سفر که از ۳۰ آوریل تا ۱۶ می ماه خواهد بود با ما تماس بگیرند.

\* یکشنبه ۱۲ مارچ: شهرام بروخیم بازیگر و



IRANIAN-AMERICAN JEWISH FEDERATION



An Affiliated Organization of  
JEWISH FEDERATION COUNCIL  
OF GREATER LOS ANGELES

## فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی است غیر انتفاعی که هدف آن پشتیبانی و حفظ یگانگی جامعه یهودیان ایرانی میباشد. اگر شخصا فرصت همکاری با ما را ندارید، اعانات شما (که قابل کسر از نظر مالیاتی میباشد) میتواند ما را یاری دهد.



# کیتترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس  
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.  
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر  
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر  
زیر نظر مستقیم ربای  
Rabbi Yehuda Bukspan  
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

# اورشلیم

عشق به اسرائیل، بیژنه عشق به اورشلیم، در وجود هر یهودی واقعی چنانست که اگر شعله هایش سرکش شوند همه چیز را از یک زاویه در نظر عاشق مجسم می کند و تمامی واقعیات را جملگی برنگی خاص در می آورد.

نوشته ای که اصل در این صفحه آمده بقلم «حاجام حنیم شویظ» است که آنرا از اسرائیل در اختیار شوفار قرار داده اند. ما ضمن تشکر از ایشان بدون اظهار نظر این نوشته را بعنوان نموداری از همین عشق آتشین عیناً بجای میسرانیم.

نوشته حاجام حنیم شویظ

۱۳۳۶

۱- هر چه در پیشگاه او بکلمه یهودی مد نظر یهودیان جهان محترم و عزیز است هر یک که یهودی بود یا نباشد  
 ۲- دنیا و دینی که همه در نظر او بی ارزش است و خود را از آن بیگانه می داند و در مساعی اش  
 ۳- مکتبش که با او در کمال عظمت گزینش خود را با آن بنا می کند  
 ۴- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۵- در کمال محبت او این که میوه در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۶- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۷- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۸- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۹- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۱۰- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است

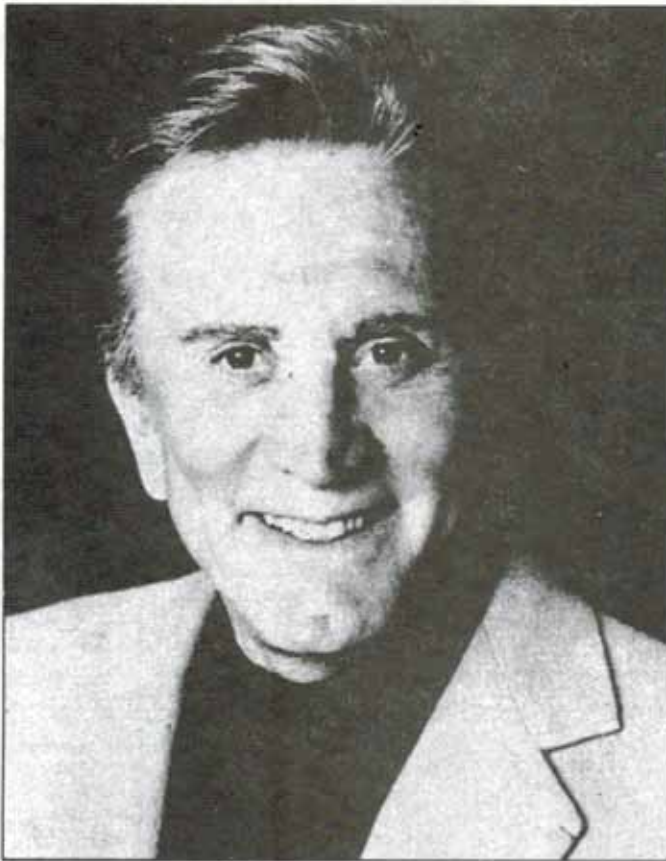
۱- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۲- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۳- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۴- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۵- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۶- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۷- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۸- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۹- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۱۰- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است

۱- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۲- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۳- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۴- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۵- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۶- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۷- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۸- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۹- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۱۰- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است

۱- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۲- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۳- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۴- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۵- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۶- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۷- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۸- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۹- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است  
 ۱۰- هر چه در دنیا و دین او نیست و در کمال بی ارزشی است و در نظر او بی اهمیت است

۱۳۳۶





*Kirk Douglas is on a journey toward a better understanding of Judaism*

# Completing the Circle

## بازگشت به آغاز

آنچه را می خوانید سخنرانی کرک داگلاس هنریشه امریکائی در کنیسه‌های هنرهای نمایشی لوس آنجلس است. سخنان او حکایت از چگونگی رویداد کوچکی در کودکی دارد که توانسته سبب دلزدگی و دلسردی او به مبانی مذهبی شود. اما بیش آنکه دیر بپاید دیگر باره به آغوش یهودیت و اصل خویشتن باز گشته است.

در یکی از نشست های شورای نویسندگان شوفار، موضوع چگونگی ایجاد یک پل ارتباط فکری و تفاهم میان نسل جوان عمدتاً "رشد یافته در امریکا و نسل میانسال یا سالمندی که بیشتر عمر خود را در ایران بسر برده، به بحث و گفتگو گذاشته شد، با این هدف که بینیم شوفار در راه نزدیکی این دو نسل با یکدیگر، چه سهمی میتواند داشته باشد.

همکار خوب ما، خانم گیتی بروخیم (سیمانطوب) پیشنهادی را مطرح نمودند که بسیار مورد توجه قرار گرفت و آن اینکه نوشته ها و مطالب جالبی که همه ما (اعم از شورای نویسندگان شوفار یا خوانندگان عزیزمان) به آن برخورد میکنیم را در شوفار به دو زبان انگلیسی و فارسی بچاپ برسانیم و در زمینه همان نوشته نکاتی را مطرح کنیم تا در فرصت های مناسب از قبیل شب های شباط، پرسشهای مزبور میان افراد خانواده به بحث و گفتگو گذاشته شود.

این پیشنهاد تصویب شد، اما پیش از آنکه ما فرصت بیابیم تا اولین کار خود را ارائه دهیم، مایکل شکریمان، نویسنده جوان و توانای ما، طنزی جالب براین پیشنهاد نوشت که در شماره قبل به چاپ رسید - نوشته ای که مورد توجه بسیاری از خوانندگان جوان ما قرار گرفته و نشان دهنده موضع بسیاری از آنان در مورد فاصله میان دو نسل است.

نوشته زیر که متن سخنرانی هنریشه یهودی، کرک داگلاس، در «کنیسه‌های هنرهای نمایشی» است را همکار دیرین و نویسنده خویمان، خانم فرزانه طالعی به فارسی برگردانده اند. متن فارسی را خودتان

بخوانید، انگلیسی آنرا بدهید فرزندانتان بخوانند، و در فرصتی - که شاید بهترین آن شب شباط باشد - با هم درباره آن به گفتگو بنشینید، و اگر حاصل گفتگوهایتان جالب بود (خودتان یا فرزندانتان - بفارسی یا انگلیسی) آنرا بقلم بکشید و برای شوفار بفرستید.

شاید مطرح نمودن نکاتی که در متن نوشته با حروف درشت مشخص شده، در ارتباط با این سخنرانی، راهگشای آغاز گفتگوی شما باشد - درباره این نکات با جوانان خود به گفتگو بنشینید.

اوست و بس.

خدای من! چه آزمونی!

نیاز به گفتن نیست که چگونه و تا چه حد این تصویر در گوشه های ذهن کودکانه ام نقش بست و مرا از یهودیت دور کرد خصوصاً آنکه خود را از جانب ظاهر بی شباهت به اسحاق نمیدیدم. و بدین ترتیب من بزرگ شدم، به دانشگاه رفتم، ولی دانش من از یهودیت در حد دانش کودکی چهارده ساله در مدرسه عبری - باقی ماند. با علم به اینکه هرگز نمیتوان بر تجارب و الهامات کودکی و نوجوانی زیاده تکیه کرد، با این حال من از آن هزارانم که به رغم بالیدن به اصل یهودی بودنم باز بنا به شرایط حرفه و شغلم آسانتر بود به گروه و دسته ای وابسته نباشم چرا که هر آن احتمال میرفت از من بخواهند در نقش یک نازی در فیلمها بازی کنم.

زمان همچنان بر من میگذشت و همچنان در معنای سکرآور یهودیت و رمز و رازش غوطه ور بودم و غرق در افکار و کشمکشهای گوناگون. در این روند بازگشت ناپذیر و رشد روحی و بدنی، نخستین شیپور بیدار باش را پسر مایکل برایم نواخت. با پرسشهایی از این دست که پدرت اهل کجاست و یا اینکه پدران پدرانت در کجا بوده اند و از کجا آمده اند؟

پرسشهای غافلگیر کننده او مرا به اندیشه کشاند، به جستجویی توهم آلود. جوابش را بدرستی نمی دانستم. تنها میدانستم آنان از روسیه آمده اند. در اینجا بود که به ناگاه دریافتم چه بسیار از گذشتگان و پیشینیانم، بویژه آنانی که می توانستند در این کوره راه، راه گشایم باشند اکنون دیگر

آن وقتها که من کودکی فقیر در محله آمستردام نیویورک بودم، بزرگان محل و اطرافیان، نیرو و ظرفیت و آنچه را لازمه «راو» شدنست در من مشاهده کرده بودند، از اینرو سعی داشتند بودجه ای گردآورند و پشتیبانم در راه رسیدن به این هدف باشند، حال آنکه من از وحشت اینکه بنا بود یک راو بشوم داشتم قالب تهی میکردم. زیرا من میخواستم یک هنریشه بشوم.

زمانی بس به درازا کشید تا به آزمون بزرگین زندگی دست یابم که بمنظور یهودی بودن لزوماً نباید به حد و حدود یک راو رسید. چنانچه اگر همان بزرگان محل و دوستانان دوران کودکیم اکنون شیوه و روش زندگی امروزی مرا مشاهده میکردند می پذیرفتند که من بی شباهت به یک راو نیستم.

اصل داستان اینستکه سرنوشت گاه ما را گرفتار خطاها و اشتباهات افسانه واری میکند که رهائی از آن کمتر امکان پذیر است. همانگونه که در چهارده سالگی از طریق کتابهای درسی با داستان آبراهام و اسحاق آشنا شدم. بیاد دارم تصویری را از آبراهام، ایستاده استوار بر بالای کوه موریاء، با ریشی بلند و چاقوئی بلندتر که قصد قربانی کردن پسرش را داشت. اسحاق طفل وحشت زده روی زمین افتاده در انتظار سرنوشت نامعلوم خود نگاهی نگران بر پدر دوخته، فرشته نجات هم در این معرکه با دشواری بسیار تلاش دارد نقش خود را بعنوان رسیده ای از عالم غیب بازی کند و آبراهام را از انجام اینکار منصرف نموده و به زبان بی زبانی فریاد کند که مقصد و مقصود پروردگار تنها آزمون و آزمایش



نیستند و این عدم دسترسی به گذشتگان مرا بشدت به افسوس و دریغ برد.

در پی همین روزی در اطاق کارم چشمم به مجموعه ای از کارهای «شاگال» نقاش فرانسوی افتاد از سری لیتوگرافیهای مربوط به تورات. بخود گفتم راه دراز نرفته این همان کلید صندوقچه های تاریخند. اینان شناسنامه و هویتم هستند. اینان ایل و تبار و اینان پیشینیان و یادگار گذشتگانند. حضرت موسی، یعقوب، آبراهام تعدادی دیگر. به خواندن روی آوردم، هر چه بیشتر خواندم غنای بیشتری یافتم. مطلب جالب توجه اینکه آنان هم مانند هزاران هزار انسان دیگر جایز الخطا بوده و با مسائل و مشکلات زیادی دست و پنجه نرم میکرده اند. بعنوان مثال حماسه فاجعه بار میان هابیل و قابیل، یا خطای یعقوب در فریب دادن پدرش، یا داستان شگفت انگیز فروخته شدن یوسف به بیگانه توسط برادرانش، یا قصه حضرت داود و دلدادگی اش به ملکه صبای زیبا که در پس آن در می یابیم نه تنها زن از داود باردار است، بلکه چندی بعد همسرش را به صف مقدم جبهه جنگ اعزام مینماید و در نتیجه در جنگ کشته میشود.

هیچگاه گمان نمی بردم پیشگامان بزرگ مذاهب گناهکاران و خطاکارانی بزرگ نیز باشند. با درک این نکته به راستی بار گرانی از دوشم برگرفته شد. گوئی نفس تازه ای بر من دمیدند. بجای عقب نشینی ها و انزوا طلبی های مذهبی تشویق شدم به افقهای وسیعتری در زمینه های مختلف دینی بنگرم.

در این محدوده مارک شاگال نقش بسزائی در راه شناسائی اصل و نسب و شجره ام بعهده داشت. بعدها دریافتم او خود نیز یهودی اهل روسیه و متعلق به شهری بوده که از زادگاه پدری ام فاصله ای نداشته و او در واقع همزمان با پدرم روسیه را ترک کرده و هر دو عازم کشورهای دیگری شده اند. دست روزگار شاگال را به پاریس میبرد و نقاش معروف و بزرگی از آب در میآید و پدر من دوره گرد کهنه فروشی در نیویورک میشود. این

خود حکایت از چگونگی پراکندگی یهودیان جهان و تنوع خلاقیت در میان آنان دارد.

هر چه بیشتر درباره خود و مردمم می آموختم، دریچه های رازگونه فرهنگ یهودیت بیشتر برویمن گشوده میشد و حیران و در شگفت میماندم که چگونه این قوم زجر دیده توانسته است پس از کشاکشها و شورشها، پس از پراکندگیهای بسیار در میان فرهنگها و مناطق مختلف دنیا باز با تکیه زدن بر پویائی و توان خویش از چنگال بی عدالتی و ناهنجاری خود را برهاند. تمامی قدیمیان ما مانند بابلیها، یونانیان، رومیها رفتند و ما همچنان بر روی پای خود ایستاده ایم. اینجا بود که دریافتم که براستی ما همه اینها را مدیون همان پرهیزکاران و دینداران ریش دار کلاه بسر یهودی هستیم که با تمام اعتقاد و ایمان و عشق به یهودیت امانت دار صادق سنتها و آداب و رسوم مذهبی در مقابل آیندگانند. ما مدیون آنانیم.

اینان بدرستی آنچه را ما از دین بدور افتادگان هرگز نیآموختیم یا اگر آموختیم به فراموشی سپردیم، دریافته اند و آن اینکه بزرگترین هدیه الهی به قوم یهود همان تورات است و در پناه این هدیه الهی ما یهودیان توانسته ایم «وجدان بیدار» جهانیان بشمار آوریم.

در طول تاریخ حتی دشمنان ما مانند هیتلر براین واقعیت صحه گزارده اند. از زبان هیتلر بازگو می کنم از «کتاب نبرد من»، او می گوید:

« این حقیقت دارد که ما آلمانها وحشی هستیم. عنوانی که با افتخار آنرا قبول می کنیم. من میخواهم بشریت را از قید و بند روحانیت برهانم. از عذاب تحقیرآمیزی که به سبب این بینش دروغین بوسیله یهودیان به دنیا القاء شده که به آن وجدان و اخلاقیات می گویند شما را می رهانم. یهودیان دنیا دو زخم بزرگ بر بدن بشریت وارد آورده اند، نخست همان زخمیست که بر بدن میزنند (ختنه کردن) و دیگری زخمی ایست که بر روح میزنند (وجدان و روح). اینها هستند دست آوردها و اختراعات و ابداعات یهودیان. من باید اذعان کنم که این جنگ

برای بدست آوردن دنیا تنها میان ما آلمانها و یهودیان است و غیر از این هر چه هست یک فریب محض است».

هیتر راست می گفت. تمام آنچه گفت جدالی است میان نیکی و بدی، میان اهریمن و پاکی؛ و من به تازگی دریافته ام مفهوم این جدال میان خوب و بد را، جدالی که تداوم و امتدادش دامنه گسترده و وسیع پیدا کرده و همین مرا به وحشت می اندازد که ما برای برانداختن اهریمن و برای پیروزی نیکی و برای بقای خویش هر کدامان به تنهایی چه بار سنگین و وظیفه ای بردوش داریم. اینجاست که گاه می بینم یهودیان دنیا برای رهایی از این فشار و مسئولیت و برای بدست آوردن ایمنی ازدواج با مذاهب دیگر را در پیش می گیرند. لیکن باید آگاه باشیم اینگونه ایمنی های دروغین چیزی بیش از یک دام ریاکارانه نیست.

این نکته حقیقت دارد که قبل از به قدرت رسیدن نازیها، یهودیان آلمان بیشتر از تمام کشورهای دنیا در آزادی کامل با مذاهب دیگر ازدواج میکردند و به همین جهت یهودیت بتدریج از بین رفته بود. کار حتی بجائی کشیده شده بود که چند یهودی آلمانی مانند هاین و مارکس بخاطر عقاید ضد یهودیشان به شهرت رسیده بودند. ناگفته نماند همان مردم آلمان که با آغوش باز یهودیان را در خود جذب نموده بودند، به یکباره علیه آنان با بی رحمی تمام تاختند تا نابودشان کنند.

این نوع رویدادها بارها و بارها در تاریخ بوقوع پیوسته. در سال ۱۴۹۲ زمانی که کلمبوس در حال کشف آمریکا بود، اسپانیاییها تا جائیکه توانشان اجازه میداد یهودیان را از اسپانیا راندند. موقعیت و شرایط اسپانیا بسیار شبیه موقعیت آلمان در پانصد سال پس از آنزمان بود. تمام آن عده از یهودیان سفارادی که در نهایت آزادی با دیگر مذاهب یکی شده بودند و مقامها و پست های دولتی مهمی در اسپانیا داشتند، بیش از همه مورد بی حرمتی و بی عدالتی و عذاب قرار گرفتند و برخلاف تصور

همگان انکیزاسیون (تفتیش عقاید) تنها متوجه یهودیان نبود بلکه بیشتر دامن گیر یهودیانی شد که به مسیحیت گرویده بودند. این را در اصل می گویند دو جانبه باختن.

آیا این شگفت آور و در عین حال تأسف بار نیست که پس از آنهمه بار تجربه و تحمل اینهمه رنج ها و مرارت ها، فاجعه انگیز ترین رویدادها تنها زمانهائی به سراغمان آمده که ما از یهودیت روی گردان گشته ایم؟ آیا بدین وسیله خداوند میخواهد پیغامی و کلامی بما بگوید؟ بنظر من حتماً این چنین است.

لازم میدانم این نکته را خاطر نشان کنم که درتمام طول عمرم حتی زمانیکه متأسفانه از یهودیت بدور افتادم، همواره بوسیله یک رشته نازک یعنی روز کیپور. با اصل و مبدأ خودم ارتباط کامل داشتم. در روز کیپور حتماً «تعنیت» می گرفتم حتی اگر در حال فیلمبرداری با جان وین، برت لانکاستر و یا لارنس الیویه بودم.

با وصف آنچه گفته شد باید اضافه کنم همانطور که به اعتقاد من سرنوشت هر کس در جانی مهر و موم و محفوظ است و کس نمی داند کی می آید و کی میرود و در جریان شط زندگی آب ما را بکجا خواهد برد، معجزه ای در زندگیم بوقوع پیوست و در سقوط هلی کوپتر با شگفتی فراوان زنده ماندم حال آنکه متأسفانه دو نفر دیگر از همراهانم از بین رفتند. همین اتفاقات دست به دست هم داده موجب آن شد تا بخود بیایم.

دو سال پیش با پسرم اریک که کمترین است به مراسم «کل نیده» به باشگاهی در بلوار سان ست رفتیم. امسال نیز روز کیپور را به یک کنیسا در پاریس رفتیم و اکنون که عضو کنیسای شما هستم امیدوارم روز کیپور آینده را هم با شما باشم. باید بیشتر از اینها مواظب باشم و چشم و گوش را باز نگهدارم چرا که هر روز به اینکه یک یهودی واقعی باشم نزدیکتر می شوم.

ماه پیش پس از دوازده سال به اسرائیل



رفتم. در گذشته بارها به آنجا رفته و چهار فیلم هم در آنجا ساخته بودم، اما اینبار قصد داشتم جبران تمام کاستیها و کمبودها را بکنم. بدین جهت هیجان وافری در من موج میزد. با استقبال شدید مردم روبرو شدم. پذیرائی درخور توجهی از من و همسرم بعمل آمد. جالب اینکه در هتل محل اقامتم حتی حروف اول نامم (ک - د) برروی تمام ملافه ها و حوله ها و دیگر چیزها نوشته شده بود. آنچه می دیدم برایم افتخار آمیز بود و غیر قابل باور تا این حد که همسرم بمن گفت: «عزیزم اینجا هتل کینگ دیوید است و ک.د حروف اول اسم هتل است نه اسم تو!»

نخست به کنار پنجره اطاقم رفتم. به منظره باشکوه اورشلیم نگاه کردم. شهری که زمانی مقر حکمرانی عثمانها بود اکنون فراتر از آنچه حتی در رویای من و شما بگنجد دیوارها در بستری از گل و گیاه پوشیده شده و زیبایی قابل توجهی به چشم میخورد. البته باید یادآور شوم چهل سال قبل زمانی که برای ساختن فیلمی درباره بازماندگان جنگ که دوباره به هویت یهودی خود بازگشته بودند به آنجا سفر کرده بودم. همین منظره را از همین پنجره هتل کینگ دیوید بخاطر میآورم با این تفاوت که بجای گل و گیاه روئیده شده بر درو دیوار، یک مشت سرباز عرب با اونیفرمهای آلوده و کهنه در آمد و شد بودند.

در همان سفر اقبال دیدن دیوید بن گوریون نخست وزیر عصر که دفتر خصوص اش در یک اطاقک محقر قرار داشت را یافتم. پس از دقایقی چند بمن گفت: «تو برو فیلمت را بازی کن، منم میروم به کارهای مملکتم برسم».

ایسرائل در آن زمان گرسنه بود. غذا جیره بندی شده و بعنوان مثال جیره هر نفر یک تخم مرغ در ماه بود، اما عجبا هیچکدام شکایتی نداشتند و همگی سرشار از انرژی بودند و تقریباً همه در حال فراگیری زبان عبری. من هرگز آنچه را بعنوان براخا میخواندم معنایش را بدرستی نمیدانستم. بدین جهت شروع کردم به یادگیری. امروز در اینجا

میخواهم جمله ای را که به عبری آموخته ام و در اسرائیل بکار میبردم در جمع شما بگویم:

«بسیار یخوشحالم از فرصتی که دست داد تا از سرزمین اسرائیل بازدید نمایم. سرزمینی بسیار کوچک با آرزوهای بسیار بزرگ».

آرزوهائیکه از آن روزگار تاکنون تحقق یافته اند. تحولاتی چشمگیر و عظیم انجام شده. اما آنچه مرا دوباره و چند باره به این سرزمین جذب میکند همان شیوه های سنتی و همان قدمت و اصالت تاریخی چند هزارساله شان است.

اینبار هم بمحض رسیدن، حتی شکیبائی لباس عوض کردن را نداشتم. آفتاب داشت غروب میکرد که از هتل بیرون رفتم. در پای دیوار ندبه جمعیت عظیمی از پرهیزکاران به دعا و نجوا مشغول، هیبت توصیف ناپذیر این مکان مرا مات و متحیر ساخت و بشدت تحت تأثیر قرار داد. صوت ملکوتی آنان در گوشم طنین انداز بود. از میان جمعیت عبور کرده خود را به دیوار رساندم. به سختی میشد شکافی برای جای دادن کاغذهای مچاله شده حاوی دعاها و آرزوها پیدا کرد. نخستین شکافی که یافتم انگشتانم چندین کاغذ مچاله شده دیگر را لمس کرد، امید دارم تمامی آن آرزوها و دعاها بگوش خداوند رسیده باشد و همگی مقبول درگاه او افتاده باشد.

روز بعد از تونلی در کناره پایه های یک مسجد که ما را به زیر منطقه مسلمان نشین اورشلیم میبرد دیدن کردیم. همانطور که بدنبال راهنمایم راه میرفتم با انگشتانم بر روی صخره های سنگی که زمانی معبد بزرگ ما برآن بنا بوده دست می کشیدم. به صدای دختر راهنمایم که به تازگی از امریکا به اسرائیل آمده بود گوش میدادم. به آرامی سخن میگفت. در توقفهای متعدد و در پی توضیحاتش به یکباره دریافتم صخره سنگی را که لحظاتی پیش لمس کرده بودم همان سنگ کوه موریا است. با شگفتی به سنگ سیاه ناهموار نگاه کردم و از او پرسیدم: «کوه موریا؟» پاسخ داد: «آری کوه موریا. اینجا همانجائی است که ابراهام فرزند خود اسحاق را برای قربانی کردن نزد خداوند برد». در یک

آن شب، شبات را در خانه راو جوانی گذراندم. شخصی که سازمانی یهودی را در قلب محله یهودیها اداره میکرد و به بزرگسالان زیادی چون من که هرگز در کودکی مزه زیباییها و سکرات یهودیت را نچشیده اند می آموخت. آن شب در حالیکه راو هارون بر روی میز ضرب میگرفت، سرودهای شادی خواندیم. در اطراف ما همه شاد بودند. در خانه های دیگر در کنار نور شمع نوای موسیقی را در دل شب میشد شنید. سرودها همه شاد. به خانه که آمدم میدانستم سفرم هنوز پایان نگرفته، راه درازی را در پیش داشتم. فراگیری مبانی یهودیت مختصر به یکروز و دو روز نیست، یک عمر زمان میخواهد و من تازه اول راهم. امید دارم که دیر نباشد.

شنیده ام صفحات تورا به سیصد و پنجاه میرسند. اگر پروردگار رخصت دهد، به فرصتی نیاز دارم تا با تلاش بیشتر به درکی دست یابم که چگونه است که خداوند ما یهودیان را بعنوان «وجدان جهان» شناخته است.

لحظه تصویر کتابهای درسی مدرسه ام بنظرم آمد، اما این تصویر اینبار مرا نمی ترساند دیگر هراس نداشتم. حالا میدانستم آبراهام در زمانی زندگی میکرده که قریانی کردن فرزند برای آنکه بت می پرستیدند روالی معمول داشته و اکنون آنچه را در کوه موریا یافتم اینکه خداوند هیچگاه قریانی انسان نمی خواهد و در عین حال خداوند کسی نیست که ما از او بترسیم. در درون تونل آرامش غریبی حکمفرما بود با نور کم و هوایی خنک. دخترک راهنما با صدای ملایم و زمزمه وار گفت: «این جا همان جایی است که همه چیز آغاز شده است».

ای داد، دیگر قادر به سخن گفتن نبودم، او راست می گفت. اینجا همان نقطه آغازین تمامی شک ها و تردیدهایم بود و نقطه پایانی آن. باید اعتراف کنم در تونل تاریک کوه موریا، من با لمس نمودن سنگها و صخره ها به بلوغ فکری رسیدم، قد کشیدم و بزرگ شدم.

## دکتر جیکوب اسحق اف

### دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

9301 Wilshire Blvd, Suite 409  
(at Rexford)  
Beverly Hills, CA 90210

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان



- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی



The old is what had brought me here. I didn't wait to change my clothes. I rushed out of the hotel. The sun was just setting.

The Kotel, the wailing wall, was crowded with worshippers. The energy emanating from all the praying Jews, *davening* at a wild pace, was overwhelming. I moved through the crowd. It was difficult to find a place to touch the wall. I looked around for a crevice where I could put the tiny folded-up piece of paper with my prayer. I found one. As I reached deep into it, my fingers touched the other piece placed there before me. I hoped that all those prayers had been answered.

The next day, I took a walk through the tunnel along the foundations of the Temple, the tunnel that takes you down underneath the Moslem Quarter.

As I slowly walked along following my guide, I let my fingers caress the huge block of stone that enclose the mountain where the Temple once stood. And then we stopped at the point where we could touch bedrock. My guide, a young girl from Pittsburgh who had moved to Israel, spoke softly: "This is the rock of Mount Moriah."

I looked at this rough, black stone.

"Mount Moriah?" I asked. "You mean -"

She finished it for me. "Yes this is where Abraham took his son Isaac to be sacrificed."

The picture from my Hebrew school book flashed into my mind. But it no longer frightened me. Now I knew that Abraham lived at a time where sacrificing your son to the idols was a common practice. The lesson of Mount Moriah was precisely

that. God does not want human sacrifice - that God is not someone to be afraid of.

It was very quiet in the tunnel, dimly lit, cool.

My guide's voice was barely above a whisper: "This is where it all started."

I couldn't speak. She was right.

This place represented the beginning of my doubts. And, at long last, the end of them.

Here in the dark tunnel, touching the rock of Mount Moriah, I grew up.

That night I had Shabbat at the home of Rabbi Aaron, a young rabbi who has a school - Isralight Institute, in the heart of the Jewish Quarter - teaching adults what they, like me, had never learned as children: the joy of Judaism.

We sang songs, with the rabbi beating time on the table. Through the window I could see other houses lit by the warm light of candles and could hear the same songs echoing in the night. They were happy songs. I felt good.

That night I felt that I had come home.

And yet I know that my journey is not over. I still have a long way to go. Judaism is a lifetime of learning, and I've just started. I hope it's not too late.

I', told there are only 350 pages in the Torah. If God is a patient God, maybe he'll give me enough time to learn the things I need to know to understand what it is that makes us Jews the conscience of the world.

important posts in Spain. Contrary to popular misconception, the Inquisition was not directed only against Jews, but particularly former Jews who had converted to Christianity.

How odd that, with all the persecutions we have been subjected to, the worst comes when we've moved away from Judaism. Is God telling us something?

I'm beginning to think so.

Throughout my life, when I was moving father and father from Judaism, I always clung to a single thread - Yom Kippur. On that day I fasted. I might be shooting it out with Burt Lancaster or John Wayne or battling Laurence Olivier and his Romans, but I always fasted.

You see, there was something frightening to me about that Gold Book in which is written and sealed who shall live and who shall die - who will survive a helicopter crash, like me, and who will be killed.

That helicopter crash - two people - brought to my consciousness what had been roiling under the surface for all those years.

And so, two years ago, I went with my son Eric, who is a stand-up comedian to the "Kol Nidre" service at the Comedy Club on Sunset Boulevard. This year, I spent Yom Kippur at a synagogue in Paris. Now that I', a member I hope to spend my next Yom Kippur with you.

I better watch out - I', getting closer to becoming a real Jew.

A month ago, I visited Israel after a 12-year absence. I had made four movies there. I had been there many times but I stayed away too long. I was excited.

We drove up to the hotel. Everyone seemed so glad to see me

again. The ushered me and my wife into our room and I was amazed. They had put my initials - KD - on the sheets, towels, bathrobes, everything. I was moved and very flattered until my wife said, "Honey, this is the King David Hotel."

I walked to the window and stared out at the magnificent view of the Old City, the Ottoman Empire walls surrounded by grass and flowers.

I couldn't help but remember the first time I saw that view more than 40 years ago, when I came to Israel to make *The Juggler* - a movie about a Holocaust survivor who had lost his Jewishness and finds it again in Israel. But back then, when I looked out of the window of this same King David Hotel, where the grass and flowers now grow, I saw Arab soldiers in dirty uniforms, pacing back and forth. I paid a visit to David Ben-Gurion, the Prime Minister, in his office - a trailer. After a few minutes, he dismissed me, "Go make your movie - I have a country to run."

Israel was hungry then - literally. Food was rationed. Everyone was allowed one egg a month. But no one complained. They all seemed so happy. They were all learning Hebrew. I decided to learn some Hebrew too. Of course, I knew lots of prayers, but I never knew what I was saying. I learned this sentence in Hebrew: I'm glad to have this opportunity to visit the land of Israel, so small in area, but so big in aspirations.

Over the course of the many visits I made to Israel since that first time, I saw most of those aspirations fulfilled. Now I was back again.

How Israel had changed. So many new things. But more important, so many old things:



odds and accomplished great things!  
What an inspiration to a sinner like  
me. And what a load of guilt off my  
shoulders.

I was very grateful to Chagall for reminding me what an incredible lineage I had come from. Then I found out that Chagall, a Russian Jew, came from Vitebesk, a town not far from Mogilev, my parents' hometown, a White Russia. In fact, my father and Chagall both left that region, known as the Pale of Settlement, about the same time. Chagall became a famous artist in Paris, and my father became a ragman in Amsterdam, NY. Jews have diverse talents.

The more I studied Jewish history, the more it fascinated me. How did we survive? Lost in different parts of the world, among strange cultures - constantly persecuted. Yet our tormentors rose and fell, and we still hung on.

The Babylonians, the Persians, the Greeks, the Romans, all are long gone and we remain, despite all the persecution.

And that is when I started to think that we should thank those pious, black-hatted, bearded Jews with their long payis - for keeping Judaism alive for so long.

They understood something very deep that we more secular types never learned, or forgot if we did: God gave us the Torah - and that made us the conscience of the world.

I was fascinated to learn that even if we Jews sometimes forget it, our persecutors remember.

Here is what Adolf Hitler wrote in *Mein Kampf*. I quote: "It is true we Germans are barbarian; that is an honored title to us. I free humanity from the shackles of the soul; from the degrading suffering caused by the



false vision call conscience and ethics. The Jews have inflicted two wounds on mankind: circumcision on its body and conscience on its soul. They are Jewish inventions. The war for the domination of the world is waged only between these two camps alone, the Germans and the Jews. Everything else is but deception."

He was right. It is all about the battle between good and evil. I am just beginning to realize what that means for us Jews, and it scares me. It carries such an enormous burden.

No wonder that Jews the world over have tried to escape into the safety of assimilation. But that safety always turns out to be a trap.

Amazing isn't it - before the Nazis came to power, Germany was the country where Jews had assimilated almost completely. Judaism was dying out. Some German Jews - like Heine and Marx - even became famous for their anti-Semitism. And then the German people, who had absorbed the Jews with such open arms, turned to them with such viciousness.

It has happened over and over in history. In 1492, while Columbus was discovering America, Torquemada was doing his best to get rid of all the Jews in Spain.

Back then in Spain, the situation was very much like that in Germany some 500 years later. The Sephardic Jews were well along the route of assimilation and held

learn that you don't have to be a rabbi to be a Jew.

You see I got frightened at age 14 by the story of Abraham and Isaac: God orders Abraham to go up on the mountain and sacrifice his only son Isaac. I remember the picture in my Hebrew-school book. Abraham with a long beard. In one outstretched hand holding a large knife, in the other - a frightened little boy. And that kid looked an awful lot like me. A hovering angel was having a hard time restraining Abraham. How could he convince him that God was only testing him?

Wow! Some test!

That picture stayed in my mind for a long time as I drifted away from Judaism.

I grew up, went to college, but my Judaism stayed stuck in a 14-year-old boy's Hebrew-school book.

It has been pointed out to me that no rational adult would make a business decision based on what they knew when they were 14. You wouldn't decide who to marry based on what you knew about love and relationship when you were 14. But lots of us seem satisfied to dismiss religion based on what we learned at 14, and I was one of those that stupid.

Of course, I was always proud to be a Jew, even though it would have been easy for me not to be. I remember when I auditioned as a young actor in a Yiddish theater in New York. They looked at me and said: "If we have a part for a Nazi we'll call you."

Although I feel drawn to the mystery of Judaism, other aspects pushed me away. What did I have in common with those black-hatted, bearded men with he long *paysis*?

But as time went on, I got older and began to change. The catalyst was my son Michael.

One day he asked me: "Dad, where did my grandfather come from?"

That question startled me. I wasn't sure. I knew he came from Russia, some place called Mogilev.

And then Michael asked another question: "Where did your grandfather come from?"

I suddenly realized how little I knew about my background. Anyone who could tell me was now long dead. I had not ancestors.

This thought depressed me. It haunted me. I had no ancestors. Can a man know who he truly is if he doesn't know who his ancestors were?

I was lying in my room pondering this question for the umpteenth time, when I happened to look up over my bed. There on the wall hangs my collection of Chagalls - the lithographs from his Bible series.

And then it hit me. Here were my ancestors!

And what a famous group - Moses, Jacob, Abraham and so many others.

I began to read about them, and the more I read the happier I felt. Why? They all came from dysfunctional families. They all had problems.

Cain kills Abel. Jacob deceives his father. Joseph gets sold into slavery, by his brothers. King David sees beautiful Bathsheba, naked, washing herself. She's a married woman. But next thing you know, she is pregnant with his child, and her husband is dead.

One sinner after another and despite that, they all overcame the



At a meeting of Shofar's staff writers on December 14, 1994, one of the subjects discussed was the means by which Shofar can create a communication bridge between the younger generation, either born or brought up in America, and the generation that has lived mostly in Iran.

Giti Berokhim, one of our staff writers, came up with the idea, that as there are articles of interest to both generations, whenever we ("we" meaning Shofar staff writers or our readers) come across such articles, we should print both English and Farsi translation, allowing families to discuss these articles when they get together for Shabbat dinner or other occasions.

This suggestion was approved. But before we had a chance to implement it, Michael Shokrian, one of our young talented writers, wrote a humorous article about this very idea. His article was published in a previous issue of Shofar. Indeed, Michael's article was very much appreciated by a considerable number of our young readers.

The following article, which has been reproduced from the December issue of Jewish Journal, is the text of a speech given by Kirk Douglas to the congregation of the Synagogue for the Performing Arts on October 7, 1994. A Farsi translation, of this speech is also provided by another staff writer, Farzaneh Talei, is also provided in this issue.

Read it. Discuss the parts that have been underlined with your parents - or if you like, write us your thoughts so all the parents out there can hear you.

## Completing the Circle

When I was a poor kid growing up, in Amsterdam, NY, I was pretty good in *cheder*, so the Jews of our community thought they would do a wonderful thing and collect enough money to send me to a yeshiva to become a rabbi. It scared the hell out of me, because I didn't want to become a rabbi. I wanted to be an actor. Believe me, the members of the Sons of Israel synagogue were persistent. I had to work hard to get out of it.

If those guys could see me now. Look at me. This is as close as I will ever get to being a rabbi.

But it took me a long time to



living in as fluently as possible, but they should also never forget your mothers' language. I came here at the age of five with my family and seventeen years have passed since the day we flew from Iran to America. One day my mother told me I should only speak English with her so she could learn the language quicker. Right then and there I refused to do so. I truly did not want to ever forget my first language.

I am quite happy and proud to be able to speak Farsi fluently after all these years of being out of my country. I am in the process of

learning to read and write Farsi as well, for, I wish to teach my children one day the language of their ancestors. I encourage all parents to try to persuade their kids not to forget the language. Try getting them involved in Persian festivities and culture.

It never hurts to know more than one language. After all, speaking Farsi is part of our identity, and that by itself if something we should never lose or not be proud of. So no matter what age you or your kids are, don't throw away a valuable knowledge you can share with everyone.

## A DAUGHTER'S GIFT

By: Rebecca Moradian



He knows me  
Not like words written on a page  
Or by the taste of  
    sweet dark chocolate  
And not from the intake of  
    a bottle of booze  
Not by asking a question  
When I give an answer  
But he know what drills beneath the  
    thick layers of this heart.

I drink and stare into a glass of  
    red substance  
Where I see his face  
After many sips I am drawn away  
And the image fades  
I turn and he is not there  
But I hear his voice  
I know he knows what I can't see  
And still he finds me  
I haven't told him the secret  
But he knows  
And holds it behind his heart.

There is no need to speak  
Together in one place  
However far I may run  
His trust is stronger than rubber  
Each time it pulls me  
    back where I belong  
He knows me even from a distance  
That may not exist  
He's there with any mistake  
From the decisions I have chosen.

I used to think  
    everything fades with age  
He has grown  
And I don't remember the number  
He doesn't smile  
And the lines on his face  
    remain from long ago  
A fatigued man still takes time  
    to know his own  
When he goes  
I know  
I have his love forever.



By: Sepideh Haggayan

## REMEMBERING YOUR HERITAGE

Two days ago, I was shopping at a market when I suddenly ran into an old friend of mine. Last I had seen her was three years ago when she had just come to America straight from Iran. I clearly recall how she admired me for every word of English that I knew and spoke. At the time, she seemed quite helpless and confused since she could not ever understand a word of English.

I was once talking to her and accidentally a few English words popped in the middle of my sentence. I remember the lost look in her eyes just like a helpless child. I sympathetically assured her that she too would soon learn the language of the country she was now living in.

Well, after the three years since I had last seen her, a lot had changed. The once foreign language was definitely no longer foreign to her. In fact, what surprised me the most was that she no longer could speak her mother language; the language she was born with, the language of the country she was brought up in for 15 years; that is ... Persian language.

I had now forced myself to ask her if she was even able to speak a word in Farsi. As she struggled to form a sentence, I detected the now strong accent she presently had. She told me now her parents were even having such a hard time with her. Since they're not fluent in English, they can barely communicate with her



anymore. However, I sensed that she was not upset with what had happened and changed in her. In one perspective, she even seemed quite proud that she no longer spoke Farsi.

I wanted to convince myself that this was not the case. That she purposely did not want to "just forget" the language. I do admire her for being honest with me though. She told me she did not want to be acquainted with Persians like before any longer, and it just looks better and "cooler" if you don't speak Farsi with people.

Since the day I've heard this, I'm quite shocked. I had a notion that this is what goes on in young kids minds these days, but somehow I tried not to accept it.

As a matter of fact, I still don't and won't ever accept that kind of thinking. Yes, one should learn the language of the country they're

clearly demonstrates our vital dependence on one another as members of the community.

The Jewish religion teaches that we are judged ultimately not by our thoughts or our intents but by our actions. Judaism espouses not simply "good heartedness" but deeds imbued with goodness. We are taught that it is not enough to realize the error of our ways and confess to them. Nor is our goal to sit atop a mountain and reach total enlightenment. As Jews, we are encouraged to transform our enlightened spiritual sense and our intelligence into positive behavior for the benefit of our family, our tribe, our community and the world.

Historically, the very survival of the Jewish community has depended on volunteer efforts of Jews around the world and this is true even today.

As Iranian Jews, we share a particularly keen understanding of how significantly our individual efforts impact our community, our world and the quality of our life.

We often say, "There's no particular way that I can help." In fact, there is virtually nothing that we don't have some need for in our community and no one that cannot be put to good use.

Within our own community here in Los Angeles, the Iranian Jewish Federation serves to assist Iranian Jews in a multitude of ways through various committees made up of people just like you. The committees are all presently seeking volunteers. It is simply not enough to want to help; you must act to help. And you cannot help enough. There are so many ways in which you can participate in your community.

The Publication Committee puts together and disseminates written material, like Shofar, throughout our

community and encompasses the Art Committee and Advertising Committee.

The Planning Committee decides on the direction the Federation will take. The Public Awareness Committee functions to inform our community of activities and/or issues relevant to our concerns.

The Membership Committee needs volunteers as does the Community Relations Committee which directs efforts to enhancing relations between the Iranian Jewish Federation and the American Jewish Federation as well as the non-Jewish community through civic functions and contact with public leaders.

There is an ever-present need for funds-raisers to enable the Federation to carry out its many worthwhile community projects.

The Social Committee plans the Federation's community gatherings.

The Administrative Committee is heralding volunteers as is the Government Committee which acts as a liaison between the Federation and various government agencies.

The Professional Committee provides pro-bono assistance to community members.

Contact our Federation and share with us your thoughts as to how we can better serve you and the community. The point is, that we all have something of value to offer and we welcome everyone's input.

Imagine our community as a large banquet room. We hold in our hand, each of us, something of value attached to the end of a long-handled spoon. We have the opportunity to define the nature of our community by the action we take.

Please volunteer.



# EDITORIAL

By: Guitta Karubian



There is a story of a man who died and was visited by an angel sent to escort him to Heaven. Ecstatic to learn he had made it into Heaven, he joyfully embraced the angel. But he had always been a curious man, and so he asked the angel if he could first visit Hell - only to glimpse what it was really like there.

The angel granted his wish and led him farther and father down into the nether regions until they came to a door marked "Hell". The angel directed the man to stand behind a long window with a view into Hell.

The man was amazed at what he saw. There were no flames, no fire, no smoke. People were not chained; their heads were not horned. In fact, the scene before him seemed quite normal, similar to many (Persian) wedding receptions he had attended. He saw a relatively large banquet room with people milling about several long tables set with many large platters laden with all kinds of incredibly appetizing food. Anything and everything that anyone could want was there. The man scratched his head in wonder. What sort of punishment was this for these unworthy souls?

Yet people were moaning, sobbing, screaming and obviously starving. The man looked at the angel questioningly, but the angel only smiled.

As the man turned his attentio

back to the room, he noticed several large posters on the walls: "NO FINGERS ALLOWED. USE ONLY SPOONS PROVIDED." Signed, "THE MANAGEMENT". As his eyes focussed on the spoons, he immediately realized the problem. The handles of the spoons were so very much longer than any human arm that no one was able to maneuver the food at the end of their spoon into their mouth. Consequently, no one could eat.

Just then, the angel took hold of the man and they began to ascend. They went higher and higher until they came to a door marked "Heaven".

As the door began to open, the man's jaw dropped. He stared in disbelief for there before him was the exact same scene he had witnessed in Hell: The large banquet room, the long tables, the platters laden with delectable food. He looked at the walls. Yes, the signs were there mandating the use of spoons provided. And the spoons? Identical, as long and as impracticable to use as those below in the nether regions of Hell. But here the people were smiling, joyful, radiating health, happiness and contentment.

Suddenly, the man let out a loud laugh as he realized the single sole difference between Heaven and Hell: Here in Heaven, people were feeding each other.

I love this story because it so

# کیترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل‌های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس زاک بروخیم

در مورد هتل‌داری و کیترینگ رمز موفقیت چشم‌گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن‌مادر اختیار شما خواهد بود

جشن‌های بزرگ و کوچک شمارا شاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردور و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)



اطلاعیه مهم

# داروخانه های سنچری

انتظار ها پایان رسید

هموطنان عزیز منطقه (( ولی )) شعبه سوم داروخانه های سنچری بمنظور  
برآورده کردن نیازهای داروئی و بهداشتی شما در خیابان شرمین وی  
جنب میلرز مارکت افتتاح شد

داروخانه های سنچری داروخانه مورد اطمینان جامعه ایرانی

۷۰۸-۷۰۸-۸۱۸

18254 Sherman Way

جنب میلرز مارکت

۱۵۶۸ - ۴۷۳ (۳۱۰)

۱۱۸۷۰ بلوار سانتامونیکا، سوئیت شماره ۱۰۸

مجتمع ساختمانی صورتی رنگ

۵۹۹۹ - ۲۴۶ (۳۱۰)

۴۱۵ کیرسنت شمالی در مدیکال بیلدینگ

روبروی شهرداری بوری هیلز



**K. BANAYAN & ASSOCIATES**  
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

**کوروش بنایان**

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی، تجاری (تاسیس شرکت ها، تهیه و تنظیم  
اساسنامه و قراردادها)، دعاوی داخلی و بین المللی

**تصادفات و صدمات بدنی**

**(310) 785-0800**

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

**Facsimile (310) 785-3908**

Design: Saad Sladat

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

CA 90210-5504

Beverly Hills

AS43

121 N Oakhurst Dr

DR. & MRS. SOLEYMAN AGHAEI

DR. & MRS. SOLEYMAN AGHAEI

IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd., Suite 811  
Los Angeles, California 90048

**S H O F A R**

Non-Profit Org.  
U.S. Postage  
**PAID**  
Beverly Hills, CA  
Permit No. 236